

دین ستیزی نافرجام

تألیف:
مصطفی حسینی طباطبایی

این کتاب از سایت سنی بوک | کتابخانه مجازی اهل سنت دانلود شده است. برای دریافت کتب بیشتر ما را از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : <https://telegram.me/OnlineLibrary>

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

.....3.....	پی‌شگفتار
.....15.....	«سرآغاز»
.....45.....	«خدا در آئین‌های توحیدی»
.....79.....	پی‌امبران در آئین‌های توحیدی
.....101.....	«کتاب‌های توحیدی»
.....141.....	«ماجرای آفرینش در ادیان توحیدی»
.....155.....	شبهات و همسویی در ادیان توحیدی
.....167.....	«قوانین حقوقی در آئین‌های توحیدی»
.....179.....	تناقضها و تحریف‌ها در کتاب تولدی دی‌گر
.....187.....	دین فردا
.....199.....	کتابنامه
.....203.....	فهرست اعلام (افراد)
.....209.....	فهرست اعلام (جاها)

II♦✎ ↵□♣□C♣♣✂ II&✎♦□✎
 ★✎✂ 7✎✕ ♠✎✎9⌚□♣76
 •♦♦□ ♠♠♠♠♠♠ ♠3♠2♦↔✎
 ♠♠⌚♦✎✎ ♠♦♦□ 8♣9➔♠
 ✎ [القرآن] ✎ ♠32&C★10✎

«و از میان مردم کسی است که در
 بارة خدا بدون دانش و رهنمود و کتاب
 روشنگری به مجادله می‌پردازد».

پیشگفتار

یکی از دوستان کتابی را که اخیراً از اروپا رسیده به من نشان داد و خواست تا پاسخی بدان دهم. کتاب مزبور «تولدی دیگر» نام دارد و در خرده‌گیری از ساحت ادیان الهی نگاشته شده است. این جانب پیش از این کتابی با عنوان «خیانت در گزارش تاریخ» نوشته‌ام و در خلال آن، کتاب «بیست و سه سال» را نقد نموده‌ام و همچنین به «نقد آثار خاورشناسان» دست زده‌ام و با آثاری که بر ضدّ دیانت یا در ردّ اسلام نگاشته شده آشنایی دارم و خود را موظّف به دفاع از حقیقت دین (نه رفتار متدین‌نماها) می‌دانم. بنابراین به دوستم پاسخ مثبت دادم و بر آن شدم تا کتاب «تولدی دیگر» را با دقت بخوانم و در ترازوی نقد نهادم.

با خواندن کتاب مزبور که اثر آقای شجاع الدین شفا است دریافتم که دشمنان دیانت در بی‌دقتی و ناآگاهی از حقیقت دین، چقدر شبیه یکدیگرند و به قول قرآن مجید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ لِّدِينِكَ كُفْرًا وَكَفَرُوا بِدِينِكَ﴾ و بر خلاف کسانی که از خواندن اینگونه کتاب‌ها، پریشان‌خاطر می‌شوند، بیش از پیش به اسلام عزیز دل‌باختم و خطاب به قرآن کریم گفتم:

به رغم مدّعیانی که جمال چهره تو حجت
منع عشق کنند موجه ما است
ایرادهای آقای شفا به ویژه از اسلام، نزد صرافان فنّ اسلام‌شناسی، حقّاً بسیار دور از انصاف و بدون وقوف از ژرفای این آئین‌خدایی صورت گرفته است. من گمان نمی‌کردم که از دست دادن «معاونت فرهنگی دربار پهلوی» جناب شفا را تا این اندازه آشفته‌خاطر سازد که به سقوط گام

رزم با پیامبران خدا قدم گذارند ! و البته بارها ثابت شده است که : «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صُرِعَ»¹.

کتاب «تولّدی دیگر» متأسفانه کژراهه «بیست و سه سال» را پی گرفته است و نویسنده آن را از «پیشگامان عصر فروغ ایرانی»² می‌شمرد! و در عین حال همانند پیشگام خود از فرو افتادن در خطاهای گوناگون و تحریف متون دینی و غرضورزی‌های آشکار، دریغ نمی‌ورزد!

خوانندگان محترم به خوبی می‌دانند که تعصّب داشتن به معنای پافشاری در آراء باطل، نشانه خودخواهی بیش از اندازه و کم‌خردی است و سخن متعصّبانه چه در دفاع از بی دینی گفته شود یا رنگ دینی به خود گیرد، نزد خردمندان ارزش و اعتباری ندارد. جای تأسّف است که آقای شجاع الدین شفا به علّت تحولات سیاسی کشور و محرومیت از امتیازات درباری، در مخالفت با اسلام و قرآن به وادی تعصّب افتاده است. کتاب ایشان را در واقع باید «سیاه‌نامه» خواند که با بدبینی تمام نسبت به همه ادیان و به ویژه اسلام نگاشته شده است. نویسنده در هیچ یک از ادیان الهی حتّی یک نقطه روشن و آموزش صحیح نمی‌بیند، هیچ کمالی در پیامبران بزرگ و شخصیت‌های برجسته دینی ملاحظه نمی‌کند، به آئین‌های سه گانه یهود و مسیحیّت و اسلام جز دروغ‌سازی و افسانه‌سرایی سخنی را نسبت نمی‌دهد و با این روش می‌خواهد جامعه ایرانی را به «تولّدی دیگر» فرا خواند! آیا این کار، شدنی است؟ آیا اقداماتی که به نیّت «براندازی ادیان» تاکنون در دنیا صورت گرفته، به موفقیت انجامیده است؟ آیا دنیا در قرن ما شاهد این رویداد نبود که تلاش‌های کمونیزم بر ضدّ دین به جایی نرسید بلکه به فروپاشی و انهدام خودش انجامید؟ آیا دنیا شاهد نبود که توده‌های مردم

1- هر کس با حق در افتد به زمین خورد.

2- تولّدی دیگر، چاپ چهارم، ص 549.

دوباره، راهی کلیساها و مساجد شدند؟ آقای شفا! آنچه را که آزمون شکست خورده است چرا باید از نو پی گرفت؟ مگر حکیمان نگفته اند: «مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ الرِّدَّةُ»؟¹

نویسنده «تولدی دیگر» تعصب ضد اسلامی را به جایی رسانده است که امور روشن تاریخی را انکار می‌کند، به عنوان نمونه درباره فرهنگ درخشان اسلامی در قرون اولیه می‌نویسد: «جهان اسلامی در قرن دوم تا ششم تاریخ خود، کانون فرهنگی شکوفا بود که دانشمندان اسلام شناس قرن اخیر، بدان عنوان خود ساخته فرهنگ اسلامی داده اند! بی‌آنکه این شکوفایی با مذهب ارتباطی داشته باشد»!² معنای سخن ایشان آن است که از سده دوم تا ششم هجری، آئین اسلام هیچ تأثیری در پویایی فرهنگ مسلمانان نداشته است و مسلمین در بالندگی تاریخ خود به هیچ وجه تحت نفوذ آموزش‌های اسلامی نبوده‌اند! آیا این ادعا درست است و نشان دهنده خصومت و تعصب نیست؟ آیا اسلام که می‌گفت: «اطلبوا العلم ولو بالصرین»³. «دانش را هر چند در چین باشد، بجوید» مسلمانان را به فراگیری دانش تشویق نمی‌کرد و روح یقه علمی را در آن‌ها ندمیده بود؟

شما اگر آثاری را که در آن چند سده از مسلمانان باقی مانده و شکوفایی فرهنگ ایشان را نمایش می‌دهد، بررسی کنید خواهید دید که آثار مزبور از آیات قرآنی و سخنان پیامبر ارجمند اسلام⁴ سرشار است و به گواهی اسناد و مدارک معتبر، کسانی که در آن روزگار، سرآمد فرهنگیان اسلامی به شمار می‌رفتند اکثریت قاطعشان دلباخته

1- به قول پارسی زبانان: آزموده را آزمودن خطاست.

2- تولدی دیگر، ص 416.

3- حدیث مشهور نبوی است که سیوطی آن را در «الجامع الصغير فی احادیث البشیر النذیر» ج 1 ص 44 (چاپ قاهره) ضبط کرده است.

اسلام و تحت تأثیر پیامبر بزرگ آن بوده اند خواه از مفسران شمرده می‌شدند (چون ابن جریر طبری¹) یا از متکلمان (چون جاحظ²) یا از فیلسوفان (چون فارابی³) یا از مورخان (چون مسعودی⁴) یا از عارفان (چون جنید⁵) یا از فقیهان (چون شافعی) یا از لغت‌شناسان (چون خلیل بن احمد⁶)

- 1- محمد بن جریر بن کثیر بن غالب طبری، متولد سنه ی: 224 هجری قمری و متوفای سال : 310 هجری در بغداد . تفسیر و تاریخ طبری از شهرت جهانی برخوردار است . قابل یادآوری است که امام ابن جریر طبری دارای مذهب مستقل فقهی بوده و پیروانی نیز داشته که به مرور زمان مذهب فقهی او از بین رفته است. [مصحح].
- 2- أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الکنانی البصري (255-159هـ) از ائمه ی ادب در عصر طلایی عباسی است، او معتزلی بوده و مؤلف کتاب البخلا و کتاب البیان و التبیین می‌باشد. [مصحح].
- 3- ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی، در وسیع نزدیک فاراب در ماوراءالنهر، به سال 259ق/872م به دنیا آمد، در اصطلاح فلاسفه او را معلم ثانی می‌گویند (که البته معلم اول همان ارسطاطالیس = ارسطو است). فارابی در دمشق، به سال 339ق/950م در هشتاد سالگی روی در نقاب خاک کشید. [مصحح].
- 4- علی بن حسین مسعودی (حدود ۲۸۳ - ۳۴۶ هجری / ۸۹۶ - ۹۵۷ میلادی) تاریخ‌نویس و جغرافی‌دان و دانشمند و جهان‌گرد بغدادی بود. کتاب‌های مروج الذهب و اخبار الزمان ومن اباده الحدثان از مهمترین تألیفات او به شمار می‌روند. [مصحح].
- 5- جنید بن محمد بن جنید الخزازي القواريري ، متولد سال : 207 هجری در بغداد و در سال : 297 هجری وفات نمود . لازم به ذکر است که جنید نزد ابو‌ثور (فقیه معروف) درس خوانده و در علم تفسیر و فقه متبحر بوده و از خرافاتی که صوفی‌نماها به او نسبت می‌دهند هیچ اطلاعی نداشته است. [مصحح].
- 6- أبو عبد الرحمن خلیل بن أحمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی الأزدي، از ائمه ی علم لغت و ادب و واضع علم عروض. خلیل بن احمد به سال : 100 هجری در بصره به دنیا آمده و در سال : 175 هجری در همان شهر وفات نمود . سیبویه نحوی از شاگردان او بوده و کتاب های :

و ... همین که به آثار هر کدام از این نخبگان بنگریم بدون تردید با مآثر اسلامی فراوانی روبرو می‌شویم.

آیا انکار این امر روشن از سوی آقای شفا که ادّعای مطالعه در فرهنگ اسلامی دارد، دشمنی و تعصّب وی را نشان نمی‌دهد؟ آقای شفا در راه ستیزه با دیانت، گاهی به سخن کسانی دست می‌آویزد که اتفاقاً درباره اسلام از تمجید و ستایش خودداری ننموده اند و شفا این معنا را نادیده می‌گیرد و اساساً به روی خود نمی‌آورد! دکتر گوستاولوبون¹ یکی از این افراد به شمار می‌آید که جناب شفا از او به عنوان «صاحب‌نظری از جهان غرب»² یاد می‌کند و از سخنانش گواه می‌آورد. این مرد کتاب مشهوری بنام «تمدّن عرب» به زبان فرانسه نگاشته (که آن را به عربی و فارسی ترجمه کرده اند)³ و در آنجا آئین اسلام را بسیار ستوده است و درباره پیامبر ارجمند آن می‌نویسد:

«ما اگر بخواهیم ارزش اشخاص را به کردار و آثار نیکشان بسنجیم، به طور مسلم محمّد بزرگترین مرد تاریخ است».⁴

العین، العروض والنقط والشکل از تألیفات این دانشمند بزرگ است. [مصحح].

1- گوستاولوبون از جمله خاورپژوهان (مستشرقین) بلندیایه فرانسوی است که به سال 1841 میلادی چشم به جهان گشود و در سال 1931 از دنیا رفت. وی مطالعات گسترده‌ای درباره اسلام و تمدن مسلمانان به انجام رسانده است. در آثار وی تعصبات یک جانبه و منفی نسبت به اسلام و مسلمانان کمتر به چشم می‌خورد، او هم چنین در آثارش داستان کتاب سوزی مسلمانان را در اسکندریه را به سخریه گرفته است. [مصحح].

2- تولّدی دیگر ص 462.

3- عنوان ترجمه عربی کتاب: «حضارة العرب» و نام ترجمه پارسی آن: «تمدّن اسلام و عرب» است.

4- تمدّن اسلام و عرب اثر گوستاولوبون ترجمه هاشم حسینی، ص 129.

شخص دیگری که آقای شفا در دین شناسی بدو اعتماد دارد و پیاپی سخنان وی را شاهد می آورد، ولتر¹ نویسنده نامدار فرانسوی است که «دیکسیونر فلسفی» او مورد استفاده شفا قرار گرفته و در نقد تورات و انجیل از آن بهره می گیرد. هر چند ولتر در آغاز کار نسبت به اسلام خوشبین نبود (و حتی نمایشنامه ای بر ضد پیامبر اسلام p ترتیب داد) ولی پس از پژوهش بیشتر به خطای خود پی برد و نوشت: «من در حق محمد بسیار بد کرده ام».²

همین ولتر است که سرانجام بدین نتیجه دست یافت که به صراحت نوشت: «دین محمد دینی است معقول و جدی و پاک و دوستدار بشریت».³

اما آقای شفا که زاده مسلمانان و فرزند محیط اسلامی است این انصاف را نشان نمی دهد و متأسفانه جز اهانت به اسلام و قرآن راهی نمی پیماید. وی در کتاب «تولدی دیگر» سعی می کند گزارش های تحریف شده یهودیان را به حساب آموزش های پاک قرآن گذارد و آیات متعدد قرآنی و آثار اسلامی را که از تحریف های اهل کتاب خبر می دهند بکلی نادیده می گیرد⁴ و شگفت آن که از همان آثار دست خورده و تحریف شده نیز اطلاعات درستی بدست نمی دهد و انواع دروغ ها را درباره تورات و انجیل کنونی به قلم می آورد! مثلاً می نویسد:

1- فرانسوا ماری آروئه که بعدها نام ولتر را بر خود نهاد، در سال های: (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸م) می زیسته است از نام دارترین فیلسوفان و نویسندگان فرانسوی است. [مصحح].

2- اسلام از نظر ولتر، اثر دکتر جواد جدیدی، ص 128 به نقل از «کلیات آثار ولتر» ج 1، ص 83.

3- اسلام از نظر ولتر، ص 127 به نقل از «کلیات آثار ولتر» ج 28، ص 547.

4- البته منظور، صرف نظر کردن آقای شفا در این مرحله است.

«در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته های مربوط بدین دوران و دوران پادشاهان اسرائیل، از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخن به میان نمی آید بلکه حتی نام ساده او را - ولو یک بار - در این نوشته ها نمی توان یافت»!¹ و این خطای واضح و دروغ آشکاری است؛ زیرا ذکر موسی و اوامر خداوند به او در سفر داوران و کتاب پادشاهان یهود، مکرر آمده است (چنانکه در همین کتاب نشان خواهیم داد) و در اینجا برای نمونه یک مورد را از «کتاب دوم پادشاهان» می آوریم. در باب هیجدهم از کتاب مزبور چنین می نویسد:

«او (هوشع پادشاه اسرائیلی) بر یهوه خدای اسرائیل توکل نمود... و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود نگاه داشت».² اما آقای شفا از استقراء ن اقص خود این را نتیجه می گیرد که: موسی و اساساً وجود تاریخی نداشته است و کاهنان یهودی افسانه او را ساخته اند!

به همین صورت درباره اینکه عیسی و ادّعی مسیحیت داشته، جناب شفا راه انکار را می پیماید و می نویسد: «به مسیح بودن عیسی که سنگ زیر بنای آئین مسیحیت است تنها در یک مورد و آن هم در یک انجیل از انجیل های چهارگانه (یوحنا، باب هفدهم، شماره 3) اشاره شده است».³ با آنکه انجیل های چهارگانه (متی، لوقا، مرقس، یوحنا) بارها به مسیح بودن عیسی و تصریح نموده اند (که تفصیل آن را در همین کتاب می خوانید) و برای نمونه در اینجا به دو مورد بسنده می شود. یکی آنکه در انجیل متی آمده است

1- تولّدی دیگر، صفحه 151.

2- تورات، کتاب دوم پادشاهان باب 18 شماره 6-7.

3- تولّدی دیگر، ص 201.

که عیسی^۱ به شاگردان خود گفت: «استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید».^۱

و دی‌گر آنکه در انجیل مرقس می‌خوانیم:

«او (عیسی) از ایشان (شاگردانش) پرسید: شما مرا که می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت: تو مسیح هستی».^۲

از تورات و انجیل که بگذریم، آگاهی‌های آقای شفا از قرآن مجید و تفسیر آن، بسیار محدود و مغلوط است (که در متن کتاب به توضیح آن پرداخته ایم) و در اینجا برای نمونه، سه مورد را خاطر نشان می‌سازیم:

اول آنکه آقای شفا در فصل نخستین از کتابش از قول فریمن کلارک (و به رسم تصدیق و تأیید او) می‌نویسد: «خدای محمد را معمولاً باید در زلزله و طوفان و آتش جستجو کرد».^۳

هر کس یک بار قرآن کریم را بخواند، به دروغ بودن این ادّعا پی می‌برد و ملاحظه می‌کند که قرآن مجید، خدا را در همه جا حاضر و ناظر معرفی می‌کند و آیات حکمت و قدرت او را در زمین و آسمان و خشکی و دریا نشان می‌دهد و از رحمت و آمرزش و مهربانی و رأفت و لطف و کرم و فضل وی بارها یاد می‌نماید و 114 بار ذکر بسم الله الرحمن الرحیم به نشانه رحمت بر بندگان در سوره های مکی و مدنی قرآن، برای تکذیب ادّعای آقای شفا کافی است و ما در جای خود آیات فراوانی را در این باره می‌آوریم.

دوم آنکه آقای شفا از قول لویی ماسینیون^۴ (و به رسم تصدیق و تأیید او) درباره قرآن می‌نویسد: «اصطلاح عشق به خداوند را که در قرآن

1- انجیل متی، باب 23، شماره 8.

2- انجیل مرقس، باب 8، شماره 30.

3- تولّدی دیگر، پاورقی ص 107.

4- لویی ماسینیون (۲۵ ژوئیه ۱۸۸۳ - ۳۱ اکتبر ۱۹۶۳ م) شرق‌شناس فرانسوی. [مصحح].

نیامده برای نخستین بار حلاج در بیان رابطه خالق و مخلوق بکار برده است»¹! عشق به خداوند جز محبت شدید به او چیزی نیست و در قرآن کریم به تصریح آمده است که:

﴿قُلْ إِنَّمَا حُبُّ اللَّهِ شَرٌّ لِّلْكَافِرِينَ وَالْكَافِرِينَ يَمِيزُ اللَّهُ﴾ [البقرة: 165].

«کسانی که ایمان آورده اند، محبت شدیدتری نسبت به خداوند دارند».

و در بیان رابطه خداوند و بندگان با ایمانش می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّابِقِينَ﴾ [المائدة: 54].

«خدا آنها را دوست می‌دارد و آنها (نیز) خدا را دوست دارند».

البته آیات محبت الهی بیش از اینها است و ما در این پیشگفتار به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم. سوّم آنکه جناب شفا در زمی نة خدا از دیدگاه قرآن، می‌نویسد: «برگی بی‌اجازه او از درختی فرو نمی‌افتد».²

این سخن شفا ترجمه ای تحریف شده از آن آیه قرآن است که می‌فرماید:

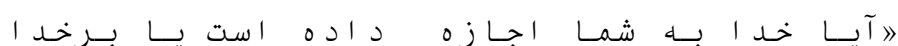
﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّابِقِينَ﴾ [الأنعام: 59].

«هیچ برگى فرو نمی‌افتد مگر این که (خدا) آن را می‌داند».

چنانکه ملاحظه می‌شود شفا اجازه خداوند را به جای «دانش» او نهاده در حالی که از همه امور آگاه است ولی به هر کاری اجازه نمی‌دهد! از این‌رو خطاب به مشرکان می‌فرماید:

1- تولّدى دیگر، ص 468.

2- تولّدى دئیگر، ص 58.



آری، تفسیر قرآن مجید دقت و رعایت نکاتی را می‌طلبد که جناب شفا از آن‌ها فاصله دارد و از فن و تخصص ایشان بیگانه است به همین جهت در ترجمه و تفسیر آیات قرآن به اشتباهات فراوانی در افتاده که بزودی به بحث در مورد آن‌ها خواهیم رسید. آقای شفا در مباحث تاریخی نیز خطاهای چشمگیر دارد و حتی نام‌های اعلام تاریخی را به اشتباه و از راه تقلید محض یاد می‌کند. مثلاً مکرّر نام هابیل و قابیل را در کتاب خود می‌آورد¹ با این که این دو نام در قرآن کریم اساساً نیامده و در تورات نیز بصورت هابیل و قاین ذکر شده است (سفر پیدایش، باب چهارم: 2) یا مثلاً نام علامه فقید، ابو الاعلی مودودی² رهبر جماعت اسلامی پاکستان را به «ابو العلاء معدودی»³ تبدیل نموده است و... راستی چرا آقای شفا با نداشتن آگاهی‌های کافی، در برابر همه ادیان و پیامبران راستین خدا به ستیزه برخاسته است؟ آیا ابن روش، در محکمه وجدان

2- مولانا سید ابوالاعلیٰ مودودی (1903-1979م)، اجداد او از چشت هرات بوده و به اورنگ آباد دکن (هندوستان) هجرت نموده اند و مولانا مودودی در همانجا تولد شده است. مولانا مودودی یکی از مؤثرترین چهره‌های اسلامی در عصر حاضر بو ده است. ایشان از فکر شیخ الإسلام ابن تیمیه و محدث هند شاه ولی الله دهلوی متأثر بوده، و تألیفات ممتازی دارد، از جمله: 1- تفسیر تفهیم القرآن، 2- حجاب، 3- رسائل و مسائل، 4- الجهاد فی الإسلام، 5- حرمت سود. [مصحح].

3- تولدی دیگر، ص 41.

محکوم نیست؟ و آیا ایش ان از فرجام این راه
 پروا ندارد؟
 امید است این نوشتار¹ مایه بیداری آقای شجاع
 الدین شفا و همفکران وی را فراهم آورد و به
 جای افزودن بر خشم و خصومت ایشان، بر انصاف و
 دقتشان بیافزاید.

مصطفی حسینی طباطبایی
 ایران، زمستان 1379 شمسی

1- برخی از مباحث کتاب تولدی دیگر با آنچه در کتاب
 «بیست و سه سال» آمده همانند است و ما در کتاب
 «خیانت در گزارش تاریخ» به تفصیل بدان ها پرداخته ایم
 و خوانندگان گرامی را بدان کتاب ارجاع می‌دهیم.

«سر آغاز»

نویسنده کتاب «تولدی دیگر» در سرآغاز نوشته خود چنین می‌گوید: «کتاب حاضر در آخرین سال یک سده و در آخرین سال یک هزاره نوشته شده است و با این انگیزه نوشته شده است که تا آنجا که بتواند راهنمای فکری نسل نوخاسته ای باشد که در کوتاه زمانی پا به قرنی تازه خواهند گذاشت».¹ چنانکه ملاحظه می‌کنید آقای شفا ادعا دارد که آهنگ آن نموده تا نسل نو را راهنمایی کند. روشن است که در این زمینه ابتدا باید دانست کمبودهای اساسی قرن ما کدام است تا با شناخت آنها، نسل جدید را آگاه سازیم و راه حل نشان دهیم، مبادا همچون ما گرفتار آن کاستی‌ها شوند. اما آیا دنیای ما به لحاظ صنعت و تکنیک دچار نقصان شده است یا به لحاظ معنوی در جایگاه شایسته ای قرار ندارد و از این حیث باید بیشتر احساس کاستی کنیم؟ آقای شفا از پیشرفت ملل مت‌مدن داد سخن می‌دهد و از این که: «جامعه انسانی در این قرن وارد عصر اتمی شد»² با اهمیت بسیار یاد می‌کند ولی از کمبود اساسی بشر در قرن اتم که چهره قرن را در بیشتر موارد ناپسند نمایش می‌دهد، سخنی نمی‌گوید! البته ایشان از جنگ‌های بزرگ و کشته شدن میلیون‌ها انسان در قرن بیستم سخن به میان می‌آورد ولی از فقر معنوی و حرص و آزی که مایه بروز این قبیل منازعات غیرانسانی شده بحثی ندارد و به همین دلیل به نظر من درد را به درستی نشناخته است تا نسخه درمانش را بنویسد! برخی از علمای مغرب زمین که شکوفایی تمدن مادی، چشم آن‌ها را پر نکرده است در این باره

1- تولدی دیگر، ص 11.

2- تولدی دیگر، ص 17.

با ژرفنگری و آگاهی بیشتری به مسئله نگاه کرده اند، مانند دانشمند فرانسوی لوئی برگلی که در کتاب MATÈRE ET LUMÈRE یعنی «ماده و نور» می‌نویسد: «خطر یک تمدن خیلی پیشرفته در خود آن تمدن نیست بلکه اگر در آنجا به موازات پیشرفت‌های مادی، ترقی روحانی ایجاد نشود خطری پدید می‌آید که آن را محصول عدم تعادل باید شمرد».¹

اما آیا این عدم تعادل را بنا به قول آقای شفا با انکار اصل و ریشه ادیان بزرگ باید جبران کنیم؟! یا برای ایجاد توازن، سزاوار است که به تقویت و اصلاح دین پردازیم (و زوائد خرافی را از ساحت آن بزداییم)؟. آقای شفا به دنبال بحث از شکوه تمدن در قرن بیستم، اظهار تأسف می‌نماید که ایران در این مسابقه عقب افتاده است و سرآغاز این واپس ماندگی را از آن هنگامی می‌پندارد که ایرانیان، آئین اسلام را پذیرفتند و به پیروی از قرآن کریم اهتمام ورزیدند! و از این رو به مناسبت ورود اسلام به ایران می‌نویسد: «ایران در هر دو زمینه مادی و معنوی بازنده بوده است یعنی آنچه را که داشته از دست داده است و آنچه را که نداشته بدست نیاورده است»!²

پیش از آنکه ملاحظه کنیم از دیدگاه این نویسنده، ایران با پذیرش اسلام دچار چه نقصان و زیانی شد؟ باید خاطر نشان سازیم که آقای شفا در چند صفحۀ پیش می‌نویسد: «از قتل عام کارتاژها³ تا تأسیس سنت بارتلمی، از جنگ‌های

1- به کتاب مذکور، فصل مربوط به «ماشین روح» نگاه کنید.

2- تولدی دیگر، ص 17.

3- کارتاژها قومی بودند سامی که از فینیقیه، از شهر "صور" یا Tyrus که اینک در خاک لبنان قرار دارد به شمال آفریقا، تقریباً آنجا که اینک شهر تونس قرار

صلیبی¹ تا مبارزات مذهبی کاتولیک ها و پروتستان‌ها، از خیمه‌های آتشی که هزاران نفر به جرم ارتباط با شیطان در آن سوختند تا چرخ های شکنجه انگیزیسیون² که استخوان های هزاران نفر دیگر در آن‌ها خورد شد یا زبان‌هایشان از حلقه‌ها بیرون کشیده شد، پرچم مسیحیت مقدس از درون دریایی از خون سر بر افراشت. در همان سال‌ها جهان اسلام که هنوز از آسیای میانه تا کرانه‌های اقیانوس اطلس را در بر می‌گرفت با برخورداری از شرایط ممتاز نخستین قرون امپراتوری اسلامی نیمه برتر و بسیار پیشرفته‌تر جهان باستان بود³. پس به اعتراف آقای شفا جهان اسلام (که ایران نیز سهم بسزایی از آن داشت و بسیاری از دانشمندان از ایران برخاسته بودند) پیشرفته‌ترین حوزه تمدن را در روزگار گذشته

-
- دارد کوچ کرده بودند و در سال: 814. قبل از میلاد برای خود مملکت مستقلی بنا نهادند. [مصحح].
- 1- جنگ‌های صلیبی به مجموعه جنگ های (نه جنگ) گفته می‌شود که از سال: ۱۰۹۵ میلادی به دستور مقام‌های کلیساهای اروپا به مقصد اشغال سرزمین‌های اسلامی شروع شد. نخستین کسی که پرچم جنگ را برافراشت راهبی بنام پطرس از اهالی گل (فرانسه فعلی) بود، هم‌چنین پاپ اورین دوم از مردان در خواست می‌کند تا سپاهی علیه خلافت عثمانی تشکیل دهند و برای همه وعده‌ی غفران می‌دهد. فاتح جنگ‌های صلیبی ابرمرد میدان جهاد و شهادت صلاح الدین ایوبی رحمه الله بوده، و تاریخ این جنگ‌ها بدون نام او ناقص است. [مصحح].
- 2- انگیزیسیون: (Ankizision) یا (Inquisition): تفتیش عقاید. اختناق فکری. محاکمه کسی که مثل من فکر نمی‌کند. به دادگاه بردن کسی که فکر می‌کند زمین‌کروی است و خورشید دور آن می‌چرخد. نوعی دادگاه که از قرون وسطی تشکیل می‌شد راهبان مسیحی هر که عقیده داشت خورشید دور زمین می‌چرخد را به بدترین و جه شکنجه می‌کردند. روشی که در آن عقاید کسی با عقده‌های کسی دیگر محاکمه می‌شود. هم‌چنین محکمه‌های تفتیش عقاید هزاران مسلمان را در اندلس به طرز فجیعی به قتل رساندند. [مصحح].
- 3- تولدی دیگر، ص 11.

تشکیل می داد بنابراین معلوم نیست چگونه و به چه دلیل اسلام را باید مسئول عقب افتادگی ایران شمرد؟

اینک به سخن آقای شفا باز می گردیم تا ببینیم ایران با پذیرفتن اسلام چه نعمتی را از دست داده است؟ آقای شفا می نویسد: «ایرانی که عرب در سالهای 14 تا 36 هجری تحویل گرفت یکی از چهار امپراتوری صدرنشین جهان بستان بود، با اعتباری سیاسی و رونقی اقتصادی و شکوهی فرهنگی که عمیقاً مورد قبول جهانیان بود»¹! آنچه آقای شفا در اینجا نقل نموده اند متأسفانه نشانه بی دقت شگفت ایشان درباره تاریخ ایران است. قیاس حکومت متزلزل و آشفته یزدگرد سوم که مغلوب عرب شد با دوره های پیشین از تاریخ ایران که این کشور در طی آنها از صدرنشینان جهان باستان بود، قیاسی کاملاً باطل است. اگر حکومت پادشاهی ایران در روزگار اخیر ساسانی یکی از بزرگترین امپراتوری های جهان شمرده می شد پس چرا در برابر مسلمانان عرب آن همه زبونی و ناتوانی از خود نشان داد و بزودی در هم شکست؟ و چرا جامعه ایرانی با تأثیرپذیری شدید از آئین مسلمانان، دین هزار ساله خود را از دست داد؟

همه پژوهشگران تاریخ ایران (جز آقای شفا) دوران پادشاهی یزدگرد سوم را یکی از فرومانده ترین ادوار تاریخی این سرزمین شمرده اند و برخی ریشه فساد حکومت و ضعف کشور را از دوران خسرو پرویز دانسته اند چنانکه ایران شناسان امداد دانمارکی پروفیسور کریستن سن² در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» می نویسد:

1- تولدی دیگر، ص 17.

2- آرتور کریستن سن استاد دانشگاه / پوهنتون کپنهاگ در 9 ژانویه 1875م ولادت یافت و در 30 مارس 1945م بدرود حیات گفت، او به زبان های عربی و فارسی تسلط داشته است. [مصحح].

«تعدّیات و جنگ های او (خسرو پرویز) کشور را فقیر کرد و شکست های سنوات اخیر جنگ ایران و روم ضربتی هولناک بر این کشور وارد آورد».¹ و نیز می‌نویسد علّت این که قوم عرب «در ظرف مدت قلیلی توانست که دولتی صاحب تأسیسات نظامی، مانند دولت ساسانی را از میان بر دارد، اغتشاش و فساد بود که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ داد؟».²

آری، اغتشاش و فساد در همه امور کشور رخ داده بود و گرنه،³ دولتی که به ادّعای آقای شفا از: «اعتباری سیاسی و رونقی اقتصادی و شکوهی فرهنگی» برخوردار بود چطور به سادگی به آئین و فرهنگ دیگری روی آوردند؟ گویا آقای شفا در مسئله تحولات تاریخی به هیچ ضابطه و قاعده ای پایبند نیست و همه انقلاب های اجتماعی را بی‌زمینه و بدون علّت می‌پندارد!

حکومتی که پادشاهش به هنگام درگیری با بیگانه، به همراه با طبّاخان و رامشگران! از مرکز کشور می‌گریزد، معلوم است که به توده مردمش که با مالیات های خود چنین دربار فاسدی را می‌گردانند، چه می‌گذرد؟

1- ایران در زمان ساسانیان، اثر کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ص 520.

2- ایران در زمان ساسانیان، ص 523.

3- قابل یادآوری است که فتح ایران بدست توانای مجاهدین مسلمان به این سادگی های که مستشرقین و برخی نویسندگان مسلمان به پیروی از آنها می‌گویند نبوده است، سال ها این جنگ ها ادامه داشته، بهترین یاران پیامبر گرامی p در صحنه و پشت صحنه آن را رهبری می‌کردند. مساوات که در دین اسلام وجود دارد و حصول علم را مخصوص یک طبقه ی ویژه نمی‌داند، و جانفشانی های صحابه ی کرام ش در نشر اسلام بین ایرانیان از جمله اسباب بس مؤثر در فتح این بلاد بوده است. و از جمله کاردانی، فراست و لیاقت فاروق اعظم س در فتح سرزمین فارس را نباید ساده گرفت. [مصحح].

کریستن سن می نویسد: «یزدگر د با دربار و حرم سرای خود از پایتخت گریخت در حالی که هزار نفر طبّاخ و هزار تن رامشگر، و هزار تن یوزبان و هزار تن بازبان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند و شاهنشاه، این گروه را هنوز کم می‌دانست»¹!

اگر توده مردم در رفاه اقتصادی و شکوه فرهنگی باشند البتّه از پادشاه یا حکومتی که آن شرایط را برای ایشان فراهم آورده است از دل و جان و با ایمان و توان، دفاع می‌کنند، آن هم در برابر هجوم بیگانه به کشور و آئین خود! پس چرا دعوت یزدگرد را که به امید کمک مردم از این شهر بدان شهر می گریخت پاسخ ندادند و سرانجام یزدگرد در میان کشورش به دست آ سیابانی کشته شد؟! به قول فردوسی:

یکی دشنه زد بر تهی رها شد به زخم اندر
گاه شاه از شاه آه

به خاک اندر آمد سر همان نان کشکین به
و افسرش پیش اندرش²

آقای شفا که از «شکوه فرهنگی» سخن به میان می‌آورد مگر نمی‌داند که در ایران دوره ساسانی «نظام طبقاتی» حاکم بود و اجازه نمی داد تا توده مردم به دانش و فرهنگ روی آورند و این فاجعه حتّی در دوران انوشیروان دادگر! نیز رواج داشت چنانکه فردوسی داستان کفشگری را آورده که اموال خود را در اختیار نوشیروان نهاد تا شاید پادشاه اجازه دهد که فرز ندش دانش آموزد! و انوشیروان به درخواست کفشگر اعتنایی ننموده! این اسلام بود که با ورود خود به ایرا ن، کاست

1- رشید یاسمی، ایران در زمان ساسانیان، ص 528.

2- شاهنامه فردوسی، چاپ بمبئی، ج 4 ص 122. در «کشته شدن یزدگرد به دست خسرو آسیابان».

طبقاتی را شکست و به حکم: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»¹ جستجوی دانش را بر هر مسلمانی لازم شمرد و در نتیجه، صدها دانشمند همچون: فارابی و ابن سینا و بیرونی و خوارزمی و عمر خیام و ... امثال این‌ها پدید آمدند که هما نند یکی از ایشان در سراسر دوران ایران باستان نداشته‌ایم. اگر آقای شفا با فرهنگ دینی ایران کهن مأنوس بود ملاحظه می‌کرد که در «بهمن یشت» بند دوم و در «خرداد یشت» بند نهم تصریح شده که موبدان، کتاب «زند» را جز به محارم و نزدیکان خود نیاموزند و اهورا مزدا² این سفارش را به زرتشت کرده است. خوب است جناب شفا اینگونه سفارش‌ها را با فرمان به تعلیم و تربیت عمومی در قرآن قرآن و سنت نبوی، بسنجد تا بهتر دریابد که ایران با قبول اسلام چه چیز ی را از دست داد و چه را بدست آورد! آقای شفا می‌نویسد: «واقعیت انکارناپذیر تاریخ اینست که اسلام از راه شمشیر به ایران تحمیل شد»³!

این داوری شتابزده نتیجه عدم تأمل در رویدادهای تاریخی و ریشه‌های آنهاست. ماجرای دعوت ایرانیان به اسلام از روزگار پیامبر آغاز می‌شود که در ضمن نامه ای به خسرو پرویز، وی را به اسلام فرا خواند و این پادشاه متکبر، نامه پیامبر اسلام را پاره کرد و به نماینده خود در یمن که «باذان» نامیده می‌شد، دستور داد تا پیامبر را دستگیر کند و به نزد وی روانه سازد! چون فرستادگان باذان به حضور پیام بر رسیدند و خواستند تا به همراه ایشان ن زد خسرو رود

1- الجامع الصغير فی أحادیث البشير النذیر، اثر سیوطی، ج 1، ص 44.

2- اهورامزدا نام خدای یکتا در مزدیسنا (آیین زردشتی) است. دیگرگویش‌های این واژه دینی، اهوره مزدا، هُرمُزد، هُرمُزد، هورمزد و اُهرمزد و اورمزد هستند. [مصحح].

3- تولدی دیگر، ص 21.

پیامبر بدانها فرمود: اینک بروید و فردا نزد من آیید. و همین که آمدند به ایشان خبر داد که خسرو پرویز به ف رم ان پسرش «شیرویه» به قتل رسید! (و مأموریت شما ملغی شد). فرستادگان باذان که با خودداری پیامبر از آمدن و خبر عجیب او روبرو شدند برای کسب دستور جدید، به یمن بازگشتند در حالی که هنوز اخبار کشته شدن پادشاه ایران بدانجا نرسیده بود. آنان خبری را که پیامبر داده بود به باذان گزارش کردند و باذان مصلحت چنان دید که چند روزی صبر کند تا پیکری از ایران برسد و درستی یا نادرستی آن خبر را دریابد. چون پیک ایران رسید و خبر کشته شدن خسرو پرویز و پادشاهی پسرش را آورد، باذان و همراهان ایرانی وی دانستند که پیامبر اسلام μ جز به الهام خداوند از آن حادثه آگاه نشده بود و از این رو همگی به اسلام گرویدند و این نخستین گروه ایرانی بود که با میل و رغبت اسلام را پذیرا شدند چنانکه مورخان نامدار و موثق همچون ابن اثیر و ابن خلدون و دیگران ماجرای اعجازآمیز مزبور را گزارش نموده اند.¹

این روش پیامبر اسلام بود که به حکم:

﴿فَإِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ مِنْ غَيْرِنَا فَأَثَرٌ خَلْدُونَ﴾ [النحل: 125].

از راه حکمت و موعظت، مردم را به اسلام فرا میخواند و شمشیر را به کار نبرد مگر هنگامی که قریش، یارانش را شکنجه کردند و برخی را کشتند و در شب هجرت، آهنگ قتل ایشان نمودند و از

1- به «الکامل فی التاریخ» اثر ابن اثیر، ج 2، ص 165-146 (چاپ بیروت) و تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 792-794 (چاپ بیروت) نگاه کنید.

2- «(مردم را) به راه پروردگارت با حکمت و اندرز نیکو فراخوان و با ایشان به بهترین روش گفتگو کن».

دیارشان آواره ساختند و جنگ آ غاز نمودند
چنانکه الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُهَيِّئْ لَكُمُ الْيُسْرَىٰ أَيَّامًا لَّتُكْفِرُوا وَلَكُمْ فِيهَا لُغُومٌ ۚ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ ذُو قُوَّةٍ يَأْتِيكُمُ الْبَيِّنَاتُ وَالْغُرُوبُ ۚ أَلَمْ يَكُن لَّكُمْ فِي رَسُولِهِ آيَاتٌ لِّتَتَذَكَّرُوا ۚ﴾ [التوبة: 13].

چرا با گروهی نمی جنگید که پیمان های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر کردند و ایشان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند.

اما درگیری مسلمانان با سپاه ایران پس از وفات پیامبر p ماجرای دیگری دارد که آن هم برای گسترش دین خدا است. ماجرا بطور خلاصه از این قرار است که پس از رحلت رسول اکرم p گروهی از قبایل عرب که در حجاز و عراق و یمن می زیستند در پیرامون پیامبر نمایانی به نام های : «طایفة وسجاح و مسیحة و أسود عنسی» گرد آمدند و فتنه و آشوب بپا ساختند و جنگ های سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر مدینه را که کانون اسلام بود، به خطر افکندند و اگر دفاع جدی یاران پیامبر p نبود آنجا را به تصرف در می آوردند. در این هنگام خالد بن ولید س از سوی خلیف ه ی اول مأموریت یافت تا آشوب گران و حامیان ایشان را بر جای خود نشانند. این گروه ها بصورت قبائلی در سواد عراق و حیره پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوائف مسیحی نیز دیده می شدن. خالد به آهنگ آرام ساختن این فتنه انگیزان به سوی سواد حرکت کرد و با برخی از قبائل مصالحه نمود و با گروهی دیگر کارش به جنگ کشید تا سواد و حیره را به تصرف در آورد. دولت ساسانی که از زمان خسرو پرویز دشمنی با اسلام را آغاز کرده بود، از قبائل آشوبگر حمایت می نمود و همین کار موجب شد تا سپاه اسلام با آن دولت

درگیر شود و نبردهای «ذات السلاسل وثنی وولجة والیحی وبادقلی» در بین النهرین با ایرانیان پیش آید. در این مرحله بود که کار نبرد گسترش یافت و به داخل ایران کشیده شد و دولت ساسانی سرنگون گردید چنانکه مورخان پر آوازه‌ای همچون طبری و بلاذری و ابن اثیر و ابن خلدون در اسناد و آثار خود این امر را نشان داده‌اند و کسی که به تاریخ با دیده تحلیلی بنگرد و از نگرش سطحی، دوری ورزد حقیقت مزبور را به روشنی در می‌یابد همانگونه که از تاریخ نویسان معاصر، دکتر زرین کوب می‌نویسد: «سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تأمل در قرائن بر می‌آید تنبیه اعراب عراق و هم پیمانان اهل رده بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایران شده و جنگ‌ها و فتح‌های اسلام از آن میان پدید آمده است».¹

بنابراین در واقع خود دولت ساسانی پیشگام و آتش‌افروز و محرک جنگ بود و سبب شد که مسلمانان بر ایران بتازند و در صدد برآیند تا سر رشته فتنه را برکنند همانگونه که طبری پس از ذکر واقعه «ولجه» می‌نویسد:

«فأهزمت صفوف الأعاجم وولوا... وقام خالد في الناس خطيباً يغيهم في بلاد العجم».²

یعنی: «صفوف عجمیان (دشمنان اسلام) درهم شکست و روی به گریز نهادند و خالد بن ولید در میان مردم برخاست و سخنرانی کرد و آنان را در حمله به شهرهای آنان تشویق نمود».

علاوه بر این، از جنگ مسلمانان با دولت ساسانی، مردم حیره و بسیاری از ایرانیان خشنود شدند و آن را به منزله «نبردی نجات‌بخش» برای توده مردم شمردند. یحیی بن آدم³ در کتاب

1- تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر زرین کوب، ص 295.

2- تاریخ الطبری، ج 3، ص 354 (چاپ مصر).

3- ابو زکریا یحیی بن آدم بن سلیمان اموی کوفی، حدود سال: 130 هجری متولد شده و نزد مسعر بن کدام و سفیان ثوری درس خوانده است، امام احمد، اسحق بن راهویه و

«الخراج» آورده است که رؤسای سواد عراق پس از پیروزی مسلمین، به خلیفه وقت گفتند: «إنا كنا قد ظهر علينا أهل فارس فأضروا بنا وأساؤوا إلينا وأخذوا بخي كرون له شيئاً من شرورهم و ظلمهم حتى ذكروا النساء! ثم قالوا له: فلما جاء الله بكم أعجبنا منكم وفرحنا بكم عن شيء ولم نقاتلكم حتى أخرجتموهم عنا».¹ یعنی: «وضع ما چنان بود که پارسیان بر ما چیره شدند و در حق ما آسیب و بدی روا داشتند و از بديها و ستم های ایشان سخن گفتند تا به جایی که از نوامیس و زنان خود یاد کردند! آنگاه به خلیفه گفتند: چون خدا شما را به دیار ما آورد از آمدنتان شادمان شدیم و نه شما را از کاری بازداشتیم و نه با شما کارزار کردیم تا آنان را از سرزمین ما بیرون راندید». این نمونه ای از رفتار مأموران دولت ساسانی با مردم حیره و سواد عراق بود. پروفیسور توماس آرنولد² در کتاب ارزن دة «تاریخ گسترش اسلام» می نویسد: «زجر و شکنجه و تجسس عقاید و دین در تمام مردم (ایران) یک نوع حس تنفر علیه دین رسمی زرتشتی و خاندان پادشاهی که به تحمیل آن بر مردم کمک می نمود، بوجود آورده بود و موجب آن شد که فتح اعراب بصورت یک نوع نجات و ره ایی و آزادی جلوه نماید».³

نسائی از او حدیث روایت نموده اند. او در اواسط ماه ربیع الأول سال: 203 هجری وفات یافته است. برای تفصیل بیشتر در باره ی این شخصیت به سیر أعلام النبلاء مراجعه شود. [مصحح].

- 1- الخراج، اثر یحیی بن آدم، ص 50 مقایسه شود با : الأموال، اثر ابو عبید قاسم بن سلام، ص 204 (چاپ مصر).
- 2- توماس وولکر آرنولد (متولد 1864- وفات 1930) مستشرق مشهور بریطانی که در کیمبریج (لندن) درس خوانده و در علیگره (هند) به حیث باحث ایفای وظیفه نموده است. [مصحح].
- 3- تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، ص 149 (چاپ دانشگاه تهران).

این شواهد نشان می دهد همانگونه که گفتیم مردم ایران از حکومت ستمگرانه یزدگرد و اوضاع دینی آن روزگار راضی نبودند و بهمین جهت پادشاه را در برابر سپاه مسلمانان تنها گذاشتند و ارتش ایران نیز به دفاع جدی برخاست بدلیل آن که مورخان گزارش نموده اند: چهار هزار سپاه ایرانی که آنان را «سپاه شاهنشاه» (و به اصطلاح زمان ما: گارد سلطنتی) می گفتند از ابو موسی فرمانده مسلمانان، زینهار خواستند تا به سپاه اسلام بپیوندند و در محاصره شوشتر مسلمین را یاری کردند و همگی اسلام آوردند و سپس در کوفه مسکن گزیدند چنانکه بلاذری تاریخ¹ نویسنده معروف در کتاب «فتوح البلدان» آورده است.¹

مهمتر از همه آنکه هیچ گاه شکست نظامی موجب نشد که ایرانیان باستان، دین خود را ترک کنند و آیین دیگران را بپذیرند. مگر ایران در یورش اسکندر مقدونی از یونانیان شکست خورد؟ ولی آیا آداب و رسوم و افکار کشور غالب را پذیرفت؟ حتی فلسفه ارسطو (استاد اسکندر) مدت ها پس از ظهور اسلام در ایران رواج یافت.

پس به چه دلیل ایرانیان، گروه گروه به اسلام روی آوردند و مدافعان بزرگ اسلامی در میانشان پدید آمد و خدماتی که آنها به اسلام نمودند از هیچ ملتی دیده نشد؟ چه دلیلی داشت که مفسران بزرگ قرآن (همچون طبری و زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و نیشابوری و ...) از ایران بر خیزند؟ چه دلیلی داشت که محدثان بزرگ و گرد آورندگان جوامع حدیث نبوی (مانند امام بخاری و ابن ماجه قزوینی و ابو داود سجستانی و حاکم نیشابوری و ...) ایرانی باشند؟ چه دلیلی داشت که حتی در ادبیات عرب، ایرانیانی چون سیبویه پارسی، ابو علی فارسی، عبدالقادر جرجانی و

1- فتوح البلدان، اثر بلاذری (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر آذر تاش آذر نوش، ص 30-41.

فیروزآبادی و امثال ایشان پدید آیند و خدمات شایانی به زبان عربی تقدیم نمایند؟ آیا دینی که به زور شمشیر بر آن‌ها تحمیل شده بود، چنین دستاوردی را به بار آورد؟! از همه این‌ها که بگذریم، مسلمانان صدر اسلام با زرتشتیان رفتاری را در پیش گرفته بودند که با «اهل کتاب» داشتند و این موضوع از مسلمات تاریخ است. مورخان گزارش نموده اند که روزی خلیفه دوم (عمر فاروق س) در میان گروهی از بزرگان صحابه گفت: من نمی دانم با مجوسیان (زرتشتیان) چه کنم؟ عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: از پیامبر خدا^۱ شنیدم که فرمود: «سنوا بهم سنة اهل الکتاب» یعنی «با آنان چنان رفتار کنید که با اهل کتاب رفتار می کنید» خیفه پذیرفت و چنان کردند^۱. از طرفی در اسلام هیچ گاه اهل کتاب به پذیرش آیین مسلمانی وادار نمی‌شوند به همین جهت از روزگار قدیم، یهودیان و مسیحیان در میان مسلمانان می‌زیستند و کنیسه‌ها و کلیساهای خود را حفظ می‌کردند و به گواهی تاریخی، زردتشتیان ایران هم اجازه داشتند تا آیین زرتشتی و آتشکده‌های خویش را نگاه دارند. چنانکه قرن‌ها آثار آن‌ها در نواحی گوناگون ایران دیده می‌شد و خود آقای شفا از قول اصطخری - جغرافی دان نامدار اسلامی - نقل می‌کند در کتاب «المسالک و الممالک» نوشته است: «اکثریت مردم فارس را در حال حاضر (قرن چهارم هجری) زرتشتیان تشکیل می‌دهند و هیچ شهر و دهکده ای نیست که در آن آتشگاهی نباشد»^۲.

1- به : الموطأ، اثر امام مالک بن انس، جزء 1، ص 271 (چاپ قاهره) و الأموال، اثر قاسم بن سلام، ص 45 (چاپ قاهره) و الخراج، اثر قاضی ابو یوسف، ص 140 (چاپ مصر) رجوع شود.

2- تولدی دیگر، ص 22.

و نیز از مسعودی - مؤرخ شهیر مسلمان - نقل می‌نماید که در کتاب «مروج الذهب» آورده است: «در خراسان و نواحی دریای خزر و طبرستان و دیلم و نیز در کرمان عده زرتشتیان بسیار زیاد است»¹. و همچنین از «تذکره الموضوعات» اثر مقدسی نقل می‌کند که گوید: «در بخش غربی ایران جماعت عظیمی از خرم دینان به آیین خود باقی مانده‌اند»² و نیز از ابن حوقل - جغرافی دان معروف اسلامی - در کتاب «صورة الأرض» گزارش می‌کند که نوشته است: «در فارس، شهری و روستایی و ناحیتی نیست مگر آنکه آتشکده ای داشته باشد و در جبل (شمال غربی ایران) هنوز زرتشتیان در اکثریت هستند»³.

آنچه آقای شفا آورده است گواهی می دهد که فاتحان عرب پس از گذشت چهار قرن از تصرف ایران، مردم این سرزمین را به پذیرش اسلام وادار نکرده بودند و حتی آتشکده های ایشان را ویران ننموده بودند چنانکه قرآن مجید از نابود ساختن معابد اهل کتاب منع کرده است و می‌فرماید:

﴿لَا يَجْرِمُكُمْ آلُكُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ أَنْ تَقُولُوا سَلَامٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [الحج: 40].

پس این خود مردم ایران بودند که به تدریج آیین اسلام را پذیرفتند و اگر مایل نبودند همانند زرتشتیان پیشین، بر آیین پدرانشان استوار می ماندند چنانکه هم اکنون گروهی از زرتشتیان در ایران با حفظ دین خود، به آزادی زندگی می‌کنند.

1- تولدی دیگر، ص 22.

2- تولدی دیگر، ص 22.

3- تولدی دیگر، ص 22.

پروفسور ادوارد براون در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» در همین زمینه می‌نویسد: «چه بسا تصور کنند که جنگجویان اسلام، اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه مخیر می‌ساختند. اول قرآن، دوم شمشیر! ولی این تصور صحیح نیست زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آئین خود را نگه دارند و فقط مجبور به دادن جزیه (مالیات سرانه) بودند و این ترتیب کاملاً عادلانه بود؛ زیرا اتباع غیرمسلم خلفاء از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکوة که بر امت پیامبر فرض بود، معافیت داشتند».¹

ادوارد براون در پی سخن گذشته می‌نویسد: «مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و به اختیار و ارادة خودشان بود. پس از شکت ایران در قادیسیه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروهِ به رضا و رغبت به اسلام گرویدند».²

ما انکار نمی‌کنیم که رفتار برخی از فرمان‌دهان دوره «اموی» با مردم سرزمین‌های تازه مسلمان، شایسته نبود ولی رفتار آنان، به اسلام و تربیت شدگان قرآن ربطی نداشت. پس به بهانه‌ی عمل عده‌ای انگشت‌شمار نمی‌توان همه مسلمانان را متهم ساخت و با اسلام ستیزه نمود اما متأسفانه آقای شفا این دو موضوع جداگانه را از یکدیگر تفکیک نمی‌نماید و همه را مشمول یک حکم قرار می‌دهد و بر مسلمانان خستین نیز طعن می‌زند و می‌نویسد:

1- تاریخ ادبیات ایران، اثر ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، ج 1، ص 297.
2- همان.

«عرب‌های فاتح، خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند و بویژه به ایرانیان مباحثات می‌کردند و آن‌ها را موالی (بندگان آزاد شده) خود می‌خواندند و برای تحقیر آنان می‌گفتند که سه چیز است که نماز را باطل می‌کند: سگ و الاغ و ایرانی!»¹

ما نمی‌دانیم این نویسنده ی بی‌انصاف این چرندیات را از کجا جمع‌آوری کرده است؟ سلمان فارسی پس از این که ایران به تصرف درآمد، از سوی خلیفه مسلمین به فرمانروایی مداین گماشته شد اما آیا کسی جرأت داشت که او را با چنان اوصافی - که آقای شفا ذکر نموده است - یاد کند؟ آیا مأموران و زیردستان سلمان به خود اجازه می‌دادند که همشهریان مهترشان را بدان صورت بخوانند؟!

نویسنده تولدی دیگر گویا خبر ندارد که

پیامبر بزرگ اسلام p در بازپسین حج خود، در حضور هزاران مسلمان از «برابری عرب و عجم» سخن گفت و چنانکه در تاریخ یعقوبی آمده است ندا در داد: «لا فضل لعربی علی عجمی ولا عجمی علی عربی إلا بتقوی الله»². یعنی:

«هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی برتری ندارد جز در سایه تقوای خدا»³.

با وجود این آیا باز هم باید گفت که اسلام در میان عرب و ایرانی تفاوت نهاد و به برتری نژاد عرب قائل شده است؟ یا مسلمانان نخستین، به چنین امتیازی عقیده داشتند؟! پس چرا شما رعایت انصاف نمی‌کنید و انحراف برخی‌ها را از

1- تولدی دیگر، ص 21.

2- تاریخ الیعقوبی، اثر احمد بن ابی یعقوب، ص 110، چاپ بیروت. مقایسه شود با ترجمه آن به قلم دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج 1، ص 504.

3- این حدیث را امام احمد در مسند خود (5 / 411) روایت نموده، و قابل یادآوری است که حدیث پیامبر گرامی اسلام از تاریخ یعقوبی ثابت نمی‌شود. [مصحح].

تعالیم پاک اسلام، به پای دین خدا و مسلمانان پاک دین می‌گذارید؟ شما که دکتر گوستاولوبون فرانسوی را «صاحب نظری از جهان غرب»¹ می‌خوانید، جا دارد به سخن این دانشمند صاحب نظر توجه کنید و در داوری خویش تجدید نظر نمایید.

دکتر گوستاولوبون می‌نویسد: «پیشرفت سریع قرآن موجب شده که مورّخین دشمن اسلام، این پیشرفت را معلول دو چیز دانسته اند. یکی آزادی‌هایی که در این دین موجود است و دیگر زور شمشیر اولی باید دانست که این نسبت های ناروا روی پایه و اساس صحیحی نیست... رسم عرب‌ها این بود که هر کجا را فتح می‌کردند مردم آنجا را در دین خود آزاد می‌گذارند و این که مردم مسیحی از دین خود دست بر می داشتند و به دین اسلام می‌گرویدند و زبان عربی را بر زبان مادری خود ترجیح می‌دادند، بدان سبب بود که عدل و دادی را که از آن عرب‌های فاتح می‌دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند. تاریخ این مطلب را ثابت کرده که ادیان به زور شمشیر پیشرفت نکرده‌اند».²

اگر فاتحان ایران، مردم این سرزمین را همچون حیواناتی که شما نام بردید! می‌خواندند، آیا کسی از این مردم آیین خود را رها می‌کرد و به اسلام می‌گرایید؟ مالِ کُم کیف تحکمون؟! چرا نمی‌خواهید این مسئله روشن را دریابید؟! شما بر پژوهشگران و محققان ایرانی مانند دکتر زرّین‌کوب طعنه می‌زنید که چرا نوشته است: «نشر اسلام در کشورهای فتح شده به زور جنگ نبود و انتشار آن نه از راه علف و فشار بلکه به سبب مقتضیات و اسباب گوناگون اجتماعی بود. روایتی

1- تولّدی دیگر، ص 462.

2- تمدّن اسلام و عرب، اثر گوستاولوبون، ترجمه هاشم حسینی، ص 144-145.

که کتابخانه مدائن را اعراب نابود کردند هیچ اساس ندارد».¹

دستاویز شما در سرزنش و اِتهام به زرّ ین کوب این است که نوشته اید وی: «در کتابی به نام کارنامه اسلام که در آستانه انقلاب ولایت فقیه انتشار یافت با تغییر جهتی صد و هشتاد درجه ای در مورد آنچه خود او پیش از آن نوشته بود»² حرکت نموده است!

اما اولاً آیا خود شما، به تغییر جهت «صد در صد معکوس» مبتلا نشده اید؟! مگر نه اینکه در کتاب پیشین خودتان که با عنوان «ایران در چهار راه سرنوشت» انتشار یافت یک مسلمان م عتقد جلوه نموده اید و نوشته اید: «اسلام راستین همانند هر آیین آسمانی دیگر، همانند هر حقیقتی که از خداوند لایزال سرچشمه می گیرد، مظهر معنویت و تجلی آزادگی و پیام آور محبت است».³

پس چرا در کتاب تازه «تولّدی دیگر» همه ادیان آسمانی و از جمله اسلام را به باد انتقاد گرفته اید و همگی را از ریشه انکار می نمایید؟ آیا این کار تغییر جهت صد و هشتاد درجه ای به شمار نمی آید؟!

جای شگفتی است که شما اجازه تجدیدنظر به خودتان را می دهید ولی این اجازه را از دیگران سلب می کنید! آیا داشتن چنین سلیقه ای نشانه خودخواهی بیش از اندازه نیست؟

ثانیاً شما چنین نشان داده اید که دکتر زرّین کوب بخاطر «انقلاب ولایت فقیه» درباره انتشار اسلام، چنان سخنی را گفته است و به رعایت این انقلاب، روایت نابودی کتابخانه مدائن را انکار نموده است! اما آیا هیچ چشم باز کرده اید که

1- تولّدی دیگر، ص 19 به نقل از «کارنامه اسلام» اثر دکتر زرّین کوب.

2- تولّدی دیگر، ص 19.

3- ایران در چهار راه سرنوشت، اثر شجاع الدین شفا، ص 13.

تاریخ چاپ اوّل کتاب «کارنامه اسلام» را ببینید و از داوری عجولانه و مغرضانه خود شرمنده شوید؟ آقای شفا! چاپ اوّل کتاب مذکور در سال 1348 هجری شمسی بوسیله «شرکت سهامی انتشار» انجام پذیرفته است در حالی که حرکت مردم ایران بر ضدّ حکومت پهلوی، سال‌ها بعد از این تاریخ رخ داد و مثلاً «حادثه میدان شهداء» که در دوران قدرت پهلوی پیش آمد، در هفده شهریور 1357 به وقوع پیوست. بنابراین، دکتر زرّین کوب هنگامی دست به تألیف «کارنامه اسلام» زد که ارباب خودخواه و مستبدّ جنابعالی بر اریکه قدرت نشسته بود و آن جناب هم با خیال آسوده، معاونت فرهنگی دربار وی را به عهده داشتید!

اگر دکتر زرّین کوب پس از سال‌ها پژوهش، بدین نتیجه دست یافته است که آتش زدن کتابخانه مدائن از سوی فاتحان عرب، مدرک تاریخی ندارد، چه جای ملامت بر اوست؟ با آنکه هیچ یک از مورّخان قدیم چون: طبری و بلاذری و یعقوبی و مسعودی و امثال ایشان ضمن بحث از فتح ایران، ابداً سخنی در این باره نیاورده اند و این ادّعا که چند قرن بعد، از سوی کسانی به میان آمده، فاقد سند متّصل تاریخی است و علم تاریخ نیز دانشی نیست که پس از چند قرن از وقوع حادثه ای، به کسی الهام شود! بلکه هر کس با فاصله زمانی به گزارش حوادث گذشته بپردازد ناگزیر باید به مدارک پیشین استناد کند و گرنه، سخن او اعتبار تاریخی ندارد. کسانی که ادّعای مزبور را به میان آورده اند، هیچ گواهی از تواریخ سلف ارائه نداده اند. آقای شفا نیز در این باره به حدس و قرینه ت را شی! توسّل جسته است و می نویسد: «در آیین مسلمانان آن روزگار، تا آنجا که تاریخ می‌گوید آشنایی به خط و کتابت بسیار نادر بود و پیدا است که چنین قومی تا چه حد می توانست به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد. از همه

قرائن پیدا است که در حمله عرب بسیاری از کتابهای ایرانیان از میان رفته است.¹ با توجه به آنکه کتب دینی زرتشتیان ما نند: گاته ها و یشت ها و خرده اوستا و وندیداد و دینکرد و ارداویرافنامه و امثال اینها از روزگار کهن بجای مانده است، ما از آقای شفا می‌پرسیم: چطور شد که به قول شما اعراب متعصب، کتابهای دینی ایرانیان را باقی گذاشتند ولی کتابهای غیر دینی آنان را از میان بردن؟! چرا از دانشمندانی که کتب نابود شده را نگاشتند لااقل نامی هم باقی نمانده است؟ چرا مورخان ملل دیگر مانند گزنفون و هردوت و امثال ایشان اسامی دانشمندان ایرانی و تألیفات آنها را نیاورده‌اند؟ آیا با حدس و گمان می‌توان حوادث تاریخی ساخت؟

ما برعکس آقای شفا ع قیده داریم که چون اسلام با فرمان:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ هَٰؤُلَاءِ الْأَشْقِيَاءَ الَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَنَسُوا أَيْهَاتَهُمْ أَنِ يَكُونُوا صِفَةً لِصِفَاتِهِمْ فَأَخَذُوا لِحْيَتَهُمْ وَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ فَوَلَّوْا الْوُجُوهَ وَأَوْرَدُوا الْأَنفُسَ إِلَى الْهَلَاكِ وَالْخَسَارِ إِنَّهُمْ فِي الْهَضْبَةِ الْخَاسِرَةِ﴾ [العلق: 3-6].

آغاز شد و خدای محمد p به مصداق:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ هَٰؤُلَاءِ الْأَشْقِيَاءَ الَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَنَسُوا أَيْهَاتَهُمْ أَنِ يَكُونُوا صِفَةً لِصِفَاتِهِمْ فَأَخَذُوا لِحْيَتَهُمْ وَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ فَوَلَّوْا الْوُجُوهَ وَأَوْرَدُوا الْأَنفُسَ إِلَى الْهَلَاكِ وَالْخَسَارِ إِنَّهُمْ فِي الْهَضْبَةِ الْخَاسِرَةِ﴾ [القلم: 1].

به قلم و نگارش سوگند یاد فرمود؛ از این رو رغبت و میل به کتابت را در میان مسلمانان برانگیخت به ویژه که پیامبر اسلام p مسلمین را به فراگیری خواندن و نوشتن تشویق می نمود چنانکه پس از جنگ «بدر» مقرر فرمود اسیرانی که با کتابت آشنایی داشتند هر یک ده کودک مسلمان

1- تولدی دیگر، ص 19.

2- «بخوان و خدای تو کریم تر از همه است. همان کسی که بوسیله قلم آموزش داد».

را نوشتن آموزد تا آزاد شود¹. و در خلال سخنان خود می‌گفت: «**فَيُحِبُّوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ**»² یعنی: دانش را بوسیله نگارش در بند کنید (تا از میان نرود)» از این رو دستور می‌داد تا قرآن کریم را کاتبان بنویسند و نامه‌های فراوانی به املاء وی نگاشتند تا بسوی پادشاهان و رؤسای قبائل و دیگران فرستاده شود (چنانکه مجموعه آن‌ها را در کتاب: «**جمهرة رسائل العرب**» گردآوری احمد زکی صفوت و نیز در کتاب: «**مجموع الوثائق السليمانية للعهد النبوي والخلافة الراشدة**» گردآوری دکتر محمد حمید الله³ می‌توان دید). بنابراین دلیل نداشت که مسلمانان اولیّه دشمن کتابت و نگارش باشند و بر هر اثر کتبی که دست یافتند، آن را طمعه آتش کنند! مگر نه این که پیامبر گرامی اسلام (p) عموم مسلمین را به جستجوی دانش - هر چند در چین باشد - فرمان داده بود و می‌گفت: «**اطلبوا العلم ولو بالصّين فإن طلب العلم فرجة على كل مسلم**»⁴ دانش را - هر چند در چین باشد - بجویید که جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است».

1- به: السيرة الحلبیة، اثر برهان الدین حلبی، ج 2، ص 451 (چاپ مصر) رجوع کنید. عبارت سیره چنین است: «ومن لم يكن معه فداء وهو يحسن الكتابة دفع إلى عشرة غلمان من غلمان المدن حتى يحلّمهم الكتابة فإذا تعلّموا كان ذاك فداءه».

2- به: المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نیشابوری، ج 1، ص 104-105-106 (چاپ حیدرآباد) نگاه کنید.
3- محمد حمید الله در 16 محرم سال 1326 هـ موافق با 1908 م در شهر حیدرآباد (هند) متولد شد، از جمله آثار ارزشمندی که به جامعه اسلامی تقدیم نمود ترجمه قرآن کریم به زبان فرانسوی و هم چنین تألیف کتابی قیم در سیره پیامبر گرامی به این زبان می‌باشد. او در 13 شوال سال 1423 هـ موافق 17 دسامبر 2002 م در امریکا درگذشت. [مصحح].

4- به: الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر، تألیف سیوطی، ج 1، ص 44 (چاپ قاهره) نگاه کنید.

آقای شفا علاوه بر دکتر زرّین کوب، تیغ حمله را بسوی «دکتر علی شریعتی» نیز متوجّه ساخته و به دستاویز آنکه ابن خلدون (مورّخ نامدار اسلامی) نوشته است: پیش از غلبه عرب بر پارسیان، دولت ایران سرزمین های پهنای را با جمعیت بسیار در اختیار داشت ولی پس از فتح، جمع آنان چنان رو به کاستی نهاد «کأن لم یکنوا» (گویی که در میان نبودند) «! می نویسد با وجود این: «فریضه پرداز ایرانی در سال های پایانی قرن بیستم ادّعا می کند که ایرانی اسلام را با آغوش باز پذیرفت ... (علی شریعتی: علی و حیات بارورش پس از مرگ)¹».

متأسفانه آقای شفا از آوردن دنباله سخن ابن خلدون خودداری ورزیده است که می نویسد: «ولا تحسبن أن ذلك لظلم نزل بهم أو عدوان شملهم، فهلكة الإسلام في العدل ما علمت وإنما هي طبعية في الإنسان إذا غلب على أمره».² یعنی: البته گمان مکن که این رویداد به علّت ستمی است که بر ایشان (فارسیان) رفته یا در اثر تجاوزی است که شامل حالشان شده زیرا فرمانروایی اسلام در اجرای عدالت چنان است که می دانی، بلکه این کاهش لازمه طبیعت انسانی است به هنگامی که در کار خود مغلوب شود». آری ایران پس از فتح اسلامی، جزئی از سرزمین مسلمانان به شمار آمد و جمعیتش در جمع مسلمانان ادغام و پراکنده شد ولی پویایی مردم این سرزمین در فراهم آوردن دانش و حکمت صد چندان فزونی یافت و دانشمندان بسیاری از میان ایشان برخاستند که پیش از آن همانندشان دیده نشده بود چنانکه خود ابن خلدون در این باره می نویسد «أن حملة العلم في الملة الإسلام هي أكثرهم العجم».³ یعنی: «بیشتر حاملان دانش در اسلام ایرانیان بودند» و

1- تولّدی دیگر، ص 18.

2- مقدّمة ابن خلدون، ص 148 (چاپ بغداد).

3- مقدّمة ابن خلدون، ص 544.

سپس به حدیث نبوی p اشاره می‌کند که رسول اکرم p فرمود: «لو تعلّق العلم بأکناف السماء لن أله قوم من أهل فارس».¹ یعنی: «اگر دانش به کرانه های آسمان وابسته باشد، گروهی از پارسیان بدان دست یابند».

آقای شفا که در پی آن است تا به هر صورت ادّعی خود را به کرسی نشاند که ایرانیان، آئین اسلام را نپذیرفتند!! آخرین تیر خویش را در ترکش نهاده است و می نویسد: «در چنین شرایطی تنها راه مبارزه ای که برای ایرانیان باقی مانده بود، این بود که آئین حاکمان عرب را به رنگ آئین ملی خویش در آورند و این درست همان کاری بود که کردند»! اما چگونه؟ جناب شفا می‌نویسد: «ایرانیان با نوآوری‌هایی چون تشیع و عرفان، خیلی زود آئینی را که با شمشیر عرب به کشورشان تحمیل شده بود به چیزی تبدیل کردند که گرچه همچنان شباهتی با اسلام داشت ولی محتوای آن با آنچه احتمالاً پیامبر عرب در نظر داشت بسیار تفاوت داشت»!²

در اینجا آقای شجاع الدین شفا با شجاعتی تمام! مشت خود را باز نمود و از ناآگاهی خ ویش نسبت به تاریخ تشیع پرده برداشته است! آیا ایشان نمی‌دانند که مذهب تشیع در روزگار صفویه (یعنی حدود 9 قرن پس از ورود اسلام به ایران) در این کشور رواج و رسمیت یافت؟ آیا ایشان خبر ندارد که پیش از آن بیشتر ایرانیان مذهب تسنن داشتند و اغلب علمای قدیم فارسی مانند ابن ماجه و نسایی و ابو حنیفه و طبری و جوینی و زمخشری و غزالی و فخر رازی و... بر همان مذهبی بودند که فاتحان عرب آوردند؟ آیا آقای شفا با ادّعی مطالعات وسیع! در تاریخ ادیان و ایران، هنوز اطلاع ندارد که عرفان، ویژه مذهب

1- مقدّمه ابن خلدون، ص 544.

2- تولّدی دیگر، ص 23.

شیعه نیست و از نوآوری های این فرقه شمرده نمی‌شود بلکه در بین اهل سنت نیز وجود دارد؟ به عقیده من جناب شفا از این قبیل امور چندان دور و بی اطلاع نیست ولی چه باید کرد که به قول مولوی:

چون غرض آمد هنر صد حجاب از دل بسوی پوشیده شد
دیده شد

باید دید که نویسنده «تولدی دیگر» از ادعای خود در «تحمیل اسلام بر مردم ایران» چه پیامدی را در نظر دارد؟

وی می‌نویسد: «تاریخ اسلامی ایران، تاریخ مبارزه ای پیگیر برای دفاع سرسختانه از این اصالت ملی در همه زمینه های سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی آن است و در این زمینه، ایران بطور دائم راه خود را از راه بقیة اعضای جهان مسلمان جدا کرده و همواره عضو سرکش یا به اصطلاح امروزی بچه شرور دنیای اسلام باقی مانده است»¹!

آیا این ادعا صحیح است و تاریخ آن را تصدیق می‌کند؟ آیا صدها دانشمند ایرانی که به تفسیر قرآن کریم و گزارش سیرت پیامبر p و گردآوری حدیث و نگارش تاریخ اسلام و تألیف کتب فقهی دست زده اند، با فرهنگ اسلام سرسختانه مبارزه می‌نمودند و اعضای سرکش جهان اسلام بودند؟! مشکل آقای شفا این است که نمی تواند مخالفت ایرانیان را در برخی از برهه ها، از ایمان و احترام آنها به آئین اسلام جدا کند. ایرانیان حتی در آن زمان که پیرامون ابو مسلم خراسانی گرد آمده بودند تا حکومت بنی امیه را سرنگون کنند، هرگز کسی از زرتشتیان را بر نگزیدند تا وی را به پادشاهی رسانند بلکه در آن روزگار به سود عباسیان با امویها می‌جنگیدند!

1- تولدی دیگر، ص 23.

شگفتا که آقای شفا این امر روشن تاریخی را در نیافته است و در اثبات ادّعای خود می نویسد: «نخستین ارتشی که در داخل امپراتوری اسلام با ارتش منظم خلافت عرب جنگید و آن را در هم شکست، ارتش خراسانی ابومسلم در جنگ زاب بود»¹!

این درست است، ولی مگر نه آن که ابو مسلم در زاب با لشکر مروان اموی جنگید تا آل عبّاس زمام خلافت را در دست گیرند؟ پس جنگ ایرانیان با مذهب و فرهنگ اسلام نبود بلکه با مروان آخرین خلیفه ی اموی بود تا حکومت به نفع بنی عباس رقم بخورد. آقای شفا گویی خبر ندارد که خود عرب ها یک بار به رهبری سلیمان بن مرد خزاعی و بار دیگر به امامت زید بن علی^۵ به قیام بر ضدّ بنی امیّه برخاستند و سال ها پیش از ابو مسلم خراسانی، روی مخالفت با امویان نشان دادند ولی هیچ گاه با مذهب و فرهنگ اسلام سر ناسازگاری نداشتند. آیا ایشان می توانند نهضت اسلامی امام حسین^۵ یا قیام مذهبی توّابین یا حرکت زیدیان پر ایمان را جریان های ضد اسلام به شمارد؟! اگر ایرانیان قرن ها پس از فتح ایران، با جهان اسلام به مخالفت مذهبی برخاستند آن هم بر سر مسئله ای سیاسی بود یعنی امامت و حکومت، نه بر سر اصل اسلام! کدام شیعه ایرانی به مسلمانان جهان اعتراض دارد که چرا نبوّت پیامبر گرامی اسلام را پذیرفته اید؟! نویسنده «تولّدی دیگر» برای به کرسی نشاندن ادّعای خود، حفظ زبان پارسی را نوعی سرکشی در برابر اسلام می شمارد! و می نویسد:

«در قلمرو فرهنگی، رویارویی ایران آریایی با فرهنگ مهاجم سامی حتّی از رویارویی های سیاسی آن هم شدیدتر و پیگیرتر بود. تنها کشور مسلمانی

1- تولّدی دیگر، ص 25.

که زبان عربی را به نفع زبان ملی خود طرد کرد، ایران بود»¹!

براستی چه اندازه باید خوی تعصب بر یک نویسنده حاکم باشد تا بتواند این سخنان را به قلم آورد؟! آیا آقای شفا نمی داند که ایرانیان در طول تاریخ، بزرگترین خدمات را به زبان و ادبیات عرب ارائه داده اند و در تکامل نحو عربی و علوم بلاغی کوشش‌های چشمگیر کرده اند؟ آیا جناب شفا از شاهکار سیبویه پارسی در نحو عربی - که الکتاب نامیده شده است - هیچ خبر دارد؟ آیا با کتاب ارزنده «**مِیَّةُ الدَّهْرِ**» اثر «تعالبی نیشابوری» آشنا است؟ آیا «المفصل» اثر زمخشری یا «أساس البلاغة» او را دیده است؟ آیا با کتاب «أسرار البلاغة» اثر نفیس «عبدالقاهر جرجانی» (گرگانی) در فن بلاغت آشنایی دارد و از «دلائل الإعجاز» و «أعجاز القرآن» وی آگاه است؟ آیا از آثار سیرافی شیرازی و ابو علی فارسی و نجم الأئمة استرآبادی و سکاکی خوارزمی و قطب الدین شیرازی و ده‌ها دانشمند ایرانی دیگر که در زبان و ادب عربی آثار پر باری پدید آورده اند، خبری بدو رسیده است؟ اگر اساساً در این وادی وارد نشده چگونه ادعا می‌نماید که ایرانیان، زبان عربی را طرد کردند؟! و چنانچه از این آثار ناآگاه نیست، چرا بر چهره حقیقت پرده می‌افکند؟! به قول شاعر عرب:

فإن كنت لا تدری فلهذا مصیبة وإن كنت تدری فإلی فالحصیبة أعظم !

گر نمی‌دانی و می‌گویی خطا، ا
ور که می‌دانی و می‌گویی، مص
ین ماتم است یبت اعظم است!²

اگر ایرانیان می‌خواستند زبان عربی را طرد کنند، از ورود صدها واژه عربی که در زبان‌شان

1- تولدی دیگر، ص 25.

2- ترجمه بیت از نویسنده این کتاب است.

نفوذ کرده است جلوگیری می نمودند اما نه تنها بدین کار نپرداختند بلکه شاعران و سخن پردازان بزرگ فارسی زبان چون: سعدی و حافظ و مولوی و بیهقی و دیگران، در میان اشعار و سخنان خود، متعمداً بیت‌هایی را به زبان عربی جای می دادند تا سروده‌ها و گفته‌های خود را بدان‌ها بیارایند. آیا این است معنای طرد زبان عربی؟! آقای شفا بحث زبان‌ها را رها نموده می‌نویسد: «شمشیر زنان عرب از نظر مذهبی هیچ چیز تازه ای به ارمغان نیاوردند که برای ایرانیان ناشناخته باشد... اهورا مزدا تبدیل به اله شده بود و فرشته‌ها نام ملائکه و اهریمن نام شیطان گرفته بودند. زرتشت نیز جای خود را به محمد داده بود».¹ ظاهراً ایشان توقع داشته اند که اسلام چیز کاملاً تازه ای آورده باشد یعنی حتی در مسائل بنیادی با آئین زرتشت بیگانگی نشان دهد! در حالی که قرآن می‌گوید اساس کار پیامبران راستین یک چیز بوده است. همه، به توحید خداوند و پرستش او دعوت می‌نمودند.² پیامبر اسلام p برای اصلاح ادیان و اتمام مکارم اخلاق بر انگیزته شده است.³ نه برای آوردن پیامی که از بنیاد با دعوت پیامبران گذشته ناسازگار باشد!

اگر شما آئین زرتشت را می‌ستایید یا آن را یک پیام خدایی می‌شمارید، نباید انتظار داشته باشید که اسلام با اساس آن در افتد بلکه باید اصلاح آئین مزبور و تکمیل آن را در اسلام جستجو کنید. در زرتشتیگری پیام اصلی یعنی توحید به خطر افتاده بود و اهریمن همچون رقیبی مستقل با اهورا مزدا مبارزه می نمود. در کتاب «وندیداد»

1- تولدی دیگر، ص 27.

2- به آیه 13 از سوره شوری بنگرید.

3- چنانکه فرمود: «بعثت لأتمم مکارم الأخلاق» (الشفاء، اثر قاضی

عیاض اندلسی، ج 1، ص 96) یعنی: «برانگیخته شده‌ام تا فضائل اخلاق را به نهایت رسانم».

که بخشی از اوست ای زرتشت شمرده می شود، آمده است:

«من اهورا مزدا دوّمین کشور با نزهت که
آفریدم دشتی است که اقوام سغد در آن سکونت
دارند. اهریمن پر مرگ بر ضدّ آن، آفت ملخ پدید
آورد...»¹

«چهارمین کشور با نزهت که من اهورا مزدا
آفریدم بلخ زیبا با پرچم افراشته است. اهریمن
پر مرگ بر ضدّ آن، مورچه و سوراخ مورچه پدید
آورد»²

و به همین ترتیب، نزاع اهورا مزدا را در
آفرینش با اهریمن در سرزمین های گوناگون نشان
می دهد و خداوند هستی را به ناتوانی در برابر
اهریمن محکوم می کند! آیا چنین آموزه هایی با
توحید که بنیاد دعوت انبیاء بر آن استوار است،
ناسازگاری ندارد؟ آیا اسلام اصلاحگر این
پندارهای شرک آمیز نبوده و نیست؟

آئین زرتشت که گفته اند در اصل، آئین
یگانه پرستی بوده است در روزگار ساسانیان به
خورشید پرستی و آتش پرستی تبدیل شده بود،
پروفسور کریستن سن در کتاب «ایران در زمان
ساسانیان» سوگند یزد گرد دوّم را چنین گزارش
می نماید: «قسم به آفتاب، خدای بزرگ، که از
پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع
کائنات را گرم کرده است»³

کریستن سن که پس از سی سال مطالعه و پژوهش
در تاریخ ایران کتاب خود را به رشته نگارش در
آورده است می نویسد: «شریعت زردشتی که در زمان
ساسانیان دین رسمی کشور محسوب می شد، مبتنی بر
اصولی بود که در پایان این عهد بکلی میان تهی
و بی مغز شده بود»⁴.

1- وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، ص 59.

2- وندیداد اوستا، ص 61.

3- ایران در زمان ساسانیان، ص 164.

4- ایران در زمان ساسانیان، ص 458.

پرستش ایزدان و فرشتگان (چنانکه در یشتهای¹ اوستا آمده)، تقدیس غلوآمیز آتش²، آمیخته شدن آئین زرتشتی با اندیشه ها و اساطیر زروانی³، قوانین دست و پاگیر دینی (چون احکام زنان حایض که بنابر وندیداد اوستا باید در اتاقی جداگانه از همسران خود بسر برند و به تنهایی غذا خورند و با ادرار گاو غسل کنند)⁴!، تقسیم مردم به طبقات گوناگون و محروم ساختن طبقات پائین از آموختن دانش (چنانکه در بهمن یشت بند دوم خرداد یشت بند نهم می‌خوانیم) و ... آئین زرتشت را دگرگون و تباه ساخته بود.

اسلام برای ایرانیان، توحید ناب را به ارمغان آورد و چهره‌های مختلف شرک از بت‌پرستی و خورشید پرستی و آتش پرستی و فرشته پرستی و مرده پرستی و انسان پرستی تا هوی پرستی را محکوم ساخت که همگی مایه خواری و پستی شخصیت آدمی و گرفتاری او در بند موهومات است. کاست طبقاتی را شکست و همه را یکسان به کسب دانش فراخواند. قوانین سهل و سادة خود را جانشین احکام دشوار زرتشتی نمود و دین ایرانی را به تکامل برد. بی‌دلیل

1- یشتها = سرودهای نیایشی اوستا. [مصحح].

2- تو را ای آذر مقدس و پسر اهورا مزدا و سرور راستی ما، می‌ستاییم! (یسنا 25، بند 7).

3- کیش زروانی یکی از باستانی ترین ادیان ایرانیان بوده است که پس از گذشت هزاران سال دوباره در زمان ساسانیان پایه گرفت و رواج بسزائی یافت. پیروان این کیش، زروان اکرانه را خدای بزرگ و خالق اهورامزدا و اهریمن می‌دانند. در اوستا چندبار نام زروان در ردیف دیگر ایزدان آمده و از آن به عنوان فرشته زمان بی‌کران یاد شده است. در اغلب نوشته‌ها، زروان با صفات اکرانه (Akarana) به معنی بی‌کران آمده که در میتو خرد پازند به "زروان درنگ خدای" و در رساله‌ی پارسی علمای اسلام به "زمان درنگ خدای" تعبیر شده است. برگرفته از سایت انترنیتی: پایگاه تاریخ و فرهنگ ایران. [مصحح].

4- برای دیدن این مقررات عجیب، به فصل شانزدهم وندیداد، ص 238-241 نگاه کنید.

نبود که ایرانیان هوشمند، آئین کهنسال خود را رها ساختند و به دیانت اسلام گرویدند و به آموزش‌های توحیدی آن دل بستند.

آقای شفا در پایان فصل «سرآغاز» کتابش از مسئولیت خاص¹ خود سخن می‌گوید و وعده می‌دهد که در برگ‌های آینده، ما را رهین اطلاعاتی کند که: «بخصوص در راستای مذهبی از مدت‌ها پیش در جهان مترقی شناخته شده ولی غالب آن‌ها همچنان برای دنیای اسلامی، من جمله ایران مسلمان ناشناخته مانده است»!²

البته خوانندگان محترم نمونه‌هایی از اطلاعات نوین ایشان را درباره ایران و اسلام ضمن همین فصل ملاحظه کردند،

باش تا صبح دولتش کین هنوز از نتایج
بدمد سحر است !

1- تولدی دیگر، ص 49.

2- تولدی دیگر، ص 51.

«خدا در آئین‌های توحیدی»

آقای شفا در دومین بخش از کتاب خود، به بحث از اوصاف خداوند در تورات و انجیل و قرآن می‌پردازد ولی در آستانه این بحث، از دو نظر به مسلمانان اعتراض می‌کند! یکی آنکه می‌گوید چرا آنان با تأثیرپذیری از قرآن مجید، تورات و انجیل را دو کتاب الهی می‌شمارند که بر موسی و عیسی نازل شده‌اند با آنکه این دو کتاب، صورت «دریافت مستقیم از خدا» را ندارند و به قول ایشان: «در تاریخ مذاهب جهان، تنها شخص دیگری به غیر از محمد که مدعی دریافت کتابی از جانب خداوند شده، جوزف اسمیت بنیانگذار فرقه مذ هبی مормون در آمریکا است»!¹

دیگر آنکه اعتراض می‌نماید چرا مسلمانان تورات و انجیل را کتاب مستقلاً می‌پندارند در حالی که این دو کتاب در مجموعه ای بنام «کتاب مقدس» گرد آمده‌اند و در این باره نیز می‌نویسد: «آنچه امروز در جهان مسیحیت بنام کتاب مقدس (Bible) عرضه می‌شود، مجموعه ای از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید است که تورات قسمتی از بخش اول و انجیل قسمتی از بخش دوم آن است».²

در مورد نخستین ایراد آقای شفا، باید گفت کسی به چنین اشکالی دست می‌آویزد که حتی یک بار تورات و انجیل را به دقت نخوانده باشد، چرا که در تورات، بارها و بارها سخنانی به شکل «خطاب مستقیم از سوی خداوند به موسی» آمده است مانند آنکه در «سفر تثنیه» می‌خوانیم:

1- تولدی دیگر، ص 55.

2- تولدی دیگر، ص 56.

«پس یهوه خدای خود را دوست بدار و ودیعت و فرائض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاه دار».¹

و نیز تورات بارها رابطه مستقیم کلامی میان خداوند و موسی را ب دین صورت نشان می دهد که می گوید: «خداوند موسی را خطاب کرده گفت: تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: مقدس باشید زیرا که من خدای شما، قدوس هستم».² آری، تورات اصیل را باید در خلال همین خطاب ها جستجو کرد، نه در افسانه ها و اساطیری که یهود بدان بسته اند! و در این باره بزودی توضیحی خواهیم آورد.

در انجیل نیز اندرزها و مواعظ فراوانی از زبان عیسی آمده امّا در خلال آنها تصریح شده است که: «تعلیم من از من نیست بلکه از فرستنده من»!³

باز از قول عیسی می خوانیم که فرمود: «آن که مرا فرستاده حقّ است و من آنچه از او شنیده ام به جهان می گویم».⁴

انجیل حقیقی را نیز در ضمن همین مواعظ باید یافت نه در آنچه انجیل نویسان! از خود گفته اند که اظهار نظر و رأی شخصی آنان به شمار می آید. بدین اعتبار است که ما مسلمانان، تورات و انجیل را از جمله کتاب های وحیانی و الهی می شماریم که یهودیان و مسیحیان در آنها تغییراتی بوجود آورده اند.

امّا ایراد دوم آقای شفا از آنجا ناشی می شود که گویا وی خبر ندارد اساساً از «کتاب مقدس» و «عهد قدیم و جدید» در قرآن مجید ذکری نرفته است تا کسی (همچون آقای شفا) بتواند اعتراض

-
- 1- تورات، سفر تثنیه، باب یازدهم، شماره: 1.
 - 2- تورات، سفر لاویان، باب نوزدهم، شماره: 1-2.
 - 3- انجیل یوحنا، باب هفتم، شماره: 16.
 - 4- انجیل یوحنا، باب هشتم، شماره: 26.

نماید که این‌ها مجموعه‌ای از رسائل گوناگون اند و تورات و انجیل، تنها بخشی از آن مجموعه به شمار می‌آیند! قرآن کریم (و مسلمانان)، همان دو بخش مهم را جداگانه یادآور می‌شوند، نه همه رساله‌هایی را که در سده‌های بعد بتدریج بر تورات و انجیل افزوده‌اند.

جناب شفا از آنجا که مدت‌ها کتابخانه پهلوی را می‌گردانده است البته در فن کتاب‌شناسی مهارت دارد ولی با آنکه سال‌ها در میان مسلمانان می‌زیسته، معلوم نیست چرا از منطق قرآن و پیروانش تا این اندازه دور و ناآگاه است؟! نویسنده «تولدی دیگر» به استناد بر گردان «کتاب مقدس» می‌خواهد مسلمانان را با مفاد این کتاب آشنا سازد ولی خبر ندارد که برخی از دانشمندان جهان اسلام، رنج آموختن زبان عبری را بر خود هموار کرده‌اند تا بخش بزرگی از کتاب مقدس را به زبان اصلی بخوانند و در نقد تورات و انجیل و پیوست‌های آن دو، کتاب‌ها نگاشته‌اند و خطاها و افزوده‌ها و تحریف‌های آن دو را به اثبات رسانده‌اند مانند کتاب پر ارج «إظهار الحق» اثر علامه هند، شیخ رحمۃ الله کیرانوی و کتاب ارزنده «الهدی إلى دين المصطفى» اثر علامه عراق، شیخ محمد جواد بلاغی و امثال ایشان. بنابراین سخن گفتن از محتوای کتاب مقدس برای محققان و پژوهشگران مسلمان، در حکم «زیره به کرمان بردن» است! و به ق و ل عربها: «کناقل التمر إلى هجر»¹!

از این پس آقای شفا اوصاف خداوند را در تورات و انجیل و قرآن به معرض نقد می‌گذارد، بدون آنکه ترازویی برای سنجش حقیقت در دست

1- کناقل التمر إلى هجر = مانند کسی که به هجر خرما می‌برد، و هجر منطقه‌ای است که به خرما فراوان شهرت دارد، حالا اگر کسی به هجر خرما ببرد کار ارزنده‌ای نکرده است. [مصحح].

داشته باشد ! وی می‌نویسد : «یهوه خدای صددرد یهودی است»!¹

اگر جناب شفا نخستین عبارت تورات را (به همان صورتی که اکنون موجود است) با اندک تأملی خوانده بود، به سهولت در می یافت که یهوه، خداوند جهانی و جهانیان است نه تنها خدای یهودی ان! زیرا در آغاز تورات آمده است : «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید»². و در باب دوم از «سفر پیدایش» می‌خوانیم : «اینست پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها، در روزی که یهوه خدا، زمین و آسمانها را بساخت».³

همچنین در باب دوم از سفر پیدایش آمده است : «خدا هر حیوان صحرا و هر پرندة آسمان را از زمین سرشت».⁴ باز در باب اول از همان سفر می‌نویسد : «خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را...»⁵

اما درباره آفرینش آدمیان و پراکنده شدن آنها بر روی زمین در تورات می‌خوانیم : «حضرت اعلی، به امتها نصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتها را قرار داد».⁶

همچنین در باب دهم از سفر پیدایش، نام اقوام گوناگون (غیریهودی) را می‌خوانیم که به قول تورات : «از اینان جزایر امتها منشعب شده اند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش».⁷

بنابراین، تورات (حتی در صورت کنونی خود) به اقوام گوناگون نگرسته و تنها بر قوم یهود،

1- تولدی دیگر، ص 57.

2- ترجمه تورات، سفر پیدایش، باب اول، شماره : 1، چاپ لندن 1954 م.

3- سفر پیدایش، باب دوم شماره : 4.

4- سفر پیدایش، باب دوم، شماره : 19.

5- سفر پیدایش، باب اول، شماره : 21.

6- سفر تثئیه، باب سی و دوم، شماره : 968.

7- سفر پیدایش، باب دهم، شماره : 5.

نظر نیافکنده است . آری بنی اسرائیل در روزگاران گذشته به عنوان «قوم برگزیده خدا» در خلال تورات شناسانده شده اند زیرا بر خلاف اقوام بت پرستی که در پیرامون آنها می‌زیستند ، بنی اسرائیل قومی یگانه پرست بودند و پیامبران و فرستادگانی چند از میان ایشان برخاستند و از این رو تورات بیش از دیگر اقوام به آنان پرداخته است اما این امر، پندار آقای شفا را به اثبات نمی‌رساند که خدای تورات : «صرفاً خدای قوم یهود است و خدایی صددرصد یهودی است»! آقای شفا در اثبات ادّعای خود م‌ی‌نویسد: «خدای تورات ... پیامبرانی که از جانب خود می‌فرستد منحصرأً پیامبران یهودند و به کفر یا ایمان دیگران کاری ندارند»!¹

اگر وی به باب سیزدهم و هیجدهم و نوزدهم از سفر پیدایش می‌نگریست، می‌دید که تورات در این باب‌ها از شهر «سدوم» و «عموره» و ساکنان آنها یاد می‌کند و نشان می‌دهد که لوط پیامبر^۲ به سوی آنان فرستاده شد، با آنکه ایشان از قوم یهود بکلی جدا بودند . همچنین اگر جناب شفا در خلال کتاب مقدّس، داستان یونس نبی^۳ را خوانده باشد، در می‌یابد که یونس به نینوا (واقع در عراق کنونی) فرستاده شد که در آن هنگام مرکز شهرهای آشور بود و آنها از قوم یهود جدایی داشتند . پس این داوری های ناسنجیده و شتابگرانه با ادّعای دین‌شناسی و آشنایی با کتاب مقدّس چگونه می‌سازد؟!

آقای شفا از خدای تورات با تعبیر «خدای صددرصد کینه توز و ترشرو و بی رحم»! یاد می‌کند² و ناآگاهی خود را از تورات در خلال این تعبیر نشان می‌دهد.

این تورات است که درباره صفات جمال و لطف

1- تولّدی دیگر، ص 57.

2- تولّدی دیگر، ص 58.

خداوند می‌گوید: «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رؤوف و دیر خشم و کثیر احسان و وفا . نگاهدارنده رحمت برای هزاران و آمرزنده خطا و عصیان».¹ این تورات است که درباره صفات جلال و عدل خداوند می‌گوید: «او صخره است و اعمال او کامل، زیرا همه طریق‌های او انصاف است . خدای امین و از ظلم مبری».²

پس چرا آقای شفا به «اجتهاد در برابر نص»! روی آورده است و از بدبینی و تعصب ضد دینی باز نمی‌ایستد؟!

ما انکار نمی‌کنیم که یهوه، دارای صفات قهر نیز هست و نسبت به گناهکاری و پیما نشکنی بی‌تفاوت نیست و از ستمگران به سختی انتقام می‌گیرد اما از رحمت و آمرزش و رأفت هم دریغ ندارد. به یاد داریم که در تورات آمده خداوند به ابراهیم گفت در تمامی قوم لوط، اگر تنها ده تن عادل وجود داشته باشد «بخاطر آن ده تن، قوم را هلاک نخواهم ساخت».³

بنابراین، اعتراض ما به آقای شفا از آن روست که وی به برداشت ناقص و تک بعدی از تورات موجود، می‌پردازد و این روش، از پژوهش منصفانه و علمی بیگانه است و نشانه خصومت و غرض‌ورزی به شمار می‌آید.

آقای شفا روشن‌ترین مطالب تورات یا انجیل کنونی را انکار می‌نماید تا به هدف خود که نفی همه ادیان از ریشه و بنیاد است، دست یابد. مثلاً در بحث از اوصاف خداوند، ادعا دارد که تورات هیچ‌گاه به توحید فرا نمی‌خواند و خدایان دروغین را نفی نمی‌کند و با قرآن مجید در این باره هماهنگ نیست! چنانکه می‌نویسد: «بخلاف تصوّر سنتی مذاهب توحیدی، یهوه خدایان دیگر را نفی

1- تورات، سفر خروج، باب سی و چهارم، شماره: 6-7.

2- تورات، سفر تثئیه، باب سی و دوم، شماره: 4-5.

3- تورات، سفر پیدایش، باب هیجدهم، شماره: 33.

نمی‌کند و در هیچ جای تورات - بعکس قرآن - بر این تأکید نمی‌گذارد که خدایان دیگر دروغین هستند!¹

در پاسخ جناب شفا باید بگوییم که این موضوع در تورات، روشن‌تر از آنست که جای بحث و چون و چرا بجای گذارد و حقاً ضرب المثل معروف عربی: «كالنار علی المنار»² را به یاد می‌آورد! آقای شفا اگر در هیچ بخشی از تورات، دقت لازم را بکار نبرده باشد لااقل (بنابر ذوق ادبی) باید سرودی را که تورات از موسی ۷ گزارش می‌نماید، به یاد داشته باشد (به ویژه که بخشی از آن را در صفحه 72 کتابش نقل کرده است) مگر نه آنکه در آنجا از قول یهوه می‌خوانیم: «با من خدای دیگری نیست، من می‌میرانم و زنده می‌کنم». آیا این پیام تورات، چه تفاوتی با آیه قرآن دارد که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الدخان : 8].

«خدایی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند». پس چرا شما می‌کوشید تا بنیاد آموزش‌های این دو دین خدایی را بر خلاف یکدیگر جلوه دهید؟! در همان سرود زیبا از قول یهوه آمده است: «پس خدایی را که او آفریده بود ترک کرد... برای دیوهایی که خدایان نبودند قربانی گذاشتند... ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند...»³.

آیا این سخنان، از نفی خدایان دروغین حکایت نمی‌کنند؟ شما که مسائل مهم دینی را چنین

1- تولدی دیگر، ص 71.

2- النار علی المنار = آتش بر سر مناره؛ کنایه از شهرت و تعمیم است. [مصحح].

3- سفر تثئیه، بابسی و دوم، شماره: 15-17-21.

مسامحه آمیز بررسی می‌نمایید چگونه به خود حق می‌دهید که تحلیل‌گر کتاب‌های ادیان و مذاهب جهان باشید؟ آیا اینست همان اطلاعات ناشنیده ای که می‌خواستید در اختیار نسل نو گذارید؟! باز جناب شفا می‌نویسد:

«تقریباً در همه کتاب‌های مختلف تورات، حتی تا اواخر دوره پادشاهان، بطور پیگیر از ستایش خدایان دیگر توسط قوم اسرائیل شکایت شده است بی‌آنکه وجود خدایان نفی شده باشد یا خدایانی کاذب خوانده شده باشند»¹

این ادعا نیز دروغ است و خط ای آقای شفا را دو برابر نشان می‌دهد! در کتاب‌هایی که به تورات ملحق شده‌اند، نفی خدایان و بت‌های اقوام بت‌پرست آشکارا دیده می‌شود. به عنوان نمونه در «کتاب دوم پادشاهان» از قول حزقیای (پادشاه قوم اسرائیل) چنین می‌خوانیم:

«ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کربوبیا ن جلوس می‌نمایی، تویی که به تنهایی بر تمام ممالک جهان، خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای ... ای خداوند، راست است که پادشاه آشور، امت‌ها و زمین ایشان را خراب کرده است و خدایان ایشان را به آتش انداخته؛ زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ! پس به این سبب آن‌ها را تباه ساختند. پس حال ای یهوه خدای ما، ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها ای یهوه خدا هستی».²

در برابر این سخنان صریح و بی‌گفتگو، آقای شفا چه پاسخی دارد و جز اعتراف به شتاب زدگی خویش در داوری، چه می‌تواند بگوید؟ شگفتا که جناب شفا به جای آنکه خود، در کتاب مقدس بنگرد و راه تحقیق در پیش گیرد به ادعای بدون دلیل

1- تولدی دیگر، ص 72.

2- کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم، شماره 15-19.

برخی از غربیان (که اهل تحقیق شمرد ه نمی‌شوند) استناد می‌کند و در همین زمینه می‌نویسد: «به تذکر رینگ گرن در کتاب «مذهب اسرائیل» اشتباه مسلمی است که اگر آئین موسی را یک آئین واقعاً توحیدی تلقی کنیم؛ زیرا در هیچ جای این آئین، وجود خدایان دیگر مورد انکار قرار نگرفته است. این خدایان وجود دارند فقط اهمیت یهوه را ندارند و یهوه نیز به وجود آنها اعتراض ندارد، تنها با دخالت آنها در قلمرو خاص خودش مخالف است»¹

آیا نویسنده تولدی دیگر، نباید کتاب عهد عتیق را دقیقاً بررسی کند تا درستی یا نادرستی ادعای رینگ گرن را دریابد و سپس به سخن او اعتماد نماید؟ آیا وظیفه یک پژوهشگر حقیقی جز این است؟ مگر آنچه غربی‌ها درباره دین گفته اند وحی منزل است که باید بی چون و چرا آن را پذیرفت؟! در برگ‌های آینده نشان خواهیم داد که این نگرش مقلدانه و لغزش آور، چگونه در آقای شفا نفوذ کرده و او را در پی خطاهای برخی از غربیان، به غلطگویی افکنده است.

در اینجا آقای شفا داستان هایی را از کتاب مقدس به صورتی گسترده می آورد که در آنها به خداوند پاک نسبت هایی دور از مقام قدس او داده شده است اما آیا می توان گفت که این داستان ها از آثار موسی^۱ است تا در نبوت وی تردید لازم آید؟ خود آقای شفا در این باره می نویسد: «بررسی‌های گسترده تورات‌شناسان غربی در همین سه قرن، این واقعیت را نیز روشن کرده است که خود تورات اصولاً یک متن واحد نیست که توسط خدایا موسی نوشته شده باشد، بلکه ترکیبی از چهار متن مختلف است که بدست نویسندگانی مختلف در سال‌های

1- تولدی دیگر، ص 73.

مختلف و در شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی مختلف نوشته شده اند»¹ بنا براین، آقای شفا داستان هایی را که پس از مدتی به کهن ترین بخش تورات ملحق شده است، نمی تواند ریشه دار و اصیل شمارد. دانشمندان جهان اسلام نیز درباره تورات بدین نتیجه دست یافته اند که این کتاب در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته است اما بر خلاف رأی آقای شفا، عقیده دارند جوهر اصلی تورات که دعوت به پرستش خدای یگانه و پیروی از قوانین دینی باشد، باقی مانده است چنانکه مثلاً در سفر تثنیه می خوانیم: «ای اسرائیل بشنو! یهوه خدای ما، خدای واحد است پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما»² و نیز در سفر تثنیه و خروج در باب «قصاص» آمده است: «چ آن به عوض جان و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان...»³. قرآن کریم نیز این آموزش ها را به «تورات» نسبت می دهد،⁴ در عین حال پیش از هر کتابی، تحریف آثار و کتب یهود را آشکار می سازد و راه هر گونه بدبینی را به روی شریعت اصلی موسی U می بندد. در قرآن کریم می خوانیم:

﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾¹
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾²
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾³
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁴

1- تولدی دیگر، ص 191.

2- تورات، سفر تثنیه، باب ششم، شماره: 4-5.

3- تورات، سفر تثنیه، باب نوزدهم، شماره: 21 و سفر خروج، باب 21، شماره: 23-24.

4- به آیه 45 از سوره مائده نگاه کنید:

﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾¹
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾²
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾³
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁴
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁵
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁶
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁷
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁸
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾⁹
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾¹⁰

«آیا طمع بسته‌اید که یهودیان برایتان ایمان آورند؟ با آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خود می‌دانستند»!.

در آیه دیگر از همین سوره می‌خوانیم:

«پس وای بر کسانی که با دست های خویش کتاب

در این آیه تصریح شده است که به برخی از

در تفسیر بزرگ و قدیمی محمد بن جریر طبری

«هو الذي انزل في اليهود لأفهم حروفوا التّوراة وزادوا فيها مايجون ومحو منها مايكرهون».¹

1- جامع البيان عن ت أويل آى القرآن، اثر محمد بن جرير طبرى، ج 1، ص 379، چاپ مصر.

یعنی: «این آیه درباره یهود نازل شده است؛ زیرا که آنان تورات را تحریف کردند و آنچه را دوست می داشتند بر آن افزودند و آنچه را نمی پسندیدند از آن محو کردند».

پس، از دیدگاه قرآن مجید و پیامبر ارجمند اسلام، آثار دینی یهود در معرض تحریف و تبدیل قرار گرفته است. و اگر قرآن کریم در پاره ای از آیات خود، تورات را تصدیق می نماید مقصود سخنانی است که خداوند به موسی و وحی کرده و بخش مهمی از آن که توحید و احکام شریعت را در بر دارد در خلال کتاب مقدس و نیز در لابلای تلمود یهود باقی مانده است، نه همه اساطیر و داستان هایی که یهودیان به پیامبران نسبت داده اند. بیشتر این داستانها از انحراف و اشتباه خالی نیست چنانکه امام علی بن ابی طالب درباره داستان داود و همسر اوریّا که در کتاب دوم سموئیل (باب یازدهم) دیده می شود، فرموده است:

«لا أوتي برجل يعم أن داود تزوج امرأة أوريّا لا جلدته حدّ بني، حدّا للنبوّة و حدّا للإسلام».¹

یعنی: «هیچ مردی را به نزد من نیاورند که پندارد داود (ناجوانمردانه) همسر اوریّا را به زنی گرفت مگر آنکه دو حد بر او می زنم، حدی برای حرمت مقام پیامبری و حدی برای رعایت حکم اسلام (در مورد تهمت زنا)».

آقای شفا نیز در خلال گزارش این داستان ها، گاهی یادآور می شود که شکل داستان در قرآن با تورات تفاوت دارد ولی متأسفانه از صورت خردپذیر داستان که در قرآن مجید آمده است با تعبیری ناروا و کنایه آمیز! یاد می کند و دشمنی خود را با اسلام نشان می دهد. مثلاً درباره ماجرای

1- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، اثر فضل بن حسن طبرسی، ج 23، ص 108 (ذیل آیه 25 سوره صاد)، چاپ لبنان.

ایوب پیامبر ۷ و بیماری و صبر او، اب تدا از ملحقات تورات شکایت ایوب از خداوند را می آورد و چون می‌بیند که در قرآن کریم به جای شکوه ایوب، شکیبایی وی آمده است، می‌نویسد: «داستان ایوب به صورتی مشابه تورات در قرآن نیز روایت شده است، با این برداشت که وی از این جهت که در شرایطی مطیع بی‌چون و چرای خواست خداوند است و اجازه پرسشی درباره آن را حتی در بدترین مصائب به خویش نمی‌دهد، انسان نمونه ای برای مسلمانان معرفی می‌شود».¹

اگر قرار باشد پیامبری که به مقام معرفت خداوند و وحی الهی نایل شده، در برابر بیماریش به سختی بر خداوند اعتراض کند، پس تکلیف دیگر مردم در بیماری‌ها و گرفتاری‌های زندگی چه می‌شود؟ آیا به پندار شفا آن‌ها حق دارند دائماً به خدای سبحان ناسزا گویند؟ ! آیا اینست درس خداشناسی و ادب که شفا بر ای نسل تو به ارمغان آورده است؟!

آیا کسی که یک «فضیلت اخلاقی» را به دلیل دشمنی و غرض ورزی «ردیلت» می‌پندارد، از اندیشه سالمی برخوردار است؟ نویسنده «تولدی دیگر» چون بحث خدا از دیدگاه تورات را به پایان می‌برد، به انجیل روی می‌آورد و می‌نویسد: «در انجیل همین خداوند تبدیل به خدای دو شخصیتی می‌شود که در هیچ آئین دیگر اساطیری یا توحیدی تاریخ جهان، مشابه او را نمی‌توان یافت».²

شاید کسانی تصوّر کنند که مقصود نویسندگان از «خدای دو شخصیتی»! پندار الوهیت مسیح در عین بشریت او است! ولی آقای شفا امری بی اعتبارتر از این اندیشه نادرست را به میان می‌آورد که بزودی از آن آگاه خواهیم شد. پیش از ورود بدان

1- تولدی دیگر، پاورقی ص 76.

2- تولدی دیگر، ص 58.

بحث باید دانست که ه بر خلاف آنچه گمان می رود سخنی در انجیل‌ها از خود عیسی^۱ گزارش نشده که بر الوهیت وی دلالت نماید بلکه بر عکس، در انجیل لوقا آمده که عیسی فرموده: «مکتوب است که خداوند، خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما».^۱

و نیز در انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسی^۲ در دعا به پیشگاه خداوند گفت: «حیات جاودان اینست که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند».^۲

آری، عیسی^۳ همانند دیگر پیامبران، جز «رسالت» مقامی برای خود قائل نشده است و به قول ولتر در کتاب «فرهنگ فلسفی».

«عیسویان تا سه قرن بعد از مسیح نیز به الوهیت او ایمان کامل نداشتند. این عقیده به تدریج حاصل شد و این بنای عجیب به تقلید مشرکین که موجودات فانی را ستایش می کردند بر پا گشت».^۳

قرآن مجید هم ادعای الوهیت عیسی^۴ را از قول مسیحیان گزارش می‌کند نه از مسیح! و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكَ ۚ خَلَقَهُ نَفَسًا فَوَجِّهَهُ إِلَىٰ الْمَقَامِ الْمَشْهُورِ يُدْعَىٰ إِلَيْهِ ۖ فَكَرِهَ لَهُ أَن يُعَذِّبَهُنَّ أَنفُسَهُنَّ ۖ فَتَقَبَّلَ مِنَّاهُ ۖ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۚ﴾ [المائدة: 72].

«براستی کسانی که گفتند خدا، همان مسیح پسر مریم است کفر ورزیدند و حال آنکه مسیح گفت: ای

1- انجیل لوقا، باب چهارم، شماره: 8.

2- انجیل یوحنا، باب هفدهم، شماره: 3.

3- منتخب فرهنگ فلسفی، اثر ولتر، ترجمه نصر الله فلسفی، ص 51.

بنی اسرائیل خدا را بندگی کنید که خداوندگار من و شما است...».

بنابراین، پیام اساسی عیسی ^۱ نیز بر پایه یکتاپرستی استوار بوده است و ادیان توحیدی در بنیاد خود با یکدیگر تعارضی نداشته اند. البته در انجیل‌ها، گاهی از عیسی ^۲ به عنوان «پسر خدا» یاد شده ولی این وصف برای دیگران هم آمده است و ویژه مسیح نیست چنانکه در انجیل متی می‌خوانیم: «خوشابه حال صلح‌کنندگان؛ زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد» ^۱! یا در انجیل لوقا می‌نویسد: «دشمنان خود را محبت نمایند و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید؛ زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود» ^۲.

از این سخنان، به خوبی در می‌یابیم که تعبیر «پسر خدا» در انجیل‌ها، معنای مجازی دارد (نه حقیقی) و درباره کسانی به کار رفته است که خداوند آن‌ها را بر می‌گزیند یا آنان را به خود نزدیک می‌سازد چنانکه در تورات نیز به «بنی اسرائیل» پسران خدا گفته شده است و در سفر تثنیه آمده: «شما پسران یهوه خدای خود هستید» ^۳ یعنی برگزیده خدا و مقرب درگاه او شمرده می‌شوید.

بنابراین، تع بیر مزبور نمی تواند دستاویز مقام خدایی برای کسی باشد. ^۴ اینک که از پاسخ به این شبهه بر آمدیم باید ببینیم مقصود آقای شفا از «خدای دو شخصیتی» چیست و این خدا با خدای پیامبران توحیدی چه تفاوتی دارد؟!

1- انجیل متی، باب پنجم، شماره: 9.

2- انجیل لوقا، باب ششم، شماره: 35.

3- تورات، سفر تثنیه، باب چهاردهم، شماره: 1.

4- برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب «دعوت مسیحیان به توحید» اثر همین قلم نگاه کنید.

آقای شفا در صفحه 99 کتابش می نویسد : «در انجیل چنانکه قبلاً گفته شد خدا بر حسب آنکه خدای عیسی باشد یا خدای پائولوس قدیس (سن پل) دو شخصیتی مخالف یکدیگر دارد . در آن بخش که منعکس‌کننده برداشت‌های فکری و مذهبی پائولوس است رستگاری هر انسان در درجه اول در گرو درجه ایمان او است و این اصلی است که مورد تأیید کلیسا قرار گرفته است . در صورتی که در آن بخش دیگری که منعکس‌کننده نظرات خود عیسی است حتی مسیحی بودن و به عیسی ایمان داشتن نیز برای رستگار شدن شرط اساسی شناخته نشده بلکه این شرط صرفاً محبت به دیگران و دوست داشتن آنها شناخته شده است...».

گمان می کنم خوانندگان محترم فراموش نکرده باشند که بنا به روایت انجیل، خود عیسی V در دعا به پیشگاه پروردگار گفته است : «حیات جاودان اینست که تو را خدای حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند ». پس شرط ایمان به خداوند و مسیح را برای دستیابی به حیات جاودان، عیسی خود به میان آورده نه پائولوس قدیس! و این شرط با محبت به دیگران هم منافات ندارد یعنی ایمان و محبت می توانند با یکدیگر همراه باشند . از این رو خدای دو شخصیتی آقای شفا را در این بحث اساساً نمی توان یافت ! نویسنده در پی سخن گذشته اش از موارد دیگری نیز یاد می‌کند که میان قول عیسی V و رأی پائولوس ناسازگاری یافته است و این اختلاف را دلیل بر دو شخصیتی خدا در انجیل می‌شمارد! اما از ایشان باید پرسید که آیا خدای انجیل را از خلال سخنان عیسی V باید شناخت یا از خلافت‌گویی پائولوس؟ آن هم در ضمن نامه های وی که از متن انجیل ها جدا است! آیا خدای عیسی V را به رعایت رأی پائولوس - که در روزگار مسیح از دشمنان او به شمار

می‌آمد¹! - باید خدای دو شخصیتی شمرد، یا شخصیت تراشی پائولوس را اساساً نباید به حساب آورد؟ واقعاً که آقای شفا برای شناخت خدای انجیل و اثبات دوگانگی وی، شاهکار آفریده است!

اینک به موضوع خداشناسی از «دیدگاه قرآن» می‌رسیم و باید ببینیم که کتاب «تولدی دیگر» در این باره چه ارمغانی برای نسل نو به همراه دارد؟ آقای شفا در همان درآمدگاه بحث، دست به دامان مستر فریمن کلارک زده! و از قول وی می‌نویسد: «... خدای عیسی هم بالای سر آدمیان است و هم در درون آنها است و خدای محمد صرفاً در بالای سر آنها است و از موضع فرمانروایی مطلق با آنان سخن می‌گوید که هیچ وقت از مسند خدایی خویش فرود نمی‌آید»!²

ما از سخنان مستر کلارک در شگفت نیستیم زیرا او در میان مسلمانان پرورش نیافته و با فرهنگ قرآنی آشنایی ندارد اما از مستر شفا! تعجب داریم که سال‌ها با ادب پارسی انس گرفته و در عین حال یکی از مشهورترین آیات قرآنی را از یاد برده است، همان آیه ای که در نظم و نثر پارسی بارها بکار رفته و چون ستاره ای می‌درخشد. قرآن کریم از قول خداوند می‌فرماید:


﴿وَمَا آتَاكُم مِّن ذِكْرِ لَّيْسَ بِيَدِنَا وَلَاءٌ أَلَمْ يَكُن لَّهُ الْفَعْلُ﴾ [ق: 16].

«ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می‌دانیم، ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم!». به قول سعدی شیراز:

دوست نزدیکتر از من وین عجب تر که من از
به من است وی دورم

1- برای شناسایی بیشتر پائولوس (پولس) به کتاب «دعوت مسیحیان به توحید» از صفحه 15 به بعد رجوع کنید.

2- تولدی دیگر، ص 58.

«خدا میان شخص و دل او حائل می‌شود!».
چنین خدایی، فقط بالای سر آدمی است و به درون
او راه ندارد؟!
آیا خدایی که به زبان قرآن وعده می‌دهد:

[البقره: 186].
«من نزدیکم، دعوت خواننده را - هنگامی که مرا
بخواند - می‌پذیرم».

[illegible]

«ای بندگانم که به زیان خودتان از اندازه در گذشته اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود بسیار آمرزنده و مهربان است».¹

1- آیات رحمت الهی را در قرآن کریم به فراوانی می‌بینیم و بارها از خداوند ب

آیا چنین خدایی، در لطف و رحمت از خدای انجیل هیچ کاستی دارد؟! آقای شفا! چه باید کرد که شما قرآن را به درستی نخوانده اید و درس نخوانده، ملأ شده اید و به نقد قرآن روی آورده اید؟!

در بحث «توحید از دیدگاه قرآن» نویسنده تولدی دیگر، ترجمه هایی از آیات قرآنی بدست می‌دهد پر از کژی و کاستی! به عنوان نمونه:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [الأنعام: 59].

را به صورت «در زیر تاریکی زمین»¹! برگردانده است که معلوم نیست «زیر تاریکی» از کجای آیه بر می‌آید؟! و ی: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [البروج: 4].

[الأعراف: 151] و ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [الأنبياء: 83] ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [المؤمنون: 109-118] یاد شده است و همچنین رحمت فراگیر خدا را به صورت ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [الأعراف: 156] و به صورت ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [غافر: 7]

می‌توان دید.

1- تولدی دیگر، ص 103.

را به شکل «اصحاب حدود»¹! ترجمه نموده که هر کس نادرستی آن را در می‌یابد. در برگردان آیه:

﴿...﴾

[الصفات: 82].

می‌نویسد: «جز نوح و اصحابش همه را غرق دریای هلاکت گردانیدیم و همانا خدای تو خدای رحیمی است»². که باید پرسید جمله اخیر را (که اثری از آن در پی آیه دیده نمی‌شود) به چه هدفی بر ترجمه آیه افزوده است؟ در معنای:

﴿...﴾

﴿...﴾ [آل

عمران: 125].

تعبیر «پنج هزار ملک دیگر»³ را آورده است که واژه «دیگر» در آیه، کمترین نشانی ندارد. در ترجمه:

﴿...﴾

[التوبة: 103].

می‌نویسد: «از کسانی که به دیدنت می‌آیند صدقه دریافت کن»⁴. که جا دارد بپرسیم جمله «کسانی که به دیدنت می‌آیند» را چرا در ترجمه آیه، اضافه نموده است؟ در برگردان:

﴿...﴾ [المجادلة:

12].

واژه «نجوی» را به معنای «دیدار»⁵! آورده است که بی‌شک در هیچ «واژه‌نامه عربی» چنین معنایی وجود ندارد... تا آنجا که نام سورة «مجادله»

1- تولدی دیگر، ص 106.

2- تولدی دیگر، ص 106.

3- تولدی دیگر، ص 107.

4- تولدی دیگر، ص 110.

5- تولدی دیگر، ص 110.

را به «محاجه»¹ تبدیل نموده است که البتّه از نوآوری‌های نویسنده به شمار می‌آید! آری، جناب شفا با چنین آگاهی دقیقی! به برداشت از آیات قرآن درباره توحید می‌پردازد و به چند نتیجه چشمیگر! دست می‌یابد. اوّل- آنکه ادّعا می‌نماید در قرآن بخاطر تکیه بسیار بر توحید: «در مورد ساده‌ترین امور زندگی روزمرّه آدمیان، از آنان سلب اختیار شده و حتی در مسائلی مانند مسکن و لباس و خوراک و کشت و کار، هیچ سهمی برای خود آنان منظور نشده است»!²

این برداشت عجیب! که از آغاز اسلام تاکنون به نظر هیچ مفسّری نرسیده است! با صدها آیه قرآن مخالفت دارد، آیاتی که در آنها از عمل و کسب و کار و گزینش آدمیان سخن به میان می‌آید و قرآن مجید با کلماتی چون: «يَعْلَمُونَ، يَعْمَلُونَ، يَكْسِبُونَ، يَصْنَعُونَ، يَصْنَعُونَ، يَصْنَعُونَ، يَصْنَعُونَ، يَصْنَعُونَ، يَصْنَعُونَ...» امثال این‌ها کارهایشان را توصیف می‌کند و انسان‌ها را برای اعمال نیکشان می‌ستاید یا بدلیل کارهای ناپسندشان، سرزنش می‌نماید. و البتّه هر کس می‌داند کوشش‌های آدمیان با نعمت‌هایی که خداوند به انسان بخشیده منافاتی ندارد و آنچه در قرآن کریم از مواهب الهی چون باده‌ها و باران و درختان و ارزاق... و حتی پشم و کرک جانوران (که با آنها جامه می‌سازند) یاد شده، هرگز سعی و عمل آدمیان را نفی نمی‌کند. امّا آقای شفا چون ذکر این داده‌های خداوندی را در قرآن مجید ندیده چنین نتیجه گرفته که قرآن هیچ سهمی از عمل و کوشش برای انسان قائل نشده است؛ آیا براستی هیچ ذهنی معتمد دلی با بررسی قرآن کریم، بدین نتیجه می‌رسد؟! قرآنی که آشکارا می‌گوید:

1- تولّدی دیگر، ص 110.

2- تولّدی دیگر، ص 104-105.












«هر کس در گرو دستاورد خویش است».

یا:

«هر شخصی در گرو دستاورد خویش است».

و نیز:



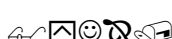



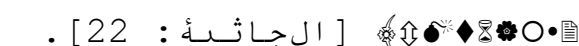




«هر کس طبق روش (و خلق و خو ی) خود عمل

می‌کند».

و نیز:

«تا هر کس بنابر دستاوردش پاداش داده شود».

و نیز:











«هر کس (از ایشان) بر حسب آنچه عمل کرده‌اند،

درجاتی دارند».

و نیز:

«روزی که انسان کوشش‌های خود را به یاد

می‌آورد».

و نیز:



[الإنسان: 22].

«از کوشش‌های شما قدردانی می‌شود».

و نیز:

[اللیل: 4]. ﴿مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَكْفُرْ بِالْعِزِّ وَالْجَلَالِ﴾

«همانا کوشش‌های شما (مؤمنان و کافران) از

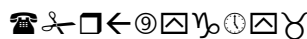
یکدیگر جداست».

و دهها آیه، همچون این آیات.

دوم- آنکه آقای شفا از قرآن کریم چنین

برداشت کرده که خداوند پاک: «در حدّ اعلیٰ خودکامه است»¹! بدین معنی که می‌نویسد: «خداوند هر کس را بخواهد به گمراهی می‌کشانند و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند» و «هر کس را بخواهد مشمول رحمت خود می‌کند و می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌دهد»² و امثال این امور.

در اینجا آقای شفا گام در بحثی نهاده که با دانش تفسیر پیوند دارد و چون این دانش در تخصّص وی نیست نتوانسته مقصود قرآن مجید را به درستی دریابد. آری از دیدگاه قرآن هدایت و رحمت و گمگشتگی و کیفر با خواست خدا بستگی دارد ولی بحث در اینجا است که خواست خدا در این امور به چه کسانی تعلّق می‌گیرد؟ آیا هدایت الهی شامل افرادی می‌شود که برای رهیابی به حق هیچ تلاشی نمی‌کنند؟ و یا رحمت خاصّ خداوند کسانی را فرا می‌گیرد که در خور عذاب و کیفرند؟ قرآن کریم در آیات فراوانی به این پرسش‌ها پاسخی روشن و صریح داده است و به عنوان نمونه می‌گوید:



1- تولدی دیگر، ص 101.

2- تولدی دیگر، ص 102.

«کسانی که درباره ما تلاش کردند حتماً آنها را به راه های خود هدایت می کنیم و هماننا خدا با نیکوکاران است».

◆♠♣♦①☞☛✂ 8❧9♠&◆⑨ ♦ ♠✍☛✂ ☐🕒🕓☛
 . [الأنعام : 144] 🕒☛♠❧❧☺🕒☑♠➔☞☛✂

و همچنین درباره شمول رحمت و عذاب به کسانی که در خور آنها هستند، می‌فرماید:

«همانا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

و نیز می‌فرماید:

«برای ستمگران عذابی دردناک مهیا ساخته ایم».

“□◌□☆◌◌” ◌◌◌◌◌↕→◆③ •• ▲✎◌◌ □◌◌◌

“□◌□C◌◌” ●II◌◌◌◌◌◌◌ ◌◌★◌◌◌◌

. [44 : بونس] ◌◌◌◌◌◌◌↕→◆③ ◌◌◌◌◌◌◌◌◌→◌◌◌◌◌◌◌◌◌

﴿البقرة: 115﴾.

و خدا در عرش خود در میان ملائک:

﴿طه: 5﴾.

اشاره شده است.¹

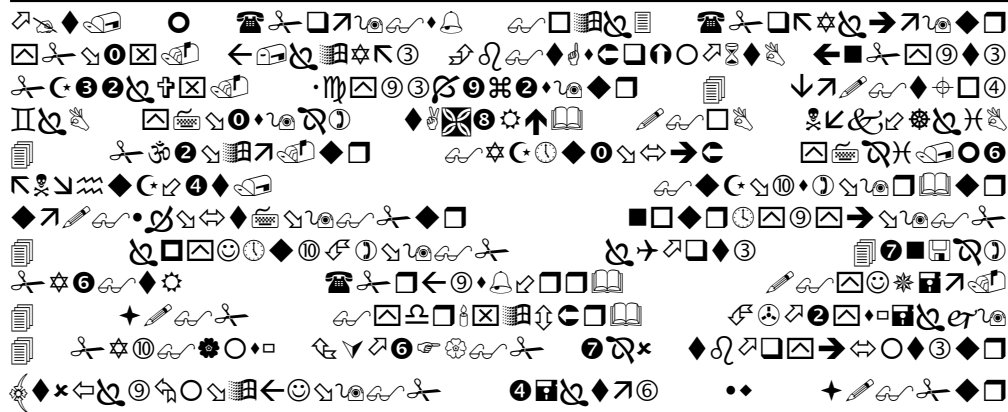
اگر کسی جز آقای شفا این سخنان را به میان آورده بود می‌گفتیم که وی گرفتار اشتباه و خطا شده است ولی شخصی که با فنون ادب آشنایی دارد و از «مجاز» و «استعاره» و «کنایه» و امثال این‌ها بی‌خبر نیست چگونه نمی‌داند که متن والای قرآن نمی‌تواند از فنون بلاغت خالی باشد. پس باید دقت و تأمل کرد و مجاز و استعاره قرآنی را شناخت و ظاهر بینی را در همه جا «ترازوی سنجش» قرار نداد² به ویژه در جایی که قرائن روشن دیده می‌شود و محکومات قرآنی گواهی می‌دهند. از ای‌ن‌رو ناگزیر باید ادّعی آقای شفا را به «غرض‌ورزی» نسبت داد به ویژه که می‌بینیم در گزارش مسئله عرش، به تحریفی آشکار دست زده است!

اما آنجا که از «دست خدا» سخن رفته، هر دانشجوئی می‌تواند دریابد که مقصود قرآن از ای‌ن تعبیر چیست؟ زیرا که می‌فرماید:

﴿...﴾

1- تولّدی دیگر، پاورقی صفحه 92.

2- قابل یادآوری است که اهل سنت و جماعت، صفاتی را که خداوند متعال برای خ و د ثابت نموده را بدون تأویل و تحریف و تعطیل برای او تعالی ثابت می‌کنند، و یدالله را به قدرت خدا تأویل نمی‌کنند، برای تفصیل بیشتر به کتب عقیده از جمله: شرح عقیده ی طحاویه اثر ابن ابی العز حنفی مراجعه شود. [مصحح].



[المائدة: 64].

«یهود گفتند: دست خدا بسته است ! دستهایشان بسته باد و بدانچه گفتند از رحمت خدا دور شدند بلکه دو دست خدا باز است و هر گونه که بخواهد می‌بخشد».

علامة زمخشری در تفسیر «کشاف» می‌نویسد:
«غل الی وبسطها مجاز عن البخل والجود».¹

یعنی: «بسته بودن دست و باز بودنش، تعبیری مجازی از بخل و جود است». گفتار زمخشری در این باره درست است و از آیه بالا به روشنی دانسته می‌شود که یهود با تعبیر «دست خدا بسته است» به کنایه از «قطع فیض خداوند» سخن گفته اند، از همین‌رو قرآن در پاسخ آنان می‌فرماید:

«دو دست خدا باز است و هر گونه که بخواهد می‌بخشد» یعنی فیض خداوندی قطع نشده و کرم او به شکل گسترده‌ای ادامه دارد. زمخشری می‌گوید:

«ولا یقصد من یتکلم به إثبات یی ولا غل ولا بسط».²

یعنی: «هر کسی بدین شکل سخن می‌گوید قصد ثابت کردن دست و بستن و گشودن آن را ندارد (بلکه تنها مقصودش اشاره بخل و عطا است)».

1- الکشاف، اثر علامه زمخشری، ذیل آیه : 64 از سوره مائده.

2- الکشاف، اثر علامه زمخشری، ذیل آیه : 64 از سوره مائده.

گواه درستی این تفسیر، آیه روشنی از قرآن است که می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي السُّعْيَةُ وَالْإِسْرَاءُ﴾ (الإسراء: 29)

«دست خود را به گردنت مبنده و نیز آن را بسیار مگشای تا سرزنش شده و حسرت کشیده بر جای نشینی»!

مقصود از بستن دست در اینجا جز بخل ورزیدن چیست؟ و مراد از بسیار گشودن آن، جز زیاده روی در بخشش چه می‌تواند باشد؟
گواه دیگر آن است که قرآن مجید ب ه هنگام مذمت منافقان می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي السُّعْيَةُ وَالْإِسْرَاءُ﴾ [التوبة: 67].

«آنان دست‌های خود را (از انفاق) می‌بندند»!
روشن است که «قبض ید» در این مقام به معنای «فروبستن انگشتان» نیست بلکه با این تعبیر از بخل منافقان، سخن رفته است چنانکه با «بسط ید» به بخشش و عطای اشخاص اشاره می‌شود.
پس بجای اِثْهام قرآن کریم به «تجسّم» باید ناآگاهی خود را از فنون بلاغت چاره کرد یا از غرض‌ورزی و لجاجت دست کشید! شاهی که آقای شفا درباره «چشم خدا» آورده نیز به همین صورت از جملة «مجازات القرآن» به شمار می‌آید. در سورة قمر هنگامی که از کشتی نوح سخن به میان آمده، می‌فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي السُّعْيَةُ وَالْإِسْرَاءُ﴾ [القمر: 14].

«(آن کشتی) زیر نظر ما روان بود».

آقای شفا بسیار سطحی‌نگری نموده که گمان کرده است قرآن مجید در اینجا از چشمان خدا بحث می‌کند! زیرا واژه «أعين» در این مقام به

«عنایت خداوند» اشاره دارد و مقصود آن است که کشتی نوح با نظارت خداوند سبحان در حرکت بود و طوفان‌های سخت، آسیبی بدان نمی‌رساند. اگر کسی معنای مجازی یا اشاری و کنایی را نفهمد، قرآن مجید را نباید مقصّر شمرد، بلکه آن کس باید فهم خود را اصلاح کند و از ظاهربینی بدر آید و از خرافه‌سازی پرهیزد! واژه «عین» بارها در خود قرآن به معنای «عنایت و نظر معنوی» بکار رفته است چنانکه به عنوان نمونه می‌فرماید:

﴿...﴾ [الکھف: 28].

«دیدگانت از آن‌ها در نگذرد (یعنی عنایت خود را از ایشان بر مگیر)».

در واژه‌نامه‌ها نیز آمده است که عرب به دیگری می‌گوید: «أنت علی عین¹! یعنی: «ت و تحت عنایت و اکرام من هستی». یا گوید: «عن الله علیک! یعنی خدا نگهدارت باد. در قرآن کریم هم خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام آمده است:

﴿...﴾ [الطور: 48].

«برای دستور خداوندت شکیبایی بورز که تو در (مقابل) چشم ما هستی».

اما درباره «وجه الله» که ذکر آن در آیه 115 از سورة بقره رفته است باید گفت که آقای شفا اساساً این آیه را نابجا به گواهی آورده؛ زیرا «وجه الله» در آیه مزبور به معنای قبله یا جهتی بکار رفته است که مردم از آن سو، رو به خدا می‌برند و به قول زمخشری در تفسیر کشاف: «الجهة التي

1- المنجد، اثر لويس معلوف، زیر واژه «عین».

أمرها ورضيها¹. چنانکه سیاق آیه نیز که درباره قبله آمده بر این معنی دلالت دارد. هر چند در آیه دیگر مانند:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُمْسِكَ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ فَأَنَّهُ يُبْرِئُ السَّمَاءَ أَنْ تَطْرُقَ بِالنُّجُومِ﴾ [الرحمن: 27].

و نیز:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُمْسِكَ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ فَأَنَّهُ يُبْرِئُ السَّمَاءَ أَنْ تَطْرُقَ بِالنُّجُومِ﴾ [القصاص: 88].

وجه، در معنای «ذات» بکار رفته است بدانگونه که در میان عرب متداول است و گویند: «هذا وجه الرأس» ووجه الطريق² که از این سخن، بر چیزی جز نفس آن رأی و طریق نظر ندارند. و به قول مفسران زبان شناس: «الوجه يعبر به عن الذات»³ یعنی: «از ذات به وجه تعبیر می شود».

این مباحث چنانکه پیش از این گفتیم، نزد کسانی که از نکته های بلاغی و تعبیرهای ادبی و صنایع لفظی آگاهی دارند، از امور عادی و «اولیات» ادبی عربی به شمار می آیند و احتمال آنکه شجاع الدین شفا از آنها بکلی بی خبر باشد، ضعیف است و بیشتر، از غرض ورزی وی خبر می دهد. اما این روحیه در آنجا کاملاً خود را به نمایش می گذارد که شفا می نویسد در آیه 5 سورة طه به: «خدا در عرش خود در میان ملائک اشاره شده است»⁴! و این اشاره را به گمان خودش با آیه کوتاه:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُمْسِكَ السَّمَاءَ بِالنُّجُومِ فَأَنَّهُ يُبْرِئُ السَّمَاءَ أَنْ تَطْرُقَ بِالنُّجُومِ﴾ [طه: 5].

1- الکشاف ذیل آیه: 115 از سوره بقره.

2- مجمع البیان، اثر طبرسی، ذیل آیه 88 سوره قصص.

3- مجمع البیان، اثر طبرسی، ذیل آیه 88 سوره قصص.

4- تولدی دیگر، پاورقی صفحه 92.

پیوند می دهد! آیا هیچ ناظری در این آیه،
کمترین اثری از ملائکه می‌بیند؟ آن هم به گونه ای
که خدای سبحان را در میان گرفته باشند؟!
خدایی که در قرآن یاد شده موجودی و دور از
اشیاء نیست، او از رگ گردن به آدمی نزدیکتر
است چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٢﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٣﴾﴾ [ق: 16].

او، هر کجا باشیم به همراه ما است همانطور
که می‌گوید:

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٢﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٣﴾﴾ [الحديد: 4].

او، اوّل و آخر و ظاهر و باطن عالم است
همانگونه که می‌خوانیم:

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٢﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٣﴾﴾ [الحديد: 3].

او، بر هر چیز احاطه دارد و هیچ چیزی بر او
محیط نیست چنانکه آمده است:

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٢﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٣﴾﴾ [الفصلت: 54].

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٢﴾ وَكَانَ الْقَدَرُ لَيْلًا قَدَرًا ﴿٣﴾﴾ [طه: 110].

آیا چنین خدایی، محدود به عرش است و در میان
ملائک بسر می‌برد؟!
آری، خدای رحمن بر عرش کائنات حکومت می‌کند¹ و
از این تعبیر در می‌یابیم که تدبیر امور عالم
در دست قدرت اوست اما این معنی چه تناسبی با

1- تأویل استوی به استولی (خدا بر عرش حکومت می‌کند یا
بر عرش غلبه یافته است) از تأویلات جهمیه است،
همانطور که حافظ ابن قیم رحمه الله در قصیده ی نونیه اش
می‌گوید: «نون اليهود ولام الجهم فی وحی رب العرش زائدتان». [مصحح].

آن دارد که خداوند پاک را همانند موجودی محدود، در میان ملائک محاط پنداریم؟! هر کس بخواهد برداشت صحیحی از آیات توحیدی قرآن بدست آورد می تواند بر خطب ه های امام والامقام، علی بن ا بنگرد تا اوج معرفت و کمال تنزیه را در خلال آن ها ملاحظه کند (چنانکه به عنوان نمونه می فرماید: «ما وحده من کفیه، ولا حق یقینه أصاب من مثله، ولا إله عني من شبهه»¹...) نه آنکه همچون شجاع الدین شفا برای فهم توحید قرآنی به آراء ظاهریان² و کرامیان³ (از فرقه های نا بود شده) استناد نماید! و بنویسد: «بعضی عقیده دارند که چهره خدا به چهره مرد سالخورده ای با موی سیاه و سپید می ماند و برخی بعکس، او را دارای چهره جوانی ساده و خوشرو می دانند که نعلینی طلایی به پای دارد⁴ و ...»!! در پاسخ وی باید گفت: آنچه می گویی ز قرآن، ای شده محروم از فهم فهم تو است درست!

-
- 1- کسی که خدا را با «کیفیت» وصف کند به توحید راه نیافته است و کسی که همانندی برای وی قرار دهد، به حقیقت او نرسیده است و کسی که او را به چیزی تشبیه نماید، آهنگ وی نکرده است ... به نهج البلاغه، خطبه 186 (فی التوحید)، ص 272، چاپ لبنان نگاه کنید.
 - 2- ظاهری یکی از مذاهب فقهی اهل سنت است که داوود بن علی (مشهور به داود ظاهری) در سده ی سوم هجری تأسیس کرد. اوج شکوفایی مذهب ظاهری در قرن پنجم توسط ابن حزم اندلسی پدید آمد و بیشتر پیروان آن در اندلس و شمال آفریقا بودند. مبتدعین، اهل سنت و جماعت را متهم به ظاهری بودن می کنند، حالانکه در مسایل عقیدوی ظاهری ها نیز تأویل روا می دارند. [مصحح].
 - 3- کَرَامِیَّة = پیروان ابو عبدالله محمد بن کرام نیشابوری. [مصحح].
 - 4- تولدی دیگر، پاورقی صفحه 92.

«معنی قرآن ز قرآن وز کسی کآتش زده است
پرس و بس اندر هوس »¹

1- بیت نخست از نویسنده، و بیت دوم از مولوی در دفتر پنجم مثنوی است.

پیامبران در آئین‌های توحیدی

شجاع الدین شفا در کتاب «تولدی دیگر» به وجود خداوند اعتراف می‌نماید. وی برای آنکه نشان دهد دانشمندان بزرگ جهان خدا را باور دارند، درباره آلبرت اینشتاین (فیزیکدان نامدار) می‌نویسد: «اینشتاین... تأیید می‌کند که به خدا عمیقاً اعتقاد دارد و از آن بالاتر، اصولاً برای هر پژوهش علمی، زیربنایی مذهبی قائل است؛ زیرا که یک اندیشه واقعی علمی نمی‌تواند از یک دید کائناتی جدا باشد. تلاش جهان دانش را برای کشف قوانین حاکم بر کائنات، قبول ضمنی این واقعیت می‌داند که این کائنات تابع نظم مشخص است و بنابراین آفریننده ای برای این نظم وجود دارد».¹

با وجود این، همانگونه که می‌دانیم شفا هیچ یک از پیامبران خدا را نمی‌پذیرد و نسبت به همه آنها ستیزه نشان می‌دهد. شاید کسانی چنان پندارند که او به آئین‌های «آریایی» گرایش دارد و مثلاً به «زرتشتیگری» دعوت می‌کند! ولی خود وی تصریح می‌نماید که: «تأکید من بر اصالت خاص برداشت‌های فکری آئین‌های کهن ایرانی و برداشت‌های عرفانی مکتب تصوّف ایران، بدین معنی نیست که بازگشت به آئین زرتشت یا به گرایش عرفانی را برای ایران یا جهان هزاره سوم، توصیه کنم، چنین اندیشه ای نه واقع بینانه است و نه منطقی است»!²

از مذاهب آریایی که بگذریم، آقای شفا هیچ مکتب نوین و مذهب تازه ای را نیز تبلیغ نمی‌کند، چنانکه می‌نویسد:

1- تولدی دیگر، ص 459.

2- تولدی دیگر، ص 473.

«بر این نیز تأکید بگذارم که من برنامه خاصی را در زمینه یک مکتب نوین خداشناسی یا یک برداشت تازه از مذهب ارادئه نمی‌دهم».¹

بنابراین، در فصل «پیامبران در آئین توحیدی» شفا همه کوشش خود را بکار می‌گیرد تا بتواند پیامبران خدا را به دستاویز «روایات اسرائیلی» تخطئه کند و حتی شخصیت تاریخی آنان را انکار نماید! بی‌خبر از آنکه در این هدف، بر خداشناسی خود، سخت آسیب می‌رساند!

زیرا خدایی که شفا (و همفکران وی) معرفی می‌کنند از آغاز آفرینش تاکنون خاموش مانده است! نه از وجود خود خبری داده تا خرد آدمی از شک‌رهایی یابد و مطمئن گردد، نه پیامی برای بشر فرستاده تا انسان تکلیف خود را بشناسد، نه بشر را از هدفش آگاه ساخته تا آدمی در آن مسیر گام بر دارد، نه زندگی پس از مرگ و سرانجام انسان را برای وی بازگو نموده، تا هر کس با امید بیشتری به نیکوکاری پردازد و خویشتن را آن گونه که خدا می‌پسندد، بسازد.

این قبیل پیام‌ها همگی در دعوت انبیاء گرد آمده‌اند و اگر بپنداریم که آنان دروغگو یا فریب‌خورده بوده‌اند، پس هیچ پیام و پیوندی از خدا برای انسان باقی نمی‌ماند! راستی ایمان به چنین «خدای خاموش» و بی‌تفاوتی چه فایده و لزومی دارد؟!

آقای شفا از «گرایش عاطفی نسبت به حقیقتی فراسوی جهان مادی»² یعنی عشق به خدا، سخن می‌گوید! اما آیا خدایی که به گمان وی، میلیاردها بشر را با همه کژرویه‌ها، به خودشان واگذاشته و کمترین پیامی برای راهنمایی آن‌ها نفرستاده، چگونه می‌تواند دوست داشتنی باشد؟!

1- تولدی دیگر، ص 474.

2- تولدی دیگر، ص 462.

کار مهمّ پیامبران خدا در طول تاریخ این بوده که به تناسب ادراک و آمادگی بشر در هر دوره و زمان، او را با خداوند پیوند داده اند. آنها، خشنودی خدا را در خلال دستورهای اخلاقی و عبادی جلوه گر ساخته اید و خشم خدا را در زشتکاری های آدمی نشان داده اند و از این راه «وجدان اخلاقی بشر» را تقویت کرده اند.

آیا آقای شفا که تلاش های تاریخی پیامبران را به اشاره خداوند (که همان وحی او باشد) وابسته نمی‌داند، گمان می کند که خدای حکیم از کار انبیاء، ناخشنود است و با دشمنان پیامبران موافقت دارد؟!

در حقیقت کوششی که آقای شفا در تخطئه پیامبران از خود نشان می دهد و دیدگاه خدایی آنان را نقد می‌کند، واژگونه از کار در می‌آید و بر ضدّ وی تمام می‌شود زیرا به قبول خدای خاموش و بی‌تفاوتی می انجامد که در افسانه بودن، از روایات اسرائیلی چیزی کم ندارد!

در فصل «پیامبران در آئین‌های توحیدی» چنانکه گفتیم نویسنده «تولّدی دیگر» می‌کوشد تا از اهمّیت پیامبران تورات بکاهد و در این راه از اساطیری که بر تورات افزوده شده کمک می گیرد. ولی در اینجا دچار تناقض بزرگی می شود که خود بدان توجّه ندارد! این تناقض از آنجا پدید می‌آید که شفا از یک سو، با نشان دادن

افسانه های کتاب مقدّس، پیامبران یهود را محکوم می‌نماید و از سوی دیگر، تصریح می‌کند که بسیاری از بخش‌های کتاب مقدّس دستکاری شده است و بدان نباید اعتماد کرد! وی در صفحه 191 از کتابش می‌نویسد: «بررسی های گسترده تورات شناسان غربی در همین سه قرن، این واقع یّت را نیز روشن کرده است که خود تورات اصولاً یک متن واحد نیست که توسط خدا یا موسی نوشته شده باشد، بلکه ترکیبی از چهار متن مختلف است که به دست نویسندگانی مختلف و در شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی

مختلف نوشته شده اند و چه از نظر سبک نگارش و چه از لحاظ محتوی نه تنها با یکدیگر هماهنگ نیستند بلکه در بسیار موارد ناهماهنگ و گاه اصولاً متناقض یکدیگرند».

آقای شفا برای آنکه نشان دهد به همه بخش های تورات نمی‌توان استناد نمود، ادعا می‌کند که حتی برخی از دانشمندان برجسته یهود نیز بدین امر اذعان دارند و در این باره م ی‌نویسد: «در قرن دوازدهم، یعنی در اوج تعصب مذهبی یهودیان و مسیحیان، ابراهام بن عزرا بزرگترین عالم الهیات یهو دی قرون وسطی که در شهر تولدوی اسپانیا (طلیطله) می‌زیست و آثار او در همان زمان به لاتینی ترجمه شد، در چندین کتاب و رساله خود آشکارا با اصالت بسیاری از نوشته های تورات مخالفت کرد»¹!

هنگامی که نویسنده «تولدی دیگر» با چنین نگاهی به تورات می‌نگرد، دیگر حق ندارد ادعا کند که پیامبران یهود، افرادی فاسد و زشتکار بوده اند بدلیل آنکه «تورات تحریف شده» بدین امر گواهی می‌دهد! بنابراین مثلاً اتهام داود و سلیم ان به استناد سرودهای ایشان درست نیست همانگونه که خود شفا درباره سرودهای داود و می‌نویسد: «انتساب بسیاری از این سرودها به داود انتساب غلطی است»²! و درباره غزل های عاشقانه! سلیمان و می‌نویسد: «غزل های سلیمان به همین صورت در طول بیش از سه قرن تدوین شده است»³.

و همچنین نمی‌تواند به قرآن کریم اعتراض نماید که چرا همه پیامبران را پاک و درستکار می‌شمارد چنانکه در آیات زیر می‌خوانیم:

1- تولدی دیگر، ص 188.

2- تولدی دیگر، ص 212.

3- تولدی دیگر، ص 196.

[illegible]

«به (ابراهیم) اسحق و یعقوب را بخشیدیم و همگی را هدایت کردیم و نوح را پیش از آنان رهنمون شدیم و از فرزندان ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را رهنمایی کردیم و نیکوکاران را بدینگونه پاداش می دهیم و (نیز) زکریّا و یحیی و عیسی و اِلیاس را که همگی از درستکاران بودند . و (همچنین) اسماعیل و یَسَع و یونس و لوط را و همگی را بر جهانیان برتری دادیم».

آری، خدای ما مسلمانان، آن «خدای خاموش» و موهومی نیست که شفا پنداشته است ! و ناگزیر پیام آوران و برگزیدگان خدا از دیدگاه ما، افرادی نیکوکار و شایسته بوده اند همانگونه که قرآن کریم گواهی می دهد.

تناقض دیگری که در سخنان آقای شفا دیده می شود اینست که با وجود اعتراف مکرّر به بی اعتباری افسانه های یهود در کتاب مقدّس، همین که ملاحظه می کند مسلمانان، همه بخش های کتاب مزبور را نمی پذیرند و نسبت های اهانت آمیز به پیامبران را نادرست می شمروند، فوراً به دفاع از این کتاب بر می خیزد و از راه عناد و دشمنی با انبیاء، تمام سخنان خود را درباره تحریف تورات نادیده می گیرد ! و می نویسد: «احتمالاً کسانی به منظور دفاع از تقدّس ابراهیم در مقام پیغمبر

اولوالعزم و پیشوای عرب و بنیانگذار خانه کعبه و جانشینان او، این عذر سنتی را مطرح خواهند کرد که چنانکه در قرآن آمده برخی از مطالب تورات توسط یهودیان مورد دستکاری قرار گرفته است: (بقره: 75-79-169 - آل عمران: 78 - نساء: 146- مائده: 13-15-141 - انعام: 91 و انفال: 162). ولی چنین دستکاری اگر هم واقعاً صورت گرفته باشد تنها می‌باید با این هدف صورت گرفته باشد که متن اصلی به نفع مصالح قوم یهود به زبان اسلام یا به زبان مذاهب دیگر تغییر یافته باشد، که تجلیل فراوانی را که در قرآن از ابراهیم به عمل آمده است، نفی کنند...»¹!

اشتباه روشن شفا در اینجا است که اولاً گمان می‌کند مسلمانان ادعا دارند که تورات تنها پس از ظهور اسلام و نزول قرآن، دست خوردگی پیدا کرده است! در حالی که آیه 75 از سوره بقره نشان می‌دهد که برخی از یهودیان در روزگار پیشین بدین کار دست زده بودند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَخَرَّ لَهَا فَخْرًا ۚ وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ ۖ فَلْيُقَصِّرْ لَكَ عَنِ النَّاسِ ۚ إِنَّهُمْ أَجْرَمُونَ ۚ﴾ [البقره: 75].

«آیا طمع بسته‌اید که یهودیان برایتان ایمان آورند؟ با آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خود می‌دانستند!»

(در اینجا فعل کان ... یسمعون، ماضی استمراری است و بر زمان گذشته دلالت می‌نماید).

1- توتدی دیگر، پاورقی 115. (برخی از آیاتی که شفا درباره تحریف تورات نقل کرده، با این موضوع پیوند ندارد).

از این گذشته، خود شفا در خلا ل فصل «کتابهای توحیدی» می‌نویسد: «بنا به گزارش سازمان بین‌المللی کتاب مقدس، تن‌ها در آلمان قرون وسطی یعنی در دوران لوتر، در حدود 4000 دست‌نویس مختلف تورات وجود داشته که مندرجات بسیاری از آن‌ها با هم نمی‌خوانده است. بدین ترتیب در طول دو هزار سال از متنی به متن دیگر، انواع دستکاری‌هایی در کتاب‌های مختلف عهد عتیق صورت گرفته که نه تنها اصالت مطالب آن‌ها را از میان برده بلکه گاه انحرافات جبران‌ناپذیری از جانب مؤمنان مسیحی به همراه آورده است».¹

با این اعتراف، نویسندگان نشان می‌دهد که نسخه‌های پراکنده تورات، حتی پس از ظهور اسلام نیز دچار دستکاری شده و از این‌رو جای ایراد بر قرآن مجید نیست که چرا در پاره‌ای آیات از تحریف تورات در روزگار خود سخن گفته است.

ثانیاً افزودن افسانه‌های بی‌اساس به تورات (که از تباہکاری پیامبران حکایت می‌نماید) یا تغییر و تحریف این داستان‌ها البته از سوی کاهنان پرهیزگار یهودی صورت‌نپذیرفته است تا مایه شگفتی شود که چرا آنان به زیان آئین و پیامبران خود اقدام کرده‌اند؟ بلکه این کار، از سوی کاهنانی گنه‌پیشه و خیانتگر صورت‌گرفته است تا با گواه آوردن از رفتار ناپسند پیامبران، زشتکاری‌های خودشان را توجیه کنند به همین دلیل برخی از علمای برجسته یهود همچون ابراهام بن عزرا (به گواهی آقای شفا) بر این تحریف‌ها اعتراض نموده‌اند و با اصالت بسیاری از نوشته‌های تورات مخالفت کرده‌اند.

آقای شفا اعتراض دارد که چرا در اسلام:

«ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، موسی، یوشع، داود، سلیمان، ایوب، عزیر و یونس از چهارچوب صرفاً یهودی خودشان بیرون آمدن و تبدیل به

1- تولدی دیگر، ص 195.



در کتاب اوّل پادشاهان (از کتاب مقدّس) آمده است: «و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خدا شنید آمد تا او را به مس ائل امتحان

1- تولدی دیگر، ص 113.

در انجیل متی هم از قول عیسی v می‌خوانیم که فرمود: «ملکه جنوب در زور داوری با این فرقه برخاسته برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود».²

باید گفت که در قرآن مجید به هیچ وجه چنین آیه ای وجود ندارد! آنچه در هفتاد و یکمین آیه از سورة انبیاء دیده می‌شود، بدین صورت است:

«او (ابراهیم) و لوط را رهایی بخشیدیم و به سرزمینی بردیم که در آنجا برای جهانیان برکت نهاده ایم».

1- کتاب اوّل پادشاھان، باب دہم، شمارہ : 9-1.

2- انجیل متی، باب دوازدهم، شماره : 42.

3- تولدی دیگر، ص 114.

شهری است که مایه برکت برای جهانیان گشت و پیام توحیدی فرزندان ابراهیم یعنی موسی و انبیاء بنی اسرائیل و همچنین پیام عیسی از آنجا به جهانیان رسید. در تورات هم آمده است که: «خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی سرزمینی که به تو نشان می‌دهم بیرون شو. و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو (مایه) برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبائل جهان برکت خواهند یافت. پس ابرام چنانکه خداوند بدو فرموده بود روانه شد و لوط همراه وی می‌رفت و ابراهیم هفتاد و پنج ساله بود هنگامی که از حرّان بیرون آمد و ایشان زن خود سارا و برادرزاده خود لوط و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حرّان پیدا کرده بود برداشته به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند و به زمین کنعان داخل شدند».¹

متأسفانه آقای شفا نه تنها از ترجمه و تفسیر آیات قرآنی ناتوان است بلکه روایات صحیح را نیز نمی‌شناسد چنانکه به منا سبت سخن گفتن از ابراهیم و خانه کعبه می‌نویسد: «طبق روایات اسلامی، خانه کعبه پیش از آفرینش کائنات ساخته شده بود».²

راستی این «روایات اسلامی»! در کدامیک از مآخذ ما مسلمانان آمده اند و چه کسی گفته است خانه کعبه پیش از آفرینش آسمان و زمین و دیگر موجودات، ساخته شده است؟ چرا نویسنده، مدرک خود را نشان نداده و به «حدیث‌سازی» می‌پردازد؟ در فصل مربوط به «پیامبران در آئین‌های توحیدی» شفا، علاوه بر ابراهیم، وجود تاریخی

1- به تورات، سفر پیدایش، باب دوازدهم نگاه کنید (ملاک ما در پذیرش سخنان تورات، سازگاری آن‌ها با آیات قرآن است).

2- تولدی دیگر، پاورقی ص 143.

موسی و عیسی را نیز انکار می‌نماید با آنکه قرن‌ها است میلیون‌ها انسان، به گونه ای «متواتر» از آن‌ها یاد می‌کنند و از موسی و عیسی، امت و تعالیم و آثاری (هر چند دست خورده) به جای مانده است اما آقای شفا همه را افسانه می‌شمرد و قبول ندارد که اساساً آن دو تن وجود داشته‌اند! با این همه مایه شگفتی است که مثلاً در وجود «زرتشت» کمترین تردیدی به خود را نمی‌دهد و با اطمینان می‌نویسد: «آزمایش دومین در ایران توسط زرتشت انجام گرفت که از مجتمع خدایان آریایی، اهورا مزدا را بیرون آورد و او را خدای یگانه شناخت».¹

آیا این روش، زاده تعصب نژادی و گرایش‌های تند میهنی نیست؟ و آیا روش مزبور، شیوه ای علمی در کشف حقایق تاریخی شمرده می‌شود؟!

دلیل آقای شفا در انکار وجود موسی و از این قرار است که می‌نویسد: «در کنفرانس علمی پر سر و صدایی در دانشگاه استراسبورگ در فرانسه در سال 1833م ادوارد روس، استاد مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعیت را متذکر شد که هیچ یک از پیامبران تورات در کتاب‌های خودشان که به موجب کتاب مقدس همه آن‌ها بعد از سفر خروج موسی، نوشته شده‌اند، نه تنها نامی از موسی نمی‌برند بلکه از مضمون این کتاب‌ها به خوبی احساس می‌شود که اساساً اطلاعی از وجود او و از کتاب‌هایش و طبعاً از فرمان‌های دهگانه و سایر قوانین او ندارند»!!²

و باز می‌نویسد: «فورلندر، استاد آلمانی الهیات و کشیش پروتستان تذکر می‌دهد که پیامبران یهودی بعد از موسی، من جمله اشعیاء، میکاه، عاموس، هوشیا در هیچ جای کتاب‌های

1- تولدی دیگر، ص 373.

2- تولدی دیگر، ص 156.

خودشان به سفر خروج و به موسی اشاره ای نمی‌کنند»!!¹

همچنین شفا ادعا می‌کند: «ارنست رنان²، این واقعیت را نیز یادآوری می‌کند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته‌های مربوط بدین دوران و دوران پادشاهان اسرائیل، از مقام استثنایی موسی در تاریخ یهود سخن به میان نمی‌آید بلکه حتی نام ساده او را - ولو یکبار - در هیچ یک از این نوشته‌ها نمی‌توان یافت».³

با وجود آنچه آقای شفا از علمای غرب گزارش می‌کند، شاید باور کردن این امر دشوار نباشد که نام موسی در کتب پیامبران بنی اسرائیل یاد نشده است! ولی حقیقت آن است که نام این پیامبر بزرگ را به فراوانی در کتاب‌های مزبور می‌یابیم چنانکه در «صحیفه یوشع» باب بیست و سوم آمده: «پس بسیار قوی باشید و متوجه شده هر چه در سفر تورات موسی، مکتوب است، نگاه دارید».⁴

و باز در همان صحیفه، باب هفدهم آمده است: «پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد رؤسا آمده گفتند که خداوند، موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد. پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد».⁵

1- تولدی دیگر، ص 192.

2- ارنست رنان (Ernest Renan) فیلسوف فرانسوی، او در ۱۸ فوریه ۱۸۲۳م به دنیا آمده و در ۱۲ اکتبر ۱۸۹۲ درگذشت. رنان علم را در کمک به پیشرفت بشر برتر از دین می‌داند. در سال ۱۸۶۳ کتاب زندگانی مسیح را منتشر کرد که موجب جنجال مجامع دینی شد [مصحح].

3- تولدی دیگر، ص 151.

4- صحیفه یوشع، باب بیست و سوم، شماره: 6.

5- صحیفه یوشع، باب هفدهم، شماره: 4-5.

و نیز در «سفر داوران» باب اوّل چنین آمده است: «پسران قینی*؛ پدر زن موسی، از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است بر آمده و رفتند».¹

همچنین در «کتاب اول سموئیل» باب دوازدهم نوشته شده است: «و سموئیل به قوم خود گفت: خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از مصر بر آورد».²

و باز در همان کتاب اوّل سموئیل باب دوازدهم می‌خوانیم: «چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند، موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده ایشان با در این مکان ساکن گردانیدند».³

و نیز در «کتاب دوّم پادشاهان» باب هیجدهم چنین آمده است: «او (هوشع پادشاه اسرائیل) بر یهوه خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا، کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند و به خداوند چسبیده از پیروی او انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود نگاه داشت».⁴

و در «کتاب ارمیاء نبی» باب پانزدهم، می‌نویسد: «و خداوند مرا گفت: اگر چه هم موسی و سموئیل به حضور من می ایستادند جان من به این قوم راضی نمی‌شد».⁵

(*) قینی در زبان عربی بمعنای حدّاد یا آهنگر، می‌آید و نام قومی بوده که در «مدین» سکونت داشتند و یثرون کاهن - پدر زن موسی - از جمله ایشان بود (به قاموس کتاب مقدّس، اثر هاکس، ص 708، چاپ مطبعه آمریکایی بیروت نگاه کنید).

- 1- سفر داوران، باب اوّل، شماره 16.
- 2- کتاب اوّل سموئیل، باب دوازدهم، شماره 6.
- 3- کتاب اوّل سموئیل، باب دوازدهم، شماره 8.
- 4- کتاب دوّم پادشاهان، باب هیجدهم، شماره 6-7.
- 5- کتاب ارمیاء نبی، باب پانزدهم، شماره 1.

در کتاب هوشع نبی (به قول شفا : هوشیا) باب دوازدهم، بدینگونه از موسی^۱ به اشاره یاد شده است: «و خداوند اسرائیل را به واسطه نبی از مصر بر آورد».^۱

ولی «مزامیر داود^۲» از موسی^۳ آشکارا نام برده چنانکه در مزمور نودم تحت عنوان «دعای موسی مرد خدا» از این پیامبر بزرگ یاد می‌کند.^۲ همانگونه که دیدیم نام موسی^۳ و فرمان‌های خدا به او و خروج بنی اسرائیل از مصر به همراه وی، در سفر داوران و کتاب پادشاهان و کتابهای انبیاء بنی اسرائیل به روشنی یافت می‌شود و آقای شفا بجای آنکه راه پژوهش را در پیش گیرد و خود به کتاب مقدس بنگرد، بر سخنان چند تن از غربیان اعتماد کرده و راه تقلید از آنان را سپرده است. هر چند ما نمی‌دانیم سخنانی که جناب شفا به علمای غرب نسبت می‌دهد تا چه اندازه صحت دارد ولی به هر صورت، کتاب مقدس، ادعای شفا را تکذیب می‌نماید و پژوهشگران آزاد اندیش، نیز روش تقلیدآمیز وی را - به ویژه در چنین کار مهم و حساسی - محکوم می‌سازند.

آقای شفا برای انکار شخصیت تاریخی موسی^۳ دست به دامان زیگموند فروید^۳ اتریشی نیز زده است! غافل از آنکه فروید، یک رو انکاو شمرده می‌شود، نه یک تاریخ دان، گویا جناب شفا خبر ندارد که هر کس در رشته ای نام آور شد، دلیل بر آن نیست که نظر وی در رشته های دیگر هم صائب و درست باشد! این «رجال‌زدگی» که تا کنون ویرانگری‌های بسیاری در کارهای پژوهشی به بار آورده، شایسته اهل تحقیق نیست (اما البته به درد اهل غرض

1- کتاب هوشع نبی، باب دوازدهم، شماره 14.

2- کتاب مقدس، مزامیر داود، مزمور نودم.

3- زیگموند شلومو فروید (۶ مه ۱۸۵۶ - ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹) روان‌پزشک اتریشی و پایه‌گذار رشته روان‌کاوی است. [مصحح].

می خورد)!. دلیل مهم فروید بر ساختگی بودن ماجرای تولد موسی اینست که روایت کم و بیش مشابهی با حادثه مزبور درباره تولد سارگن¹ پادشاه اکد نیز آورده اند! اما آیا می‌توان گفت که رویدادهای شبیه به هم در تاریخ بشر، همگی ساختگی و دروغند؟ کدام دلیل عقلی ما را بدین امر رهبری می‌نماید؟

اگر کسی بگوید: دو زن (مادر موسی و مادر سارگن) در دنیا تصمیم گرفتند تا نوزاد خود را (از ترس یا فقر) در صندوقی نفوذناپذیر، بر روی آب رها سازند به امید آنکه کسی آن را برگیرد و سرپرستی کودک را عهده دار شود، آیا فوراً باید گفت که این ادعا دروغ است؟ کدام برهان منطقی برای این تکذیب وجود دارد؟ می‌دانیم که فروید در رشته تخصصی خود، دچار افراط‌ها و تندی‌هایی شده است که همکارانش مانند یونگ و دیگران بر او خرده گرفته‌اند تا چه رسد به مباحث تاریخی و دینی که در تخصص وی نبوده است!

همچنین آقای شفا ادعا دارد: چون الواحی که ضمن حفاری‌های مصر بدست آمده نام موسی را ندیده‌ایم پس موسی وجود نداشته است! باید پرسید: آیا تاکنون تمام الواح مصری در سراسر آن سرزمین کشف شده اند و ممکن نیست در آینده الواح تازه‌ای بدست آیند؟ و آیا این روش در منطق همان «استقراء ناقص» نیست و آیا با آن، می‌توان به نتیجه کلی و کاملی رسید؟!

دلیل بر وجود موسی U (علاوه بر گواهی وحی قرآنی) تواتر تاریخی است، همان دلیلی که پیش از حفاری‌های زمین و انتظار بیرون آمدن الواح،

1- سارگن اکدی یا سارگن بزرگ به اکدی Šarukinu : به معنای پادشاه راستین پادشاه اکد از ۲۳۳۴ تا ۲۲۷۹ (پیش از میلاد) بود. او بنیادگذار خاندان پادشاهی اکد بود. گاه او را سارگون یکم نیز می‌خوانند. در تاریخ نگاشته شده جهان او سومین کسی است که توانست یک پادشاهی پدید بیاورد. [مصحح].

همه شخصیت های تاریخی را با آن به اثبات می‌رسانند. قرن‌هاست که نسل های متوالی بنی اسرائیل، از موسی به عنوان رهبر و منجی و قانونگذار خود یاد می‌نمایند و شهرت و اعتبار موسی بیش از شهرت بسیاری از شخصیت های تاریخی است که مورد پذیرش آقای شفا قرار دارند. بنابراین جز لجاجت و ستیزه‌گری در برابر ادیان، انگیزه‌ای برای انکار موسی وجود ندارد.

آقای شفا درباره عیسی نیز همچون موسی و راه ستیزه‌گری و انکار را می‌پیماید و مثلاً می‌نویسد: «به مسیح بودن عیسی که سنگ زیر بنای آئین مسیحیت است تنها در یک مورد و آن هم در یک انجیل از انجیل های چهارگانه (یوحنا، ب، اب هفدهم، 3) اشاره شده است»¹

اگر آقای شفا به بازنگری انجیل ها بپردازد، بی‌اعتباری ادعای خود را بروشنی در می‌یابد! و از بی‌دقتی در چنین کاری که با عقاید مقدس میلیون‌ها تن پیوند دارد، پشیمان خواهد شد.

حقیقت آن است که انجیل های چهارگانه بارها از عیسی به عنوان «مسیح» یاد کرده اند، برای نمونه، در سرآغاز نخ ستین انجیل یعنی «متی» آمده است: «کت اب نسب نامه عیسی مسیح بن داود...»².

باز در همین انجیل و در همان باب می‌خوانیم: «اما ولادت عیسی مسیح چنین بود...»³. و نیز در انجیل متی، باب بیست و دوم آمده است: «و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده گفت: درباره مسیح چه گمان می‌برید، او پسر کیست؟ بدو گفتند پسر داود»⁴.

1- تولدی دیگر، ص 201.

2- انجیل متی، باب اول، شماره: 1.

3- انجیل متی، باب اول، شماره: 18.

4- انجیل متی، باب بیست و دوم، شماره 41-42.

و نیز در همان انجیل، باب بیست و سوم از قول عیسی^۱ می‌خوانیم: «... زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید».^۱

و همچنین انجیل مرقس، سخن خود را چنین آغاز می‌کند: «ابتدای انجیل عیسی مسیح...».^۲

و باز در باب هشتم از همین انجیل آمده است: «او (عیسی) از ایشان (شاگردانش) پرسید: شما مرا که می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت: تو مسیح هستی».^۳

در انجیل لوقا باب بیست و سوم می‌خوانیم: «پس تمام جماعت ایشان برخاسته او (عیسی) را نزد پیلاتس^۴ بردند و شکایت بر او آغاز نموده گفتند: این شخص را یافته ایم که ... می‌گوید خود مسیح و پادشاه است».^۵

و در انجیل یوحنا باب اول آمده است: «شریعت بوسیله موسی عطا شد اما فیض و راستی بوسیله عیسی مسیح رسید».^۶

و باز در همان انجیل باب یازدهم می‌خوانیم: «عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهم مرد آیا این را باور می‌کنی؟ او گفت: بلی ای آقای من، ایمان دارم که تویی مسیح».^۷

و نیز در انجیل یوحنا باب چهارم آمده است:

-
- 1- انجیل متی، باب بیست و سوم، شماره 8.
 - 2- انجیل مرقس، باب اول، شماره 1.
 - 3- انجیل مرقس، باب هشتم، شماره 30.
 - 4- پیلاتس: حاکم قدس از جانب رومیان در زمان مسیح^۵. و او شخصی بود که در سال 29 م از جانب رومیان حاکم یا نایب الحکومه یهودیه بود و چند سال قبل و بعد از صعود عیسی^۵ حکومت می‌نمود. با تصرف از لغتنامه دهخدا [مصحح].
 - 5- انجیل لوقا، باب بیست و سوم، شماره 1-3.
 - 6- انجیل یوحنا، باب اول، شماره 17.
 - 7- انجیل یوحنا، باب یازدهم، شماره: 25-27.

«زن بدو (به عیسی) گفت: و می دانم که مسیح یعنی کریستس می آید پس هنگامی که او آید از هر چیز بما خبر خواهد داد، عیسی بدو گفت: من که با تو سخن می گویم همانم».¹

آنچه از انجیل های چهارگانه گزارش نمودیم به عنوان نمونه آورده شد و موضوع مسیح بودن عیسی^۱ بدان موارد محدود نیست، با وجود این شگفت بنظر می رسد که آقای شفا گمان می کند این مسئله در اناجیل جز یک بار - آن هم با اشاره - نیامده است و ریشه و اساسی ندارد!

باز، شفا می نویسد:

«اصطلاح معروف پسر انسان برای عیسی تنها در یک مورد و در یکی از انجیل ها بکار رفته است».²

این ادعا نیز همچون ادعای گذشته، از سطحی نگری و شتاب زدگی نویسنده در بررسی متون دینی حکایت می کند.

تعبیر «پسر انسان» پیش از انجیل، در کتاب حزقیال نبی آمده و بارها خداوند او را با چنین عنوانی خوانده است، مثلاً می گوید: «ای پسر انسان! پسران قوم خود را خطاب کرده به ایشان بگو...».³

«ای پسر انسان! جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید...».⁴

همین تعبیر برای عیسی^۱ مکرر در انجیل ها دیده می شود چنانکه در انجیل متی می خوانیم: «پسر انسان نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند».⁵

«در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می آید»!⁶

1- انجیل یوحنا، باب چهارم، شماره: 25-26.

2- تولدی دیگر، ص 202.

3- کتاب حزقیال نبی، باب سی و سوم، شماره: 2.

4- کتاب حزقیال نبی، باب سی و سوم شماره: 14.

5- انجیل متی، باب بیستم، شماره: 28.

6- انجیل متی، باب بیست و چهارم، شماره: 44.

«وای بر آن کسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود»!¹

و در انجیل لوقا آمده است:

«خوشا به حال شما وقتی که مردم بخاطر پسر

انسان از شما نفرت گیرند».²

«هر که سخنی بر خلاف پسر انسان گوید آمرزیده

شود اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد».³

«پس در هر وقت دعا کرده بیدار باشید تا

شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به

وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر

انسان بایستید».⁴

و در انجیل یوحنا می خوانیم: «عیسی بدیشان

گفت وقتی پسر انسان را بلند ک ردید آن وقت

خواهید دانست...».⁵

«عیسی گفت: الآن پسر انسان جلال یافت...».⁶

موارد دیگری نیز در انجیل‌ها آمده که همه را

نیاوردیم و بذکر آنچه رفت بسنده می‌نماییم.

همچنین شفا در صدد، انکار معجزات عیسی و بر

آمده و در این باره می نویسد: «از بزرگترین

معجزه عیسی یعنی زنده کردن مرده... که در

قرآن از آن یاد شده (مائده: 110) تنها در یک

انجیل (یوحنا 38-44) سخن رفته و سه انجیل دیگر

اصولاً چنین معجزه‌ای را مطرح نکرده‌اند»!⁷

باید گفت باز هم آقای شفا، تیری به تاریکی

پرتاب نموده! و بدون بررسی انجیل‌ها، سخنی به

گزاف گفته است؛ زیرا علاوه بر انجیل یوحنا در

انجیل‌های متی و مرقس و لوقا نیز از معجزه

1- انجیل متی، باب بیست و ششم، شماره: 24.

2- انجیل لوقا، باب ششم، شماره: 22.

3- انجیل لوقا، باب دوازدهم، شماره: 10.

4- انجیل لوقا، باب بیست و یکم، شماره: 36.

5- انجیل یوحنا، باب هشتم، شماره: 28.

6- انجیل یوحنا، باب سیزدهم، شماره: 31.

7- تولدی دیگر، ص 202.

مذبور یاد شده است و انجیل‌ها همانند قرآن کریم بارها آن را حکایت کرده‌اند.

در انجیل متی باب نهم چنین می‌خوانیم: «او (عیسی) هنوز این سخنان را بدیشان می‌گفت که ناگاه رئیسی آمده و او را پرستش نموده گفت: اکنون دختر من مرده است لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد... اما چون آن گروه بیرون شدند داخل شده دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت».¹

انجیل مرقس در باب پنجم نیز همین ماجرا را گزارش نموده و در پایان آن آورده است: «پس دست دختر را گرفته به وی گفت طلیتا قومی که معنی آن این است که ای دختر تو را می‌گویم برخیز! در ساعت دختر برخاسته خرامید؛ زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجب شدند».²

انجیل لوقا در باب هشتم نیز همین روی داد را گزارش نموده و در پایان آن، می‌نویسد: «پس او (عیسی) همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: ای دختر برخیز! و روح او برگشت و فوراً برخاست».³

همچنین در انجیل لوقا باب هفتم از ماجرای دیگری سخن رفته که همین مقصود را می‌رساند، چنانکه می‌نویسد: «چون (عیسی) نزدیک به دروازه شهر رسید ناگاه میّتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر با وی می‌آمدند چون عیسی او (بیوه زن) را دید دلش براو سوخت و به وی گفت گریان مباش و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند، پس گفت: ای جوان! تو را می‌گویم برخیز! در ساعت، آن مرده راست نشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد پس خوف همه را فرا

1- انجیل متی، باب نهم، شماره: 18-25.

2- انجیل مرقس، باب پنجم، 41-42.

3- انجیل لوقا، باب هشتم، شماره: 54-55.

گرفته تمجیدکنان می گفتند که پیغمبر بزرگی در
 میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد
 نموده است».¹

آیا جای ملامت نیست که نویسنده ای بدن پژو هش
 کافی درباره ادیان رسمی، کتابی بنگارد و
 ادعاهایی را به میان آورد که بی پایه و واهی
 باشد؟!

آیا مایه شرمندگی نیست که نسبت های دروغین به
 کتابهایی داده شود که میلیون ها تن شب و روز
 آن ها را می خوانند و از آن دروغ ها آگاه
 می شوند؟!

و بالاخره آیا جای تأسف نیست که نسل سازنده
 فردا، بخواهند ناشناخته های مذهبی خود را از
 خلال چنین نوشته هایی بدست آورند؟ هر چند که ما
 اطمینان داریم به قول حافظ شیراز:

قلندران حقیقت به قباى اطلس آن کس که از
 نیم جو نخرند هنر خالی است !

«کتابهای توحیدی»

در فصل «کتابهای توحیدی» آقای شفا به نقد تورات و انجیل و قرآن می‌پردازد. وی سخن را از تحریف تورات و بی‌اعتبار بودن آن آغاز می‌نماید، ولی گویی از همان اوایل بحث، با مسلمانان سر جنگ دارد چرا که می‌نویسد: «بسیاری از علما و فقهای مسلمان اصولاً تورات را از نزدیک نمی‌شناخته‌اند و امروز هم نمی‌شناسند».¹ کسانی که با فرهنگ اسلامی به درستی آشنایی دارند بخوبی می‌دانند که قرآن مجید در آیات فراوانی از تورات سخن گفته است و گاهی احکام حقوقی آن را خاطر نشان می‌سازد و حتی به علمای یهود می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

[آل عمران: 93].

«تورات را بی‌اورید و بخوانید اگر راست

گویید»!

مسلمانان هم از آغاز اسلام گاهی از «احبار یهود» پرسش‌هایی می‌نمودند و از همان جا «روایات اسرائیلی» در میان جوامع حدیث راه یافت. البته دانشمندان مسلمان از تحریف تورات خبر داشتند و دیگران را از اعتماد به «اسرائیلیات» باز می‌داشتند چنانکه در «صحیح بخاری» از عبدالله بن عباس (پسر عم پیامبر p) گزارش شده است که به دیگران می‌گفت: «كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَكِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ

1- تولدی دیگر، ص 188.

رسول الله ﷺ أحدث تَقْرؤونه محضاً لم يَحِب، وقد حدّثكم أن أهل الكتاب بدّلوا كتاب الله وغيّوه»¹

.....¹

یعنی: «چگونه از اهل کتاب درباره چیزی سؤال می‌کنید با آنکه کتاب خودتان که بر رسول خدا نازل شده، تازه تر است و شما آن را که ناب و خالص است و چیزی بر آن افزوده نشده، می‌خوانید و به شما خبر داده که اهل کتاب، به تبدیل و دگرگون ساختن کتاب خدا دست زده‌اند!»

در جریان مناظرات کلامی که میان مسلمانان و دیگر مذاهب پیش می‌آمد نیز دیده می‌شد که بزرگان اسلام گاهی سخنانی را از تورات به گواهی می‌آوردند و این خود، نشانی از آگاهی آنان نسبت به تورات شمرده می‌شد چنانکه امام علی بن موسی^۵ در مجلس مأمون الرشید (خلیفه عباسی) با چنین روشی در برابر احبار یهود، حجت می‌آورد.²

بعلاوه دانشمندان اسلامی از روزگار گذشته در ردّ و نقض آراء یهود و نصاری کتاب های فراوانی نگاشته اند و این کار ممکن نبود مگر آنکه از کتابها و آثار ایشان با خبر باشند، چنانکه کتاب «الرّد علی ابن النغریلة اليهودی» اثر ابن حزم (چاپ قاهره 1380 ه.ق.) مشهور است و ما می‌بینیم که وی در آنجا به تناقضات و خطاهایی که در تورات کنونی دیده می‌شود، می‌پردازد و همچنین کتاب «الجواب الصّحیح لمن بدّل دین المسيح» اثر ابن تیمیه³ (چاپ مطابع المجد) از

1- صحیح البخاری، الجزء التاسع، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنّة، ص 136، چاپ مصر.

2- در این باره به کتاب «عیون أخبار الرضا» اثر محمد بن علی بن بابویه قمی نگاه کنید.

3- شیخ الإسلام احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حرانی دمشقی، در سال: 661 هجری تولد یافته و در 26 ذوالقعدة سال: 728 هجری در زندان وفات نمود. ایشان یکی از بزرگترین رجال فکر اسلام ی است که در میدان های مختلف مبارزه نموده و کتابها و شاگردان زیادی به امت اسلامی تقدیم نموده است. [مصحح].

آگاهی گسترده‌ی وی نسبت به تورات و انجیل حکایت می‌کند. در روزگار ما که کتاب مقدس به عربی و فارسی و انگلیسی و ... بر گردانده شده است کمتر دانشمندی از علمای اسلام را می‌توان یافت که از محتوای آن کتاب بی‌خبر باشد و برخی از علماء به فرا گرفتن زبان عربی همت گماشتند تا کتاب مزبور را در زبان اصلی بخوانند. بنابراین، ادعای آنکه بسیاری از علمای مسلمان، تورات یهود را «امروز هم نمی‌شناسند!» جز اظهار فضل! مفهومی ندارد. آقای شفا هر چند به ترجمه تورات نگاه کرده ولی آن را سرسری و بدون دقت خوانده است چنانکه خطاهای فراوان وی درباره تورات بر این امر گواهی می‌دهند! نویسنده «تولدی دیگر» در اثبات بی اعتبار بودن کتاب مقدس (یا کتب عهد عتیق) از قول فیلسوف هلندی، اسپینوزا (و به تأیید و تصدیق وی) می‌نویسد: «هیچ یک از کتاب‌های عهد عتیق توسط موسی و دیگر پیغمبرانی که مؤلف این کتابها شناخته شده اند نوشته نشده اند بلکه بعدها توسط کاهنان دیگری بنام آنها نوشته شده اند».¹

ما در اینکه کتاب‌های عهد عتیق در معرض دست‌خوردگی قرار گرفته‌اند چنانکه گذشت، مخالفی نداریم. ولی اولاً از نقیض گویی جناب شفا در شگفت هستیم که در یک جا تورات و دیگر کتاب‌های عهد عتیق را به کاهنان یهود نسبت می‌دهد و در جای دیگر با مسلمانان به ستیزه بر می‌خیزد و می‌نویسد: «منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که متن بعدی تورات، توسط گروهی از کاهنان خود معبد سلیمان بصورتی باز نویسی شده باشد»!² ثانیاً از دیدگاه ما، هر چند کتب یهودیان دچار تحریف شده است ولی چون نیست که از آئین

1- تولدی دیگر، ص 189.

2- تولدی دیگر، پاورقی صفحه 115.

موسی و آثار پیامبران بنی اسرائیل هیچ حقیقتی باقی نمانده باشد! بسیار دشوار می‌نماید که کس یا کسانی بتوانند فرهنگ دینی قومی را بکلی دگرگون سازند، به گونه ای که هیچ چیز از آن بر جای نماند و همه مردم را - از خرد و کلان و دانا و نادان - فریب دهند! این پندار کسانی است (همچون آقای شفا) که می‌خواهند وجود تاریخی موسی و تعالیم او را از اساس و بنیان انکار کنند! ما مسمانان، به پیروی از قرآن مجید، راه میانه را در این باره پیش گرفته ایم و نه داستان‌ها و اسطوره‌های خرافاتی یهود را می‌پذیریم و آن‌ها را وحی خداوندی می‌شمیریم و نه شخصیت و رسالت تاریخی موسی و آموزش‌های توحیدی و قوانینی خردمندانه وی را که در تورات آمده، همه را ساخته و پرداخته کاهنان یهودی می‌پنداریم. ما عقیده داریم که به قول امام علی: «لا تری الجاهل إلا مفیطاً أو مفراطاً»¹! «نادان را نمی‌بینی مگر آنکه یا زیاده روی می‌کند و یا به کاستی روی می‌آورد!»

پس از بحث درباره تورات، آقای شفا به انجیل می‌پردازد و در زمینه انجیل‌های چهارگانه چنین می‌نویسد: «با آنکه کلیسای کاتولیک میان همه انجیل‌های متعدد و مختلف چهار انجیل متی، لوقا، مرقس، یوحنا را به رسمیت شناخته است، میان خود این انجیل‌ها نیز نه تنها هماهنگی کامل وجود ندارد بلکه حتی ضد و نقیض‌ها و خلافگویی‌های چنان آشکاری وجود دارد که غالباً همه آن‌ها را در برابر سؤال قرار می‌دهد»².

آنگاه نویسندة «تولدی دیگر» می‌کوشد تا نمونه‌ای از این خلافگویی‌ها را به نمایش گذارد و سرانجام بدین نتیجه می‌رسد که: «همچنانکه نوح و

1- نهج البلاغة، کلمات قصار، شماره: 70 (چاپ لبنان).

2- تولدی دیگر، ص 199.

ابراهیم و یعقوب و یوسف و به احتمال بسیار، موسی شخصیت‌هایی اسطوره‌ای بیش نیستند که از جانب کاهنان نویسنده تورات با هدف‌های معین ساخته و پرداخته شده‌اند، عیسی نیز شخصیت اسطوره‌ای دیگری است»¹!

قرن‌ها پیش از آنکه شفا از ناسازگاری متن انجیل‌ها با یکدیگر سخن به میان آورد، دانشمندان اسلامی به ناهماهنگی‌های مزبور توجه کرده بودند و در آثار خود، آن‌ها را نشان داده‌اند، چنانکه خود آقای شفا بدین امر اذعان دارد و در این باره می‌نویسد: «تناقضات انجیل از طرف بسیاری از نویسندگان جهان اسلامی نیز مورد تذکر و بررسی قرار گرفته است که از جمله آن‌ها می‌توان از رساله تخیل مَن حَرَفَ الإنجیل ابوالبقاء جعفری، نام برد که متن تلخیص شده‌ای از آن بنام الرّد علی النصاری در لایدن هلند به چاپ رسیده است»².

با این همه هیچ یک از دانشمندان اسلامی بدین نتیجه نرسیده‌اند که عیسی مسیح وجود نداشته و شخصیتی افسانه‌ای و پنداری شمرده می‌شود! زیرا در طول تاریخ همچنانکه از مسیح سخنان ناهماهنگی گزارش کرده‌اند از قول افراد نامدار دیگر نیز بارها نقل قول‌های ناهمگونی آورده‌اند، اما هیچ خردمندی به استناد آن اقوال متفاوت، وجود تاریخی ایشان را انکار ننموده است. به عنوان مثال، یکی از مشاهیر تاریخ مسیحیت پائولوس (پولس مقدس) است که آقای شفا در کتابش بارها از او یاد می‌کند و در شخصیت تاریخی وی کمترین تردیدی نشان نمی‌دهد. در صورتی که از این مرد، روایات ناسازگاری رسیده است از همین رو، برخی از پژوهشگران، وی را قدیسی بزرگ در جهان مسیحی می‌دانند و بعضی از

1- تولّدی دیگر، ص 205.

2- تولّدی دیگر، ص 273.

محققان، او را بدعت گذاری ویرانگر در تاریخ مسیحیت می‌شمردند (اما هیچ کس وجود پائولوس را انکار نمی‌کند) حتی خود نویسندۀ «تولدی دیگر» درباره این مرد، تعبیرهای ناسازگاری می‌آورد! زیرا در یک جا می‌نویسد: «پائولوس نیز که در رساله‌های خود در عهد جدید، فرضیۀ الوهیت عیسی را مطرح کرد...»¹

و در جای دیگر می‌گوید:
 «پائولوس نیز در صد این بر نیامده بود که از مسیح یک خدا بسازد بلکه او را فقط یک فرستادۀ خدا معرفی می‌کرد»!²
 باز در جای دیگر از قول پائولوس می‌آورد:
 «اگر چه او (مسیح) از ازل مقام الوهیت داشت...»!³

اینک باید پرسید: چه دلیلی دارد آقای شفا وجود تاریخی پائولوس را می‌پذیرد ولی با عیسی مسیح مخالفت می‌ورزد؟! اگر گفته شود: از پائولوس نامه‌هایی در کتاب مقدس گزارش شده که به سوی اقوام گوناگون فرستاده است و این نامه‌ها می‌توانند دلیلی بر وجود تاریخی او به شمار آیند! پاسخ آن است که: پائولوس در خلال آن نامه‌ها، از وجود مسیح خبر داده و مردم را به کیش وی فرا خوانده است، با توجه به این که پائولوس خود را هم عصر عیسی می‌شمرد چگونگی می‌توان وجود تاریخی او را پذیرفت ولی شخصیت عیسی مسیح را انکار نمود؟ آیا این رویه از انصاف در برابر دیانت و تاریخ خبر می‌دهد یا از لجاجت و دشمنی حکایت می‌کند؟! آقای شفا دوباره می‌نویسد: «در مورد عیسی نیز هیچ مدرک تاریخی

1- تولدی دیگر، ص 203.

2- تولدی دیگر، ص 205.

3- تولدی دیگر، ص 270.

یا باستان‌شناسی که حاکی از وجود واقعی چنین کسی باشد، وجود ندارد»!¹

باید گفت: گذشته از شهادت انجیل‌های چهارگانه و اناجیلی که خود شفا از آنها نام می‌برد² و صرف نظر از نامه‌های پائولوس، اسناد تاریخی دیگری از زندگانی مسیح³ نیز در دست است که «میلر» در کتاب «تاریخ کلیسای قدیم» از آنها یاد می‌کند.³ یکی از آنها نامه ای است که فیلسوفی بنام مارا Mara در حدود سال 74 میلادی به پسرش سراپیان Serapion نگاشته و از عیسی مسیح⁴ سخن به میان می‌آورد و او را «پادشاه خردمند یهودیان» می‌خواند و دیگر شهادتی است که تاسیتس Tacitus (55-120 م) تاریخ نویس رومی می‌دهد و از مجازات مسیح⁵ بوسیله پیلطس (پلات) سخن می‌گوید و دیگر نامه تاریخی پلین Pliny یکی از فرمانروایان قدیمی در امپراتوری روم (در حدود 61-130 م) است که از سرود مسیحیان درباره عیسی⁶ حکایت می‌نماید. علاوه بر اینها نامه تاریخی جالبی وجود دارد که نویسنده هلندی، هاندریک وان لون Van Loon Hendrik در کتاب «تاریخ بشر» آن را از افسری به نام گلا دیوس انزا Gladius Ensa (سروان دسته هفتم پیاده نظام در ارتش روم) می‌آورد که در زمان پائولوس از سوی عم وی خود مأمور می‌شود تا چون به ژرزالم (بیت المقدس) سفر نمود، درباره عیسی⁷ تحقیق کند. افسر مزبور

1- تولدی دیگر، ص 206.

2- چنانکه می‌نویسد: «انجیل‌های تألیف شده در سال‌های بعد از مرگ عیسی منحصر به همین چهار انجیل نامبرده نیستند بلکه انجیل‌های متعدد دیگری نیز بنام انجیل ناصریان، انجیل عبریان، انجیل بردیسان، انجیل مرقیون، انجیل برنابه (برنابا) و انجیل توماس نوشته شده‌اند» (تولدی دیگر، ص 198-199).

3- به تاریخ کلیسای قدیم، اثر میلر، ترجمه علی نخستین و عباس آرین‌پور، ص 34-35 نگاه کنید.

با یوسف نامی که از معاصران و پیروان عیسی بوده است ملاقات می‌کند و شرحی از قیام عیسی و بخشی از تعالیم توحیدی وی را از زبان یوسف برای عمویش می‌نویسد. مناسب می‌دانیم متن آن نامه تاریخی را از کتاب «تاریخ بشر» در اینجا بیاویم. افسر مزبور به عموی خود چنین می‌نویسد¹:

«عموی عزیز من!»

نامه شما را دریافت داشتم و دستورهای شما را عمل بستم. دو هفته پیش گروهان ما به بیت المقدس اعزام گردیده بود. در قرن گذشته انقلابت متعددی در این شهر رخ داده و از ابنیه آن کمی سالم مانده است ما در آن شهر یک ماه توقف نموده و فردا راه خودمان را بسوی پترا Petra که در میان بعضی قبائل عرب آن هیجان‌هایی دیده می‌شود، ادامه خواهیم داد. من عصر خودم را صرف تحقیقاتی خواهم کرد تا بتوانم به سؤالات شما جواب دهم. ولی در هر صورت خواهشمندم منتظر گزارش مفصلی نباشید. با چند نفر از مردمان پیر در شهر گفتگو کرده ام ولی نتوانسته‌اند اطلاعات صریحی به من بدهند. این روزهای اخیر یک نفر طووف به اردوی ما آمد، پس از خریدن چند زیتون از او سؤال کردم آیا از مسیح معروفی که در جوانی کشته شده اطلاعی دارد؟ وی در جواب گفت که کاملاً او را بخاطر می‌آورد زیرا پدرش او را به گولگوتا (تپه نزدیک شهر) برده بود تا در اعدام آن شخص حاضر شده و سرنوشت دشمنان ملت یهود را نشان بدهد. سپس آدرس شخصی بنام یوسف را که دوست به اصطلاح مسیح موعود، بوده به من داد و اضافه نمود که اگر بخواهم اطلاعات صحیحی داشته باشم بهتر است پیش او رفته و با وی مذاکره کنم.

1- به کتاب «تاریخ بشر» اثر هاندریک وان لون، ترجمه عی اکبر بامداد، ص 80 نگاه کنید.

امروز صبح پیش یوسف که مرد سالمندی است بودم. او در یکی از دریاچه های این ناحیه به صید ماهی می‌پرداخته، حافظه او خیلی قوی است و صحبت مفصلی از دوره اغ تشاشات که پیش از تولد من بوده است کرد. در آن زمان تیبر Tibere امپراتور بزرگ و با اقتدار ما، در رم حکومت می‌کرد و افسری بنام پونس پیلات Ponc Pilate حاکم ژده و ساماری بود. یوسف، پیلات را خوب نمی شناخت. بنظر می‌آید که وی حاکم درستکاری بوده است. در سال 783 یا 784 (یوسف، درست بخاطر نمی آورد) پیلات به ژرزالم (بیت المقدس) فرا خوانده شد تا شورش کوچکی را بخواباند. مرد جوانی فرزند یک نفر نجار از اهالی نازارت¹ Nazareth متهم بود که عصیانی علیه حکومت برپا کرده بوده است. عجب اینست که سازمان اطلاعات ما که معمولاً خوب در جریان امور است حرفی در این باب نشنیده بود و وقتی که مأمورین اطلاعات ما تحقیقات خود را انجام دادند، گزارش دادند که نجار مزبور، مرد بسیار خوبی است و هیچ علتی برای متهم کردن او وجود ندارد. ولی به گفته یوسف، کشیشان مذهب یهود به مناسبت وجهه ای که عیسی در میان طبقات بی‌چیز ملت یهود بدست آورده بود، علیه او سخت عصیانی بودند.

آنها به پیلات گفته بودند که عیسی در ملأعام اظهار داشته که: یک نفر یونانی، یک نفر رومی، حتی یک نفر فلسطینی که شرافتمندانه و عادلانه رفتار و زندگی می‌نماید همانند یک نفر یهودی که شب و روز خود را به مطالعه احکام قدیم می‌پردازد، ارزش و استحقاق دارد! گویا پیلات از گفته ها و دلائل آنها زیاد متأثر نگردیده ولی وقتی که مردم در اطراف معبد، اجتماع (نموده اند) و عیسی و طرفداران او را تهدید به

1- همان شهر «ناصره» که مسیح^ص بدان منسوب است و او را عیسای ناصری می‌گفتند.

قتل کرده اند، پیلات برای نجات جان عیسی اجباراً او را به زندان فرستاده است. پونس پیلات اصولاً از علت هیجان مردم سر در نمی آورد. هنگامی که از کشیشان یهود درخواست نمود که ایرادات خودشان را شرح بدهند آن‌ها فقط نعره کشیده و می‌گفتند: مرتد، خائن، مرتد! بالاخره بنا به قول یوسف، پیلات، عیسی را احضار کرده و سؤالاتی از وی نموده است. عیسی جواب داده که مسائل و امور سیاسی، مورد عنایت و علاقه او نیست، منظور او نجات حیات معنوی مردم است. او می‌خواهد که: همه مردم، اطرافیان خودشان را مانند برادر خود دوست بدارند و خدای یگانه ای که پدر تمام موجودات است پرستش نمایند.

پیلات که گویا از فلسفه راقیون و فلاسفه دیگر یونان اطلاع داشته، چیز گمراه کننده ای در گفته های عیسی پیدا نمی نماید و گویا اعدام او را به تأخیر انداخته ولی ملت یهود که به دست کشیش ها تحریک می شد عصبانی و خشمگین می گردد. کشیش ها گزارش هایی به مقامات سزار ارسال داشته و اظهار می دارند که پیلات گمراه تبلیغات عیسی گردیده است و احضار او را به عنوان دشمن امپراتور درخواست می نمایند. البته می دانید که حکام ما دستورهای شدیدی دارند که حتی امکان از ناراضی کردن اتباع خارجی ما خودداری نمایند. بالاخره برای جلوگیری از بروز یک جنگ داخلی، پیلات مجبور شد زندانی خود را فدا نماید. عیسی در حین مرگ متانت فوق العاده از خود نشان داده و تمام دشمنان خود را بخشیده است و در میان هیاهو و خنده های دشنام آمیز مردم، به دار آویخته شده است.¹ این است آنچه

1- درباره به دار آویخته شدن عیسی^ص البته یوسف، آنچه را که ظاهراً دیده گزارش نموده و دروغ هم نگفته است، ولی به روایت قرآن مجید و به اعتقاد برخی از فرق

در میان آنها وجود دارد و قاعده درست آن است که پیام مسیح \mathcal{U} را در آنچه گزارشگران اتفاق دارند، جستجو کنیم و به اصطلاح، روایات «اجتماعی» را ملاک دستیابی به پیام های اصلی قرار دهیم.

قرآن مجید نیز برخی از احوال و آثاری را که به عیسی \mathcal{U} نسبت داده شده (چون: تثلیث، الوهیت مسیح، رهبانیت و ...) نفی می نماید و در عین حال پیام عیسی مسیح یا انجیل او را تصدیق می کند و به بازسازی تعالیم عیسی \mathcal{U} و بیان کژروی هایی که درباره وی رخ داده، می پردازد. چه خوب بود آقای شفا هم به پیروی از قرآن کریم، راه اصلاح و ارشاد را در پیش می گرفت نه آنکه بر پیامبر ارجمند مسیحیان جهان، بتازد و پیام اخلاقی و الهامی وی را از ریشه انکار کند. در فصل «کتابهای توحیدی» آقای شفا پس از انجیل، درباره قرآن به کنکاش روی می آورد ولی متأسفانه همچنان از تعصب و غرض ورزی دست بر نمی دارد!

و نشان می دهد که آگاهی او از کتاب مسلمانان تا چه اندازه ناقص و مغلوط است! نخستین مسئله ای که در قرآن شناسی اهمیت دارد، اصالت قرآن کریم و دست ن خوردگی آن است که از صدر اسلام به گونه ای «متواتر» به ما رسیده یعنی در هر دوران، صدها «حافظ» نگاهبان قرآن بوده اند و مسلمانان، روز و شب آن را تلاوت می کردند و هیچ کتابی در جهان تا این اندازه مورد توجه نبوده و نیست.

آقای شفا در آغاز بحث از قرآن، به همین موضوع می پردازد و شبهاتی را در این باره به میان می آورد. ما در اینجا تاریخچه ای از گردآوری قرآن و انتشار آن را یاد می کنیم تا جایگاه شبهات نویسنده در آن جریان شناخته شود و سپس به پاسخ می پردازیم. تاریخ گواه است که

پیامبر بزرگ اسلام p هیچ گاه بدست خود آیات قرآنی را نمی‌نوشت بلکه برخی از یارانش «وحي» او را ثبت می‌نمودند که از میان آنها : علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و ابی بن کعب و زید بن ثابت¹ را شایسته است نام برد . آن نوشته‌ها نزد پیامبر اکرم p نگهداری می‌شد . ضمناً مسلمانان نیز در طول بیست و سه سال از رو زگار نبوی، هر کدام بخشهایی از قرآن را در حافظه داشتند و در نمازهای شبانه روزی و به هنگام تبلیغ و دعوت، آنها را بازخوانی می‌نمودند . بنابراین، زمانی که پیامبر خدا p از جهان مادی رخت بست، علاوه بر اسناد کتبی، هزاران سند زنده و گویا برای قرآن باقی نهاد . و این حقیقتی است که نویسندگان «تولدی دیگر» نیز از اعتراف بدان خودداری نورزیده و می‌نویسد : «قرآن در زمان وفات محمد p، مجموعه پراکنده‌ای از آیات بود که توسط عده‌ای از صحابه محمد ضبط یا توسط عده‌ای دیگر از آنها از بر شده بود».²

پس از وفات پیامبر خدا p، خلیفه اول مسلمین (ابوبکر صدیق س) از بیم زوال حافظان قرآن، به زید بن ثابت که نویسنده وحی و مورد اعتماد پیامبر بود دستور داد تا سوره‌های قرآن را در مجموعه‌ای گرد آورد و او با بهره‌گیری از «اسناد نوشتاری» و «حافظه مسلمانان» نسخه‌ای کامل ترتیب داد که آن را «مصحف» خواندند. چنانکه زید گفت : «فتبعت القرآن أجمعه من العسب واللخاف و صدور الرجال».³

1- حافظ ابن کثیر رحمه الله اسامی بیست و سه شخص از صحابه‌ی جان‌نثار آن حضرت را در ضمن کاتبین ذکر می‌کند، و از آن جمله نام : ابوبکر صدیق ، عمر فاروق، زبیر بن عوام، خالد بن ولید و امیر معاویه بن ابوسفیان را نیز می‌آورد. [مصحح].

2- تولدی دیگر، ص 208.

3- صحیح البخاری، ج 6، ص 226، چاپ مصر.

یعنی : «قرآن را پیگیری کردم و آن را از شاخه های درخت خرما و سنگ های سپید و سینه های مردان گرد آوردم». در حقیقت زید با این کار، امت اسلامی را در همیاری بر جمع قرآن شریک ساخت و نسخه ای جامع با نظارت مسلمانان فراهم آورد. پس از گذشت چندی، در روزگار خلیفه سوم (عثمان ذی النورین س)، یکی از یاران پیامبر p بنام حذیفه بن یمان در بازگشت از آذربایجان، خبر آورد که میان مسلمانان در خواندن برخی از آیات قرآن اختلاف افتاده است! و باید این کار را چاره نمود. پس به دستور خلیفه، هیئتی به سرپرستی زید بن ثابت مأمور شدند تا از همان مصحف پیشین نسخه برداری کنند و آن‌ها را به دیار مسلمانان فرستند. هیئت مزبور در زمانی که هنوز بزرگانی از صحابه حیات داشتند و حافظان قرآن شهر مدینه را پر کرده بودند، بدین مهم پرداختند و یکی از نسخه ها را در مدینه نگاه داشتند و بقیه را به چند شهر از شهرهای مسلمانان ارسال نمودند و به همراه هر نسخه، قاری توانایی را روانه کردند تا مشکل قرائت پیش نیاید چنانکه زید بن ثابت، خود برای مردم مدینه قرائت می نمود و عبدالله بن سائب مأمور قرائت بر مردم مکه شد و مغیره بن ابی شهاب برای قرائت به شام رفت و ابو عبدالرحمن سلمی عزم کوفه کرد و عامر بن عبدالقیس به همراه مصحف بصری به دستور خلیفه رهسپار آنجا شد...¹ آنگاه چون خبر یافتند که برخی از مسلمانان به حافظه خود اعتماد نموده و آیات مغلوط را بر

1- در این باره مدارک فراوانی موجود است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: صحیح بخاری، ج 6، ص 226، چاپ مصر و نیز: تفسیر طبری، ج 1، ص 26 چاپ مصر و نیز تاریخ ابن خلدون، ج 10، ص 1020 چاپ لبنان و نیز: الفهرست، اثر محمد بن اسحق ندیم، ص 42-43 چاپ قاهره و نیز: الإیتقان فی علوم القرآن، اثر سیوطی، ج 1، ص 57 به بعد، چاپ قاهره و ...

اوراقی نگاشته به دستور خلیفه اوراق مزبور را از دور دست طلبیدند و با آب شستند و به روایتی، در آتش افکندند.

پس از خلیفه سوّم، هنگامی که علی بن ابی طالب ^۵ بر مقام خلافت دست یافت، خدمات خلیفه پیشین را درباره قرآن تحسین نمود و گفت: «لو كنت الوالي وقت عثمان لفعلت في المصاحف مثل الذي فعل عثمان»¹. یعنی: «اگر من در روزگار عثمان زمامدار بودم، همان کاری را که ایشان کرد، درباره مصحفها می‌نمودم».

از آن پس، در پهنه روزگار بتدریج هزاران نسخه از روی نسخه های اصلی تهیه شد و هزاران حافظ در هر دوره، قرآن را نگاهبانی کردند تا این باز پسین وحی خداوندی، بی هیچ دست خوردگی به ما رسید، چنان که در خود قرآن هم پیش بینی شده و وعده حفظ آن آمده است و می‌فرماید:

﴿وَنُفِثُ فِيهَا الرُّوحَ الْقُدُسَ مِنْ رَبِّكَ فَانْشُرُ الْمُنَادِيَ﴾

﴿وَنُفِثُ فِيهَا الرُّوحَ الْقُدُسَ مِنْ رَبِّكَ فَانْشُرُ الْمُنَادِيَ﴾ [الحجر : 9].

«ما خود این یادنامه را فرو فرستادیم و ما نگاهبان آن هستیم».

به قول مولوی:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

من کتاب و معجزت را حافظم

کس نتاند بیش و کم کردن در او

تا قیامت باقیش داریم ما

2

1- المقدماتان فی علوم القرآن، به اهتمام آرتور جفری (خاورشناس انگلیسی)، ص 46، چاپ قاهره.

2- دفتر سوّم مثنوی مولوی.

اما نویسنده «تولدی دیگر» پس از آنکه درباره گردآوری قرآن سخنانی به میان می‌آورد، بدبینانه چنین می‌نویسد: «تقریباً همه محققانی که در این باره به بررسی پرداخته‌اند، بر این عقیده‌اند که عثمان و نزدیکان وی یعنی بنی امیه از این تدوین و تحمیل متن واحدی از قرآن تنها نظر دینی نداشته بلکه بیشتر تابع منظوره‌ای سیاسی بوده‌اند. ای. پ. پتروشفسکی¹ که در کتاب اسلام در ایران، خود همه این نظریات را مورد بررسی قرار داده، تأکید می‌کند که می‌توان با اطمینان گفت در جمع آوری قرآن، تغییراتی به سود بنی امیه در متن آن، داده شده و زید بن ثابت بخاطر رضایت عثمان و امویان، آیات معینی را از متن قرآن حذف کرده است»²

این پندار تهمت آمیز چون تار عنکبوت سست و بی‌اعتبار است؛ زیرا اگر چنان بود که پتروشفسکی ادعا می‌نماید. امام علی³ که پس از عثمان به خلافت رسید و به جنگ با امویان برخاست، آیاتی را که بر ضد بنی امیه نازل شده بود، آشکار می‌ساخت و طرفدارانش آن‌ها را در مصحف‌ها ثبت می‌کردند و این بهترین شیوه برای رسوا ساختن امویان و به ویژه معاویه در جهان اسلام بود.

اما علی⁴ هیچگاه به چنین کاری دست نزد بلکه عمل عثمان را درباره قرآن کریم به صراحت تأیید نمود. بعلاوه آیاتی که به سود بنی امیه در قرآن آمده است، کدامند؟! و چرا در سراسر قرآن نام و نشانی از امویان یا ستایشی از ایشان دیده نمی‌شود؟! پتروشفسکی، پیش از آنکه یک پژوهشگر بی‌طرف باشد، یک کمونیست متعصب است! او درصدد بر نیامده تا اهمیت و احتیاط عظیم قرآن را در میان بزرگان صحابه در یابد و بفهمد که با وجود

1- متولد 22 ژوئن سال 1898 در شهر کیف (جمهوری

اکراین) و هلاک شده‌ی سال: 1977. [مصحح].

2- تولدی دیگر، ص 209.

چنان ارج و حرمتی، ممکن نبود دولت وقت - به فرض آنکه بخواهد - بتواند قرآن را تحریف نماید و به سود گروهی، دگرگون سازد. نیت پتروشفسکی آن بوده است که قرآن کریم را نزد مسلمانان بی اعتبار جلوه دهد و از این راه، در ناتوان ساختن ایمان آنها گامی بردارد (همان نیت کینه جویانه ای که در شجاع الدین شفا می توان یافت «تشابهت قلوبهم»!).

آری این، امام علی (ع) بود که در دوران خلافت خود می گفت: «علي معشر الناس! اتقوا الله وإياكم والغلو في عثمان وقولكم حراق المصاحف! فوالله ما حرقها إلا عن ملأ منّا أصحاب رسول الله (ص)».¹

یعنی: «ای گروه مردم! از خدا پروا داشته باشید و درباره عثمان گزافه گویی مکنید و از گفتن «سوزاندن مصاحف» درباره او پرهیزید سوگند به خدا که وی اوراق (مغلوط) را نسوزاند مگر در برابر گروهی از ما یاران پیامبر خدا (ص)». از سوی دیگر، زید بن ثابت که آماج تهمت و افترای پتروشفسکی و شفا قرار گرفته است، از یاران موثق پیامبر (ص) و مورد اعتماد علی (ع) به شمار می آمد. از ابو عبد الرحمن سلمی که شاگرد امام علی (ع) بود گزارش نموده اند که گفت: «فمضيت إلى زید (بن ثابت) فقرأت عليه فكنت ألقى علي بن أبي طالب (ع) فأسأله فيخبرني ويقول لي: عليك بزید بن ثابت. فأقمت على زید ثلاث عشرة سنة أقرأ عليها فيها القرآن فعرفت بذلك فضيلة زید في ضبط القرآن».²

«من به نزد زید بن ثابت می رفتم و قرائت قرآن را از او فرا می گرفتم و با علی بن ابی طالب (ع) نیز ملاقات می کردم و اموری را از او می پرسیدم و

1- مناهل العرفان فی علوم القرآن، اثر زرق انی، ج 1، ص 255، چاپ مصر و نیز: المقدماتان فی علوم القرآن، ص 46.

2- المقدماتان فی علوم القرآن، ص 25.

مرا آگاه می‌ساخت و به من می‌گفت: بر تو باد که به سوی زید بن ثابت روی! (همنشینی با او را بر خود لازم بگیر) من نیز مدت سیزده سال قرآن را نزد زید قرائت کردم و از این راه فضیلت او را در ضبط قرآن شناختم».

شفا دوباره می‌نویسد: «عبدالله بن مسعود یکی از نزدیکان محمد و از حافظان سرشناس متن قرآن که خود متن دیگری از قرآن را تدوین کرده بود آشکارا سوره های 113-114 قرآن را غیر اصیل می‌دانست»¹!

باید گفت: آن جناب از دور دستی بر آتش دارند! کسی که مصحف عبدالله بن مسعود را خوانده، گواهی داده است که مصحف وی با مصحف زید بن ثابت هیچ تفاوتی نداشته چنانکه محمد بن کعب قرظی گفته است: «رأيت مصاحف ثلاثة، مصحفاً في قراءة ابن مسعود ومصحفاً في قراءة أبي، ومصحفاً في قراءة زيد، فلم أجد في كل منها ما يخالف بعضها بعضاً».²

یعنی: «مصحف‌های سه گانه را دیدم. یکی مصحفی بود با قرائت عبدالله بن مسعود و دیگری با قرائت ابی بن کعب و سومی با قرائت زید بن ثابت، در هیچ یک از این مصاحف چیزی ندیدم که با دیگری مخالف باشد».

اگر در روایتی هم آمده است که در مصحف عبدالله بن مسعود، دو سوره کوتاه از آخر قرآن (سوره فلق و ناس) نوشته نشده بود، با چه دلیلی می‌توان گفت که ابن مسعود آن دو سوره را نپذیرفته است؟ آیا ننوشتن سوره ای از قرآن، دلیل بر مخالفت با آن شمرده می‌شود؟! هنگامی که در آثار آمده است پیامبر خدا ﷺ آن دو سوره را می‌خواند و دیگر صحابه نیز آن دو را در مصحف‌ها آورده بودند، چگونه می‌توان ادعا نمود که آن‌ها اصیل نیستند؟!

1- تولدی دیگر، ص 209-210.

2- المقدماتان، ص 47.

شگفت آن است که شفا بر ستیزه با قرآن مجید، به هر دستاویزی روی می‌آورد تا آنجا که به کار شخصی که مرتد شده¹ توسّل می‌جوید که خود پشیمان شده و به اسلام بازگشته است! ماجرا بنابر گزارش مورّخ و مفسّر مشهور، محمّد بن جریر طبری چنان است که می‌نویسد: «عبدالله بن سعد بن ابی سرح أسلم وکان یکتب للنبیّ ﷺ فکان إذا أملى علی: سَمِعَهَا عَلِیْهَا، کتب هو: عَلِیْهَا حَکَمَهَا. وإذا قال: عَلِیْهَا حَکَمَهَا، کتب: سَمِعَهَا عَلِیْهَا فَشکّ وکفر وقال: إن کان معّد یحییٰ إِلَیَّ، فقد أوحى إِلَیَّ. وإن کان الله یُنْزِلُهُ فقد أنزلت مثل ما أنزل الله! قال محمّد: سَمِعَهَا عَلِیْهَا، فقلت أنا: عَلِیْهَا حَکَمَهَا. فلحق بالمشرکین...»²

یعنی: «عبدالله پسر سعد بن ابی سرح اسلام آورد و آیات قرآن را برای پیامبر ﷺ می‌نوشت. چون پیامبر بر او: سمیعا علیما را (در پایان برخی از آیات) املاء می‌نمود، او بجای آن: علیما حکیم را می‌نوشت و چون: علیما حکیم می‌گفت، وی سمیعا علیما می‌نگاشت! آنگاه به شک افتاد³ گفت: اگر بر محمّد وحی می‌آید، بر من نیز وحی می‌شود و اگر خدا آیات را فرو می‌فرستد من نیز مانند آیات خدا نازل کرده‌ام! زیرا محمّد گفت: سمیعا علیما. من نیز گفتم: علیما حکیم! پس به مشرکان (مگه) پیوست...»!

البته این مرد در فتح مکه به حضور پیامبر ﷺ رسید و از جهالت خود بازگشت و به قول طبری در

1- قابل یادآوری است که اگرچه عبدالله بن سعد بن ابی سرح یکبار مرتد شد، اما او در فتح مکه دوباره مسلمان شده و با پیامبر ﷺ بیعت کرد و پس از آن اسلامش را نیکو ساخت و خدمات شایسته‌ای برای مسلمانان انجام داده و مناطق بسیاری را در قاره‌ی افریقا جزء قلمرو خلافت اسلامی نمود، و در زمان خلافت راشد و ابی‌بکر بوده است. [مصحح].

2- جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، اثر ابن جریر طبری، ذیل آیه 93 سوره انعام.

3- در اینجا عبارت داخل ممیزها جا افتاده است. و به کفر گرایید.

تاریخش، سرانجام پیامبر اکرم p از او درگذشت¹. اما آقای شفا دست ب ه دامن این مرد زده ! و می‌نویسد: «عبدالله بن اُبی سرح از نزدیکترین صحابه پیامبر و کاتب مخصوص وحی های او بود که پس از مدتی اصالت این وحی‌ها و کیفیت نزول آیات قرآنی را انکار کرد...»²!

و آقای شفا با توسل به این برهان آهنین ! (بدون آن که از توبه و عفو عبدالله بن اُبی سرح سخن به میان آورد) ! اصالت وحی و حقیقت قرآن را انکار می‌نماید!

از بحث «گردآوری مصحف قرآنی» که بگذریم، دیدگاه نقدآمیز شفا را درباره قرآن کریم می‌توان به چند بخش تقسیم کرد و برای هر کدام نمونه ای آورد.

بخش اول، سخنان طعن آمیزی است که از «غرض ورزی» او در ترجمه آیات مایه می گیرد ! مانند این که از قول قرآن مجید می نویسد : «چنانچه (زنان) دلپسندان نباشند در امر طلاق آن‌ها نگران مباشید (نساء : 19) !!»³

در اینجا آقای شفا به خواننده تلقین می کند که قرآن به آسانی با «طلاق» موافقت می‌نماید و از این راه، کانون خانواده را از هم می پاشد ! با آنکه اگر به اصل آیه شریفه در سورة نساء بنگریم، ملاحظه می کنیم که پیام قرآن برخلاف ترجمه ای است که شفا آورده و با کمال بی‌پروایی، مفهوم آیه را واژگونه نموده است! در آیه مزبور چنین می‌خوانیم :

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا مَعْشَرَ لَهُ فِيهَا إِلَّا مَا آتَىٰ الْقُرْآنُ﴾ [النساء : 19].

1- تاریخ الطبری، ج 3، ص 59، چاپ مصر.

2- تولدی دیگر، ص 210.

3- تولدی دیگر، ص 213.

«و با آنان (زنان) خوشرفتاری کنید و اگر دل‌پسندتان نباشند پس چه بسا چیزی را نمی‌پسندید و خداوند در آن خیر بسیار می‌نهد».

همانگونه که می‌بینیم در این آیه، کمترین اشاره‌ای به امر طلاق نرفته است، بلکه به خوشرفتاری با زنان و تحمل آن‌ها - در صورتی که ناپسند باشند - سفارش می‌کند و در حقیقت یکی از آیات افتخار آمیز مسلمانان شمرده می‌شود که در روزگار خشونت و بی‌مهری به زنان، قرآن مجید از «خیر بسیار» که در ایشان می‌توان یافت سخن می‌گوید و به شکیبایی با آن‌ها دستور می‌دهد. از این نمونه ترجمه‌های نادرست، در کتاب «تولّدی دیگر» - متأسفانه - فراوان یافت می‌شود و دشمنی نویسنده آن را با اسلام آشکار نشان می‌دهد. جای شرمندگی است که کسی (با پیشینه مسلمان) درباره مقدّس‌ترین متون دینی، این اندازه تحریف و جفاکاری روا دارد و هیچ پروا نداشته باشد که روزی پرده از خیانت وی برداشته شود!

بخش دوّم از سخنان طعن آمیز شفا درباره قرآن کریم را می‌توان نتیجه «خطای وی در فهم آیات قرآنی» دانست. مانند آنکه می‌نویسد: «در قرآن نیز آمده است که ما خودمان حرام می‌کنیم بر هر شهری که تصمیم به هلاک مردم آن گرفته باشیم که آن مردمان از کفر خود توبه کنند (انبیاء: 95)».¹

نویسنده، با این ترجمه مغلوط به خواننده پیام می‌دهد که قرآن، خداوند پاک را مانع توبه‌بندگان معرّفی می‌کند! در صورتی که اصل آیه شریفه، مفهوم دیگری دارد و می‌فرماید:

1- تولّدی دیگر، پاورقی صفحه 74.

«و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کردیم، حرام است (که بازگردند)، ایشان باز نمی‌کردند».

بی‌تردید مقصود از «لایرجعون = باز نمی‌گردند» برگشتن به زندگی دنیوی است (همانگونه که عمده مفسران قرآن بر این رأی اتفاق نظر دارند) نه توبه از کفر و تبه‌کاری! زیرا در آیه تصریح شده است که آن مردم، به هلاکت رسیده اند (أهلکناها) و از کسانی که رخت از زندگی بر بسته اند، انتظار توبه و اصلاح عمل نمی‌رود تا قرآن مجید اعلام کند که خداوند متعال، مانع این کار می‌شود!

آیه مزبور در قرآن کریم همانندی دارد که با توجه بدان، فهمش آسانتر می‌گردد چنانکه در سورة يس آمده است:

«آیا ندیده‌اند چه بسیار نسل‌هایی را که پیش از آنان هلاک کرده ایم و آن‌ها دیگر بسوی ایشان باز نمی‌گردند؟».

واضح است که مراد از «لایرجعون» باز نگشتن به دنیا است، همچنانکه در توضیح آیه پیشین گفته شد و هر دو آیه، یک مفهوم را می‌رسانند.

بخش سوم، سخنان طعن آمیزی است که شفا درباره قرآن کریم می‌آورد و بر بی‌خبری او از «تطبیق کلام الهی» دلالت دارد. به عنوان نمونه در ذیل آیه 111 از سوره توبه که از «وعدة بهشت در تورات و انجیل و قرآن به مجاهدان راه خدا» سخن می‌گوید، شفا ابراز شگفتی می‌نماید از این که در «انجیل» چنین وعده ای آمده باشد! و می‌نویسد:

«هیچ مفسری نیز تا به امروز در هیچ جای انجیل نشانی از این وعده قطعی خداوند نیافته است»!¹ البتّه آقای شفا گمان نموده که تفسیر و تطبیق آیات، کار بسیار آسانی است و با یک نگاه سطحی و سرسری به ترجمه قرآن و انجیل، همه نکته‌های این دو کلام و حیانی بدست می‌آید از این رو سخت انکار می‌کند که در انجیل وعده داده شده باشد هر کس جان خود را در راه خدا از دست دهد، ب رستگاری یا بهشت موعود می‌رسد!

اما اگر از سر تأمل و تدبّر به انجیل نگاه می‌کرد و سخنان آن را با یک دیگر می‌سنجید، وعده قرآنی را در انجیل هم می‌یافت و می‌فهمید که درک کلام الهی، با سطحی نگری نمی‌سازد! در انجیل لوقا آمده است که عیسی مسیح^۲ در روزگار واپسین دعوتش، چون احساس خطر می‌کرد، به حواریون خود گفت: «الآن هر که کیسه دارد آن را بر دارد و همچنین توشه‌دان را، و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد»!²

روشن است که دستور خریدن شمشیر برای بکارگیری از آن و دفاع در برابر دشمن بوده است و اگر کسی در دفاع از مسیح^۳ کشته می‌شد، به رستگاری می‌پیوست و به بهشت جاودان می‌رسید، چنانکه در انجیل مثنی می‌خوانیم که عیسی^۴ فرمود: «هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت»³ یعنی شهادتش مایه رستگاری وی خواهد شد.

پس اگر از راه انصاف به انجیل توجه کنیم، تصدیق خواهیم کرد که این کتاب، همان وعده‌ای را به پیروان عیسی^۵ می‌دهد که قرآن کریم به امت محمد^۶ داده است و میان این دو کلام الهی، تفاوت و اختلاف اساسی وجود ندارد.

1- تولّدی دیگر، ص 211.

2- انجیل لوقا، باب 22، شماره: 36.

3- انجیل مثنی، باب دهم، شماره: 39.

البته اناجیلی که در روزگار نزول قرآن وجود داشتند، به لحاظ تعداد، بیش از انجیل‌های کنونی بوده‌اند (چنانکه آقای شفا هم بدین امر اذعان دارد)¹ و اگر اناجیل مزبور را در دست داشتیم و در آن‌ها کاوش می‌کردیم، شاید عبارات صریح‌تری در این باره می‌یافتیم.

بخش چهارم از طعن‌هایی که شفا بر قرآن مجید می‌زند از «در نیافتن صورت‌های گوناگون وحی» ناشی شده است، چنانکه بارها اعتراض می‌نماید چرا قرآن، کتاب زبور یا مزامیر داود را به خداوند نسبت می‌دهد با آنکه مزامی ر، نیایش‌ها و سرودهای داود پیامبر است، نه کلام خدا! چنانکه می‌نویسد: «مزامیر داود مجموعه‌ای از سرودهای صد و پنجاه گانه‌ای است که داود پادشاه و پیغمبر یهود، خطاب به یهوه خداوند یهود، سروده است نظیر آنچه در گاتاه‌ها در مورد زرتشت و اهورا مزدا می‌توان دید»!²

آقای شفا نمی‌تواند این معنا را در یابد که ممکن است بنده‌ای دعا و نیایشی را بر زبان آورد ولی در عین حال، آن نیایش به توفیق و الهام الهی در ذهنش آمده باشد (همچون «سورة حمد» در قرآن کریم که هم اثر وحی خداوندی است و هم از زبان بندگان خدا در خلال آن سخن به میان می‌آید). اما اهل تحقیق می‌دانند که الهامات خداوند، شکل‌های گوناگون دارد و از همین رو مسلمانان، مزامیر را از یک سو به داود و نسبت می‌دهند و از سوی دیگر عقیده دارند که داود پیامبر نیایش‌های مزبور را در حالتی اشراقی و الهامی سروده است و بنابراین، زبور، یک هدیه الهی به داود شمرده می‌شود چنانکه قرآن می‌فرماید:

1- به تولدی دیگر، ص 198 نگاه کنید.

2- تولدی دیگر، ص 212.



[النساء: 163].

«به داود زبور را دادیم»!

شاهی هم که شفا از گاتاهای زرتشت و اهورا
مзда می‌آورد، رأی مسلمانان را تأیید می‌نماید؛
زیرا عموم زرتشتیان، گاتاها را اثری الهامی
می‌دانند و آقای شفا به هیچ وجه ایشان را آماج
اعتراض و نقد قرار نمی‌دهد و تنها با مسلمانان
در این زمینه، آهنگ مخالفت و ستیزه دارد!
خلاصه آنکه سخنان طعن آمیز نویسنده «تولدی
دیگر» درباره قرآن کریم از دو خصلت «غرض ورزی
و جهالت» سر می‌زند و نویسنده با این روح یه و
معلومات، به نقد قرآن عظیم می‌پردازد.

در اینجا ما خوانندگان ارجمند را دعوت
می‌کنیم تا نمونه‌های از تعالیم عالی قرآن شریف
را ملاحظه کنند و پس از بررسی اشکال تراشی‌های
شفا منفی بافی‌های ایشان، لحظه‌هایی هم به
آموزش‌ها و ارزش‌های مثبتی که قرآن به نمایش
گذارده، بنگرند.

قرآن کریم در پانزده قرن پیش، از شیوه‌هایی
اخلاقی در زندگی انسان سخن می‌گوید که هیچ‌گاه
کهنگی نمی‌پذیرند و همواره جامعه بشری بدانها
نیازمندند و ما برخی از آنها را در این بخش
بازگو می‌کنیم:

1- سفارش به رعایت عدالت حتی درباره دشمنان!
چنان‌که می‌فرماید:



[المائدة: 8].

«دشمنی گروهی شما را وادار نکند که به عدالت
رفتار نکنید».

2- سفارش به عفو و چشم‌پوشی از خطاهای دیگران،
چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرْضًا أَوْ كَانَ سَفَرًا فَمَا يَقْرَأْ مِنْهُنَّ مُدْرِكًا فَهُوَ كَنُفْرَةٍ كُفْرَتِهَا يُغْفَرُ لِمَنْ كَانَ مِنْكُمْ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [النور: 22].

«مؤمنان باید عفو کنند و چشم‌پوشی نمایند، آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیمارزد؟»
3- سفارش به پیشگام شدن در کارهای خیر . چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَنِيًّا فَمَا يَنْفِقْ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [البقرة: 148].

«در کارهای نیک از یکدیگر پیشی بگیرید.»
4- سفارش به گواهی عادلانه با وجود زیان شخصی! چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَنِيًّا فَمَا يَنْفِقْ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [النساء: 135].

«پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان باشد.»
5- سفارش به حفظ پیمان حتی با دشمنان! چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَنِيًّا فَمَا يَنْفِقْ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [التوبة: 4].

«پس پیمان ایشان (مشرکان) را تا پایان مدتشان تمام کنید که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد.»
6- سفارش به ایثار و فداکاری به سود دیگران . چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَنِيًّا فَمَا يَنْفِقْ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الحشر: 9].

«و دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند نیازمند باشند».

7- سفارش به ر استی در گفتار . چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَرْفَعِ الصَّوْتَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَتَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [الأحزاب: 70].

«از خدا پروا داید و سخن درست گوید».

8- دستور به پرهیز از سوء ظنّ بی‌دلیل. چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ فِيْ بَعْضِ الْاَسْخَاكِاتِ﴾ [الحجرات: 12].

«از بسیاری گمان‌ها دوری‌گزینید و فخر فروشی».

چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ فِيْ بَعْضِ الْاَسْخَاكِاتِ﴾ [لقمان: 18].

«در زمین متکبران راه مرو که خدا هیچ خود پسند فخر فروش را دوست ندارد».

10- سفارش به رفتار نیک در برابر ر رفتار ناپسند چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ فِيْ بَعْضِ الْاَسْخَاكِاتِ﴾ [الرعد: 22].

«مؤمنان، بدی را با نیکی می‌زدایند».

11- سفارش به ترک استهزاء دیگران . چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ فِيْ بَعْضِ الْاَسْخَاكِاتِ﴾ [الحجرات: 11].

«برخی از شما دیگری را به ریشخند نگیرد».

[illegible]

13- سفارش به جانبداری ن کردن از خائن چنانکه می‌فرماید:

«مدافع خیانتگران میباش.»

=

[الهمزة : 1].

15- سفارش به رعایت پیمان و ادای امانت .
چنانکه می‌فرماید:

«مؤمنان آنانند که امانت‌ها و پیمان‌های خویش را رعایت کنند».






[المؤمنون : 3]
 

«مؤمنان آنانند که از یاوه گویی روی گردان باشند».

17- سفارش به خوش گویی با مردم . چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُحْسِنُونَ كِتَابَهُمْ فَلَا يَمْنُونَ بَالِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَلَا يُحْشِرُونَ﴾ [الإسراء: 53].
 «به بندگانم بگو که به بهترین روش سخن گویند».

18- سفارش به حفظ وحدت و دوری از پراکن دگی. چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَمَزَاتِ الَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ كِتَابَهُمْ فَلَا يَمْنُونَ بَالِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَلَا يُحْشِرُونَ﴾ [عمران: 105].
 «مانند کسانی نباشید که از یکد یگر پراکنده شدند و اختلاف کردند».

19- سفارش به پرهیز از بخل و حرص . چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْذِرُوا مَالَكُمْ هَبْذًا وَلَا يَبْذُرُوا مَالَهُمْ هَبْذًا﴾ [الحشر: 9].
 «هر کس از بخل و آز خود مصون ماند، ایشانند که رستگارند».

20- سفارش به پرهیز از پیروی ناآگاهانه از کسی یا چیزی. چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْلُبُوا أَلْفَاكًا وَلَا تُحْسِنُوا كِتَابَكُمْ فَلَا يَمْنُونَ بَالِ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَلَا يُحْشِرُونَ﴾ [الإسراء: 36].

«از پی چیزی مرو که تو را بدان دانشی نیست».
 و دهها سفارش و دستور عالی دیگر که متأسفانه آقای شفا حتی به یکی از آنها اشاره ننموده و از راه تعصب و بدبینی تنها درصدد عیب جویی بر آمده است.

از جمله اعتراضات نویسندۀ «تولدی دی‌گر» به کتاب‌های وحیانی اینست که : چرا از دیدگاه قوانین دینی، میان این کتاب‌ها اشتراک و همسانی وجود ندارد؟! و در این باره می‌نویسد: «علیرغم این تصریح قرآن که هر سه کتاب مقدس ادیان توحیدی (تورات، انجیل، قرآن) از جانب یک خدای واحد فرستاده شده اند و بنابراین باید منطقاً منعکس‌کنندۀ حقایقی واحد و مشترک در قالب قوانین ابدی و ثابت و تغییرناپذیر الهی باشند، میان بسیاری از قوانین اعلام شده در این سه کتاب تفاوت‌ها و گاه تناقض‌های چنان بنیادی وجود دارد...»¹

در پاسخ باید گفت اولاً اشتراک و همانندی میان این سه کتاب الهی در بسیاری از قوانین اخلاقی و حقوقی دیده می‌شود مانند اینکه هر سه کتاب از فحشاء و خیانت و سرقت و قتل و تهمت و دروغ و ... نهی می‌نمایند و به پاکدامنی و امانتداری و راستی و دادگر و دستگیری از نیازمندان و ... فرا می‌خوانند. ثانیاً خداوند، قوانین ادیان را برای خود مقرّر نفرموده تا گفته شود که چون خدا تغییر ناپذیر است، پس در قوانین الهی نیز نباید دگرگونی راه یابد! بلکه شرایع دینی، برای جوامع انسانی وضع شده اند و جامعه‌های انسانی در تغییر و تحولند، بنابراین انتظار می‌رود که قوانین ادیان علاوه بر همسانی با یکدیگر، تفاوت‌هایی نیز داشته باشند. آری، ادیان ابتدائی دارای احکام ساده تر و محدودتری بوده‌اند و بتدریج در روند تحولات تاریخی، قوانین گسترده‌تری از سوی خداوند به پیامبران الهام شده است بدین معنی که اگر مثلاً در آئین یهود، از هزار حکم فقهی سخن می‌رود، در فقه اسلامی از دو هزار قانون حقوقی بحث می‌شود، به گونه‌ای که تغییر شرایط آی‌نده نیز در خلال آن‌ها

1- تولدی دیگر، ص 212.

پیش‌بینی شده است و از «اضطرار» و «حرج» و «تغییر عرف» و «تغییر موضوع» و دیگر عوارضی که موجب تفاوت احکام حقوقی می‌گردد، نیز در این فقه سخن به میان می‌آید. اما شگفت از نویسندگان «تولدی دیگر» است که از یک سو انتظار دارد قوانین ادیان، ثابت و تغیرناپذیر باشند و از سوی دیگر بر مقررات ثابت و همسان در میان آنها اعتراض می‌کند! چنانکه با لحن نقد آمیز می‌نویسد: «انجیل در بسیاری از موارد بازگوکننده مطالب تورات است. قرآن نیز در بسیاری از موارد بازگوکننده مطالب تورات و انجیل است بطوری که حتی عین جملات یا اصطلاحات آنها در آن بازگو شده است»¹ آری قرآن کریم هرگز این موضوع را انکار یا پنهان نکرده است بلکه بارها به روشنی اعلام می‌دارد که این کتاب خدایی، تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و گواه بر آنها شمرده می‌شود همانگونه که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ مُبَشِّرُونَ وَمُنْذِرُونَ﴾ ﴿قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ مُبَشِّرُونَ وَمُنْذِرُونَ﴾ ﴿قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ مُبَشِّرُونَ وَمُنْذِرُونَ﴾ ﴿قُلْ إِنَّمَا نَحْنُ مُبَشِّرُونَ وَمُنْذِرُونَ﴾ [المائدة: 48].

«ما این کتاب را به سوی تو بحق فرو فرستادیم در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از خود و حاکم بر آنها است...».

اما همسانی قرآن مجید با تورات و انجیل در پاره‌ای از مسائل، خود دلیل استواری بر وحیانی بودن آن به شمار می‌آید. زیرا پیامبر اسلام p هیچ گاه به کتاب‌های تورات و انجیل و زبور و جز این‌ها دسترسی نداشت و با زبان آنها (زبان عبری) و اصطلاحات کتاب‌های مزبور آشنا نبود و هرگز نزد دانشمندان اهل کتاب برای آموزش کتب

1- تولدی دیگر، ص 217.

آن‌ها نرفت و از این رو یهودیان و مسیحیان عرب هیچ کدام ادّعا ننمودند که محمد p نزد ما درس آموخته و در مدارس ما گام نهاده است بلکه علمای بی‌غرض و منصف ایشان به حقّانیت وحی محمدی در همان روزگار، ایمان آوردند چنانکه وصف ایمان پاکدلانه آنان در آیاتی از قرآن کریم آمده است.¹

امّا نویسنده «تولّدی دیگر» که از تهمت و افترا به برگزیدگان خدا، هیچ باکی ندارد در این باره بی‌پروا قلم‌فرسایی نموده و می‌نویسد: «تقریباً همه محقّقانی که درباره قرآن بررسی کرده‌اند بر این عقیده اند که پیامبر اسلام با تورات و نیز با کتاب های تفسیری مربوط بدان (تلمود، میشنه، هلخه، هگده، می دارش) که همه آن‌ها در جامعه یهودی عربستان آن زمان مورد استفاده و مراجعه بودند از نزدیک آشنا بوده است ولی انجیل و کتب مربوط بدان را تنها از طریق راهبان مسیحی در سفرهای تجارتی خود به شام و فلسطین شناخته و آشنایی مستقیم با آن‌ها نداشته است»²!

البته رأی واژگونه ای که از سوی آقای شفا و چند تن خاورشناسان مغرض (نه محقّقان قرآن‌شناس)! ابراز شده است تنها با پندار بافی‌ها و سوء ظنّ آن‌ها پیوند دارد و هیچ کدام کمترین سندی بدست نداده‌اند که نشان دهد پیامبر اسلام p مدّت‌ها به فرا گرفتن «زبان عبری» سرگرم بوده تا بتواند تورات و کتاب های تفسیری آن را بطور مستقیم مطالعه کند! و نیز هیچ یک دلیلی ن دارند که پیامبر نزد «احبار یهود» درس تلمود و میشنه و میدارش و جز این‌ها را می‌خوانده است! اگر چنین

1- به سورة الشعراء، آیه 197 و سورة القصص، آیه 52-55 و سورة الأحقاف آیه 10 و سورة البقرة آیه 146 و سورة المائدة آیه 82-85 و ... نگاه کنید.

2- تولّدی دیگر، پاورقی صفحه 221.

ساده را فرا گیرد، پس آن کودک درس ناخوانده
 چطور توانست از یک سفر کوتاه، دستمایه ای برای
 رسالت عظیم آینده خود بر گیرد و حکمت قرآن و
 فقه گسترده اسلامی را پدید آورد؟! چرا هیچ یک
 از کاروانیان، درس آموزی طولانی وی را نزد
 راهبان مسیحی گزارش ننموده اند؟! اما دومین سفر
 پیامبر - باز هم به شام - هر چند در نوجوانی
 صورت گرفت ولی با گرفتاری هایی همراه بود که
 فرصت پژوهش و درس خواندن به او نمی داد زیرا
 مسئولیتی که درباره اموال خدیجه و خرید و فروش
 کالاها بر عهده گرفته بود، وی را از پرداختن به
 امور دیگر باز می داشت به ویژه که پیشینه این
 کار را نداشت و برای نخستین بار با اموال
 خدیجه به سفر بازرگانی می رفت و چنان نبود که
 آن اموال گران را بدست این و آن سپارد و خود
 در پی تحصیل زبان عربی یا درس انجیلها رود!
 علاوه بر این، پیامبر در این سفر نیز تنها
 نبود و کاروانی وی را همراهی می کرد چنانکه ابن
 سعد در کتاب «طبقات کبری» می نویسد: «فخرج مع غلامها
 ميسرة و جعل عمومته يصبون به اهل العير»¹. یعنی: «پیامبر (در
 نوجوانی) با میسره (غلام خدیجه) راهی سفر شد و
 عموهایش درباره او به کاروانیان سفارش
 می نمودند».

باید از آقای شفا و خاورشناسان خیال پرداز و
 همفکر ایشان پرسید: اگر محمد p در این سفر
 کوتاه به تحصیل معارف دینی سرگرم شده بود پس:
 چرا این خبر را کاروانیان گزارش نکرده اند و
 در تاریخ منعکس نشده است؟
 چرا در فاصله نوجوانی تا چهل سالگی (پیش از
 نبوت) اهل مکه سخنی از محمد p درباره تعالیم
 پیامبران گذشته و ادیان پیشین و کتب وحیانی
 نشنیدند؟

1- الطبقات الكبرى، ج 1، ص 83، چاپ لایدن.

«از این که هشداردهنده ای از میان خودشان به سوی آنان آمده، شگفت زده شده اند! کافران گفتند: این جادوگری بس دروغگو است. آیا خدایان را خدای واحدی نموده؟ همانا این چیز بس یار شگفتی است! ما چنین سخنی در آخرین دین هم نشنیده ایم، این جز دروغ‌پردازی نیست!»!

اگر «حنفاء» آراء تازه و پیام‌هایی توحیدی در میان مردم عرب آورده بودند، آیا چنین حیرتی در بتپرستان پدید می‌آمد؟!

پژوهشگر نامدار عرب در زمان ما یعنی دکتر جواد علی (نویسنده کتاب معروف المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام) ضمن یکی از آثار خود درباره حنفاء می‌نویسد: «وقد عاشوا في عزلة في تأمل وتفكر في حالات انفرادية إذ لم يكن هؤلاء شريعة وفرقة ولا كان لهم دين له قواعد معينة ثابتة».¹

یعنی: «آنان (حنفاء) در گوشه گیری روزگار می‌گذراندند، در تأمل و اندیشه بودند و حالت‌های انفرادی داشتند و هیچ گاه بصورت گروهی متشکل و فرقه و دسته‌ای نبودند و دین و آئینی نداشتند و احکام ثابت و معینی داشته باشد».

عجب آنکه برخی از این افراد پراکنده و انگشت شمار، به اسلام روی آوردند و مسلمان شدند و

هیچگاه هم ادعا نکردند که استادان و آموزگاران

پیامبر اسلام بوده‌اند، همان ادعایی که آقای

شفا و خیال‌بافانی امثال او به میان آورده‌اند!²

نویسنده «تولدی دیگر» می‌نویسد: «حتی در زمان

خود محمد، کسانی در مدینه و مکه مدعی آن بودند

که بسیاری از مطالب قرآن از سلمان پارسی گرفته

شده است و این شایعه در حدی شیوع یافته بود که

لازم آمد آیه ای در تکذیب آن نازل شود: می‌دانیم

1- تاریخ العرب فی الإسلام، اثر دکتر جواد علی، ص 48، چاپ بغداد.

2- درباره «حنفاء» به کتاب «خیانت در گزارش تاریخ»، ج 1، ص 122 به بعد نگاه کنید.

که اینان می‌گویند بشری است که همه این‌ها را به تو می‌آموزد، امّا زبان آن کس که مورد اشاره ایشان است عجمی است در صورتی که قرآن، زبان فصیح عربی است! (نحل: 103)».¹

این قصّه نیز خطای دیگری به شمار می‌آید که از شفا در کتابش سر زده است! زیرا سورة «نحل» در مکه آمده و سلمان پارسی مدّتها پس از آن در «قبا» به حضور پیامبر اسلام p رسید (و آئین وی را پذیرفت و از مسلمانان ثابت قدم گردید). چنانکه ابن هشام در کتاب «سیره» و ابن سعد در کتاب «طبقات» آورده‌اند که خود سلمان درباره نخستین دیدارش با پیامبر p گفت: «جئت إلى رسول الله p وهو بقباء فدخلت على ي و معه نفر من أصحابه».² «من، هنگامی به سوی پیامبر p آمدم که او با گروهی از یارانش در قباء بود».

و این ملاقات در زمانی رخ داد که پیامبر خدا p سیزده سال از رسالت خود را در مکه سپری کرده بود و نزدیک هشتاد سوره از قرآن مجید بر پیامبر p نازل شده بود، پس چگونه سلمان پارسی آن‌ها را به وی آموخت؟

امّا آیه 103 سورة نحل ماجرای دیگری دارد و همانگونه که مفسّران آورده‌اند درباره مردی رومی بنام «جبر» آمده است که در مکه آهنگری می‌کرد (شمشیر می‌ساخت) و چون پیامبر خدا p بر او می‌گذشت چندی درنگ می‌نمود. برخی از مشرکان مکه این حادثه را دستاویز قرار دادند و گفتند که: محمد p به نزد جبر می‌رود تا از او سخن آموزد! قرآن کریم در پاسخ آنان فرمود:

1- تولّدی دیگر، ص 288-289.

2- السّيرة النبویّة، اثر ابن هشام، ج 1، ص 219، چاپ مصر و الطبقات الکبری اثر محمّد بن سعد، ج 4، ص 56 [عبارت متن از طبقات نقل شده است].

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي كُلِّ لَيْلٍ مَلَكًا فِي السَّمَاءِ بِمَا تَغَابَى الْغَنَاءُ وَمِمَّا تَعْلَبُونَ وَمِمَّا تَخِفُونَ مُنَافِقًا إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوهُ يَخْرُجْ إِلَى أَهْلِ الْحَرْبِ فَارْحَبُوا ذُرِّيَّتَهُ لَعَلَّكُمْ أَتَقُونَ﴾ [النحل: 103].

«زبان آن کس که این نسبت را بدو می‌دهند، غیر عربی است و این (قرآن) عربی روشن است!»
مقصود از «اعجمی» که در آیه شریفه آمده «پارسی زبان» نیست بلکه مراد کسی است که از نژاد عرب نبوده و به زبان فصیح تازی آشنا نباشد. همین ماجرا نشان می‌دهد که اگر مخالفان پیامبر کمترین مدرکی برای اثبات آموزش وی از دیگران داشتند آن را در میان می‌نهادند و غوغا به راه می‌افکندند! ولی از این کار ناتوان ماندند.

شنیدنی است! که شفا در بحث از قرآن کریم، به کشف بزرگی دست یافته! و می‌نویسد: «آیات متعددی از قرآن گواه بر این اند که بت ممتازی بنام الله پیش از اسلام در عربستان شناخته شده بوده است و مقامی مافوق بت‌های دیگر داشته است: اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را در جایی خود قرار داد؟ پاسخ خواهند گفت: الله. و اگر بپرسی چه کسی باران می‌فرستد و زمین مرده را زنده می‌کند؟ جواب خواهند داد: الله. پس چرا امروز، روی از حقیقت می‌گردانند؟ (عنکبوت: 63-63)» و «از آن‌ها بپرس زمین و آنچه در آن است از چه کسی است و مالک همه چیز جهان و پناه همه در این دنیا کیست؟ به توجع و اب خواهند داد: الله. پس چگونه با چنین اعتقادی باز هم پند نمی‌گیرند و خود را فریب می‌دهند؟! (مؤمنون 92-98)»¹

هر کس اندکی اهل تأمل باشد از همین شواهد قرآنی که شفا آورده، به روشنی درمی‌یابد که نام «الله» نزد عرب بر آفریننده آسمان‌ها و زمین و

1- تولّدی دیگر، ص 233.

خداوندگار خورشید و ماه و مالک همه چیز جهان
اطلاق می‌شده است نه بر بت ممتازی که آن را در
عربستان می‌شناختند!

جای حیرت است که تعصّب ضدّ دینی چگونه روان
نویسنده را تسخیر نموده بصورتی که این موضوع
ساده را درک نمی‌کند! هیچ گاه عرب جاهلی باور
نداشت که یک بت سنگی یا چوبی، آسمان‌های بیکران
را با خورشید و ماهش آفریده و زمین پهناور را
با همه موجوداتش پدید آورده است! این خیال در
ذهن پندارگرای آقای شفا جای دارد نه در قرآن
کریم و تایخ عرب! بتی که عرب در دوران جاهلیّت
آن را می‌شناخت و نامش را از نام مقدّس «الله»
گرفته بود «لات» نامیده می‌شد چنانکه نام بت
«عزی» را از «عزیز» اقتباس کرده بودند و آیه
شریفه قرآن از کار ایشان به «انحراف در نام‌های
خدا» تعبیر نموده و می‌فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [الأعراف: 180].

«نیکوترین نام‌ها از آن خداست پس خدا را با آن
نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های او
کجروی می‌کنند واگذارید که سزای آنچه را
می‌کردند خواهند دید».

مفسران قرآن از طبری و زمخشری و بیضاوی و
رازی و طوسی و طبرسی و ... همگی از آنکه عرب
جاهلی، نام بت‌ها را از نام‌های خدا می‌گرفته
است، سخن گفته‌اند ولی شفا چون از تفسیر قرآن
آگاهی ندارد (و حتّی از عهده ترجمه درست آن بر
نمی‌آید) ره به بیراهه برده و سخنی به گزاف
آورده است.

شرک‌گران عرب در روزگار جاهلیّت «شرک در
عبادت» بود، نه «شرک در خالقیت»! بدین معنی که

•• ♡♦♣ ★✎✂ ⌚⏸◀⑩ ▯👉 ♡⏸◀⑨◀📶↗→♦♦◻🌀
 ⇄⇈◀☞◃➔☒☒♦◆③ ••♦♦◻ ☜☞➔☐⑩③☒☒◻④
 ♡♦☼➔•⌚☒➔☒☒☒☒☒☒☒ ☜☒☒♦➔•☼⌚☒☐☐ ♡⏸◻☒☐➔①♦③♦◻
 . [بونس : 18] 🌀★✎✂ ☒⑨☆☜☒

آدم از بی‌بصری بندگی
آدم کرد
یعنی ازخوی غلامی
زسگان پست تر است

گوهری داشت ولی نذر
قباد و جم کرد
من ندیدم که سگی پیش سگی
سر خم کرد !

یعنی از خوی غلامی من ندیدم که سگی پیش سگی
زسگان یست تر است سر خم کرد !

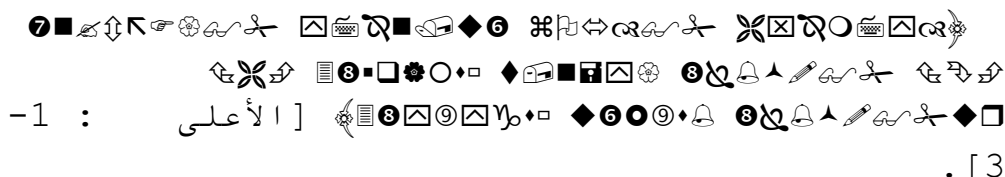
«ماجرای آفرینش در ادیان توحیدی»

در آغاز این بحث از توجّه به نکته ای نباید غفلت کرد که «اسلوب سخن» و «هدف تعلیم» در کتاب‌های وحیانی با آنچه در کتب علمی می بینیم تفاوت دارد. کتاب‌های وحیانی برای راهنمایی عموم مردم آمده اند و از این رو «زبان ویژه علمی» برای رساندن پیام ها، بدانها داده نشده است بلکه با «زبانی در خور فهم عموم» سخن گفته اند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ شَايِئًا ۖ لِيُثَبِّتَ لَكُمُ الْوَسْطَانِ الْمُبِينِ﴾ [ابراهیم: 4].

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (دانشتنیهای دینی را) برای ایشان روشن کند...».

بعلاوه، کتاب‌های وحیانی به منظور «شناسایی اشیاء» به آنها نگاه نکرده اند بلکه برای «شناسایی خدا» بر اشیاء نگریسته اند از این رو پدیده های آفرینش از دیدگاه وحی، تنها انواعی از موجودات طبیعی نیستند بلکه انواع موجوداتی هستند که با طبیعت و ساختمان خود، خدا را نشان می‌دهند به همین اعتبار در قرآن مجید غالباً از «اشیاء» به «آیات» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر: کتاب‌های وحیانی، بر جهان طبیعت از منظر دینی نگاه می‌کنند یعنی بجای توضیح قوانین فیزیکی و شیمیایی جهان - که کار علم است - از «خلاقیت و تقدیر» و «هدایت و تدبیر» در آفرینش سخن به میان می‌آورند و با این شیوه، به تفکر علمی سمت و جهت می‌دهند چنانکه در قرآن مجید می‌خوانیم:


 3. [الأعلى] : 1-

«نام خدای والاتر خود را به پاکی بستای. همان کس که آفرید و هماهنگ ساخت. و هم آن کس که اندازه داد و هدایت کرد».

پس از توجّه به این مقدّمه، باید دانست که تورات هر چند در خلال «سفر تکوین» از آفرینش جهان و پدیده های آن سخن می گوید ولی سفر مزبور نزد اهل اطلاع از اصالت و اعتبار لازم برخوردار نیست.

بعلاوه، میان «تورات سامری» و «تورات عبرانی» تفاوت های چشمگیری در الفاظ و معانی وجود دارد که اعتماد به تورات عبرانی را در این بحث دشوار می سازد چنانکه برخی از علمای اسلامی در این باره به تحقیق و تطبیق پرداخته اند.¹ اما آقای شفا بدون توجّه به این تفاوت ها، با رجوع به ترجمه فارسی تورات، به نقد تند و تیز آن می پردازد و در حقیقت تیری به تاریکی پرتاب می کند!

از تورات که بگذریم در انجیل بیشتر، گزارش تعالیم و معجزات عیسی^ص آمده است بدون آن که درباره ماجرای آفرینش خبر و اثری در میان آید ولی آخرین کتاب وحیانی یعنی قرآن، از خلقت جهان و موجودات آن به شیوه خاصی سخن گفته است که با توجّه به زمان و محیط نزول آن، معجزه آمیز بنظر می رسد.

1- برای دیدن تفاوت های تورات سامری و عبرانی به کتاب «الفروق بین التوراة السامریّة والعبرانیة فی الألفاظ والمعانی»، اثر دکتر احمد حجازی السّقاء، چاپ قاهره نگاه کنید.

شرح گسترده این بحث از حوصله کتاب حاضر بیرون است و اگر کسی بخو اهد در این زمینه به پژوهش پردازد به کتاب «مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم» اثر جراح¹ و دانشمند فرانسوی، دکتر موریس بوکای¹ بنگرد تا از سازگاری آیات قرآنی با دستاوردهای دانش نو، آگاهی یابد.

در اینجا ما بر آن نیستیم که همه آن «آیات بینات» را بیاوریم و با داده های علوم بسنجیم؛ زیرا این کار در خور کتابی جداگانه است. ما بر آن هستیم که ایرادهای آقای شفا را بر قرآن مجید در ترازوی نقد نهیم و ناآگاهی وی را از بازپسین وحی خداوندی به اثبات رسانیم و نشان دهیم که قرآن و دانش نو، هر چند با دو زبان سخن می گویند ولی ه رگز در تعارض با یکدیگر نیستند. آقای شفا در نقد قرآن حکیم می نویسد: «میلیاردها مسلمان جهان نیز به نوبه خود در طول هزار و چهار صد سال در همین باره در قرآن خوانده اند و امروز نیز می خوانند که:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ بِالْحُكْمِ وَالْزُكْرِ﴾ [البقرة: 117].

«آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدیم پس زمین را بسگتراندی م و کوه ها را ستون آسمان ساختیم».

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ بِالْحُكْمِ وَالْزُكْرِ﴾ [البقرة: 117].

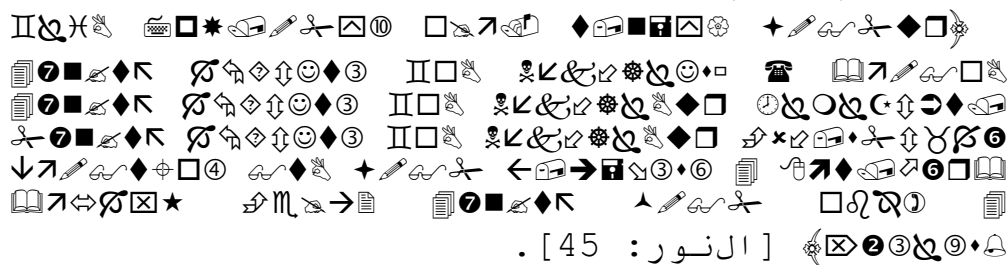
1- این کتاب بوسیله مهندس ذبیح الله دبیر، از متن فرانسه به فارسی برگردانده شده و از سوی «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» به چاپ رسیده است.


 [النازعات: 27-33].

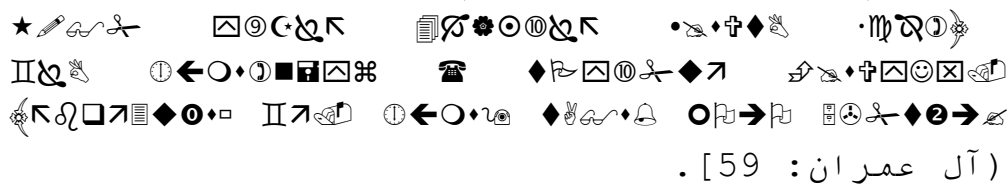
و آبها را بصورت دو دریای شور و شیرین
آفریدیم و این دو دریا را با ح ائلی از یکدیگر
جد کردیم.


 [الفرقان: 53].

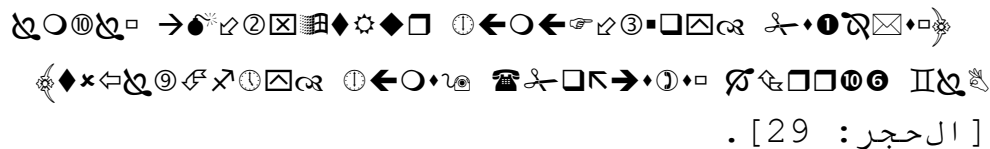
و همه جانوران را از آب آفریدیم که برخی از
آنها بر شکم راه روند و برخی بر دو پا و برخی
نیز بر چهار پا.


 [النور: 45].

و آدم را از خاک آفریدیم


 (آل عمران: 59).


و به کاملترین صورت آفریدیم (مؤمنون: 64) و
روح خویش را بر او دمیدیم


 [الحجر: 29].

و چراغهای ستارگان را برای راهنمایی او در
تاریکیهای بیابان و دریا بر افروختیم.


 [الأنعام : 47].

در این سخنان، خطاهای گوناگونی وجود دارد، بدین ترتیب:

أولاً آية 117 از سورة بقره به هیچ وجه درباره آفرینش آسمان ها و زمین در «شش روز» سخن نمی گوید و اساساً در سورة بقره بحثی از این مقوله نرفته است. در آية مزبور چنین می خوانیم:
 
 [البقر : 117].

«او نو آفرین آسمان ها و زمین است و چون بر امری حکم کند بد ان گوید : باش ! پس موجود می گردد».

در اینجا چنانکه می بینیم از نفوذ اراده و فرمان خداوند در آسمان و زمین سخن به میان آمده است، نه از «ایام آفرینش»! تفسیر «کن فیکون» را هم در کلام امیر مؤمنان علی^ع مشاهده می کنیم که فرمود : «يَقُولُ مَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ» : «کن فیکون»، «لا بصوت يَخْرُجُ ولا ببناء يَجْمَعُ و إنما كلامه سبحانه فعل منه»². یعنی : «ارادة خداوند به هستی هر کس (و هر چیز) که تعلق گیرد، بدو گوید : باش ! پس موجود می گردد. اما آن کلام، صدایی نیست که (در فضا) کوبیده شود و ندائی نیست که شنیده شود بلکه کلام خداوند پاک، فعلی ازسوی اوست».

البته در قرآن کریم هفت بار از ایام آفرینش سخن به میان آمده (چنانکه در آية : 54 سورة

1- تولدی دیگر، ص 240.

2- نهج البلاغة، خطبه 186.

اعراف و آیه: 3 سورة یونس و آیه: 7 سورة هود و آیه: 59 سورة فرقان و آیه: 4 سورة سجده و آیه: 38 سورة ق و آیه: 4 سورة حدید دیده می‌شود) ولی پیداست هنگامی که نظام آسمان ها و زمین پدید نیامده بود، شب و روزی هم وجود نداشت تا خداوند در روشنایی روز! جهان را بسازد (و لذا در سورة نازعات پس از ساختار آسمان، از پیدایش شب و روز سخن گفته است) بنابراین، مراد از «ستة ایام» همان «شش روز» یا «شش مرحله زمان‌بندی شده» است به ویژه که واژه یوم (و جمعش: ایام) در زبان عربی به معنای «مطلق وقت» نیز می‌آید¹ و در قرآن کریم هم به همین معنا بکار رفته است همچون:

﴿وَلَمَّا تَبَيَّنَ لَكُمُ اللَّيْلُ فَإِنَّكَ لِلْأَيَّامِ الْثَلَاثَةِ فِي سَوَاءٍ مَّيِّمٍ﴾ [التغابن: 9].

«هنگام گردآوری».

﴿وَلَمَّا تَبَيَّنَ لَكُمُ اللَّيْلُ فَإِنَّكَ لِلْأَيَّامِ الْثَلَاثَةِ فِي سَوَاءٍ مَّيِّمٍ﴾ [التغابن: 9].

«هنگام زیاد دیدن».

و امثال اینها. و مفسران قدیم ما نیز بدین معنی توجّه داشته اند همانگونه که بیضاوی در تفسیر خود «ستة ایام» را به معنای «سته اوقات» می‌آورد و می‌نویسد: «فإن الأيام المتعارف زمان طلوع الشمس إلى غروبها و لم يكن ح محذو² یعنی: «روز شناخته شده، از هنگام بر آمدن خورشید تا غروب آن حساب می‌شود که در آن زمان چنین روزی، وجود نداشته است». از طرفی، دانش‌نو نیز هیچگاه «ادوار آفرینش» یا «مراحل تکوین عالم» مخالفتی نشان نمی‌دهد، خواه شش دوره به شمار آید یا کمتر یا بیشتر! ثانیاً آنچه شفا از سورة نازعات آورده که: «کوهها را ستون آسمان ساختیم»! دروغی روشن و

1- اليوم؛ ج أيام ... الوقت مطلقاً (المنجد).

2- انوار التنزيل وأسرار التأويل، اثر ناصر الدین بیضاوی، ج 1، ص 351، چاپ مصر.

افترائی آشکار بر قرآن مجید اس ت. در سوره
مزبور چنین می‌خوانیم:

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَابِعٌ﴾¹
﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَابِعٌ﴾²
﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَابِعٌ﴾³
[النازعات: 30-32].

«زمین را پس از آن بگسترانید . و آبش و
چراگاهش را بر آورد. و کوه‌ها را استوار ساخت».
در اینجا پس از ذکر زمین از «إرساء» کوه‌ها
سخن گفته شده یعنی استوار کردن آنها . و این
کار چه ربطی با «ستون آسمان» دارد که در آیه
قرآن اشاره‌ای هم بدان نرفته است؟!
ثالثاً آنچه آقای شفا از قرآن کریم می آورد
که: «آبها را بصورت دو دریای شور و شیرین
آفریدیم و این دو دریا را با حائلی از یکدیگر
جدا کردیم» (فرقان: 53) هر چند ترجمه دقیقی از
آیه قرآن نیست¹ ولی به هر صورت، با دانش جدید
نیز کمترین ناسازگاری ندارد . یکی از محققان
معاصر در این زمینه می نویسد: «در علم
اقیانوس‌شناسی وجود دو دریای آب در کنار هم، با
مرزهای مشخص و ویژگی‌های معین فیزیکی و شیمیایی
تحت عنوان: مرزها یا جبهه های آبی در پهنه
اقیانوس‌ها (Open Ocean Fronts) مورد بررسی‌های علمی
قرار گرفته اند و از موضوعات برجسته در مبحث
اقیانوس‌شناسی است».²

یکی از مصادیق قانون مزبور در پهنه «اقیانوس
منجمد شم الی» بدین صورت گزارش شده است که:
«ریزش آب رودخانه های سیبری به اقیانوس منجمد
شم الی سبب کاهش وزن مخصوص آن و جدا شدن قطعات

1- این موضوع علاوه بر سوره فرقان، در سوره های فاطر
(آیه 12) و نمل (آیه 61) و رحمن (آیه 19-22) نیز
آمده است.

2- خطی در دریا، اثر دکتر ابراهیم یزدی، ص 88.

عظیم کوه های یخ و حرکت آنها به طرف جنوب می‌گردد، درجه حرارت آب این جریان در زمستان 3 درجه سانتی‌گراد و غلظت املاح آن عموماً حدود 35 در هزار است. به همین علت بتدریج که به طرف جنوب و غرب حرکت می‌کند به عمق دریا می‌رود و هنگامی به منطقه ای از اقیانوس می‌رسد که جریان گلف و یا شاخه های آن جاری هستند و بصورت دو جریان آب‌های سرد و گرم، شور و شیرین، در کنار هم و در دو سطح متمایز از هم، حرکت می‌کنند.¹ چیزی که موجب ناآمیختگی دو جریان آب شور و شیرین و سرد و گرم می‌شود، همان خواص طبیعی و شیمیایی آنها است که در قرآن کریم از آن به صورت حائل و مانع (برزخ، حجر) تعبیر شده است. مفسران قدیم ما نیز تا اندازه ای این معنی را دریافته بودند. چنانکه ابوالفضل میبدی در تفسیر «کشف الأسرار» می‌نویسد:

«قُل: الماء العذب و الماء المالح یجمعان فی البحر فیکون العذب أعلی و المالح أسفل لا یغلب أحدهما علی الآخر وهو معنی قوله: وحجراً محجوراً».²

یعنی: «گفته‌اند که آب شیرین و آب شور در دریا گرد هم آیند و آب شیرین در سطح زیرین و آب شور در طبقه زیرین قرار گیرد و یکی بر دیگری چیره نشود و این (حائل طبیعی) همان معنای سخن خداوند است که فرمود: و میان آن دو مانعی باز دارنده نهاد».

رابعاً آنچه آقای شفا از قرآن مجید گزارش می‌نماید که: «چراغ‌های ستارگان را برای راهنمایی او در تاریکی‌های بیابان و دریا بر افروختیم» ترجمه غیردقیقی از آیه 97 سوره انعام به شمار می‌آید (نه آیه 47 آن سوره چنانکه شفا نوش ته است). در آیه مزبور می‌خوانیم:

1- خطی در دریا، ص 77.

2- کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج 7، ص 48، چاپ تهران.

③ ② ① ④ ⑤ ⑥ ⑦ ⑧ ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿ ① ② ③ ④ ⑤ ⑥ ⑦ ⑧ ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿

[الأنعام: 97].

«و او کسی است که ستارگان را برایتان به نظم آورد تا در تاریکی های خشکی و دریا با کمک آن ها، راهیابی کنید».

این آیه گوشه ای از منافع ستارگان را برای بشر یادآور می شود که با هیئت و نظم ویژه خود، قرن ها مسافران خشکی و دریا را از گمگشتگی رهایی داده و آن ها را به مقصد رسانده اند. البته فلسفه آفرینش ستارگان، محدود به این امر نیست و به قول منطقیان: اثبات موضوعی، موضوع دیگر را نفی نمی نماید «إبطل الشيء لا يفي ما عداه» ولی چون قرآن کریم روی سخن با بشر دارد، بهره هایی را که آدمی از نظام طبیعت می برد برای او بر می شمرد و بشر را بسوی خداوند ب خشاینده ای که این نظم را پدید آورده فرا می خواند و او را از شرک و بت پرستی باز می دارد. آیه مزبور به همراه آیات همسوی خود در فضای سورة انعام نیز همین پیام را می رساند.

در اینجا نکته ای را که پیش از این درباره «زبان دین و هدف تعلیم آن» گفتیم به یاد می آوریم و به عنوان نمونه می گوئیم: دانش تجربی، خورشید را کره ای انباشته از گازهای قابل احتراق معرفی می کند که در کانون منظومه ما قرار دارد. دین، هر چند با این توصف و این نگرش ناسازگاری ندارد ولی وضع خورشید را با زندگی بشر نیز می سنجد و بدین اعتبار آن را چون «چراغی فروزان» در آسمان وصف می کند که آدمیان از تابش آن سود می برند و به قول قرآن مجید:



[النبأ: 13].

این دو تصویر با یکدیگر مخالفت ندارند و هر کدام از یک بعد، به عالم می نگرند. موضوع ستارگان نیز از همین مقوله است. متأسفانه آقای شفا مفهوم ناسازگاری را چنانکه باید و شاید در نیافته است و گرنه، این دو نگرش (علمی و دینی) را مخالف با یکدیگر جلوه نمی‌دهد!

نویسنده «تولدی دیگر» در نقد قرآن مجید دوباره می نویسد: «برای پیروان مکتب قرآن با همه تقدسی که این کتاب برای صدها میلیون پیروان آن داشته است و دارد، دفاع از برداشت‌هایی چون این که «زمین را به شکل بستری مسطح آفریدیم» (نبأ: 6) و «خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می‌کند» (الکھف: 86) و «آسمان را نگاه می‌داریم که روی زمین نیفتد مگر وقتی که ما چنین اراده کرده باشیم» (حج: 65) و «کوه‌ها را مانند میخ در زمین فرو کردیم که ستون‌های آسمان باشند» (نبأ: 7) و «پروردگار دو مشرق و دو مغرب» (رحمن: 17) و «پروردگار مشرق‌ها» (صافات: 5) پذیرفتنی نیست»²

هر کس با زبان قرآن اندک آشنایی داشته باشد و این ترجمه‌های مغلوط را با متن قرآن بسنجد بدین باور می‌رسد که نویسنده «تولدی دیگر» جز غرض ورزی و فتنه جویی انگیزه ای در نوشتار خود نداشته است! ما در اینجا بر آن نیستیم تا آیات مزبور را به شکلی گسترده تفسیر کنیم. همین اندازه یادآور می‌شویم که قرآن مجید در خلال آیات مورد بحث، نشان می‌دهد که: زمین همچون

1- «و چراغی بس فروزان (در آسمان) نهادیم». واژه «وهاج» صیغه مبالغه است به معنای بسیار فروزان و شعله‌ور و می‌توان آن را اشاره‌ای به احتراق‌های درونی و دائمی خورشید دانست.
2- تولدی دیگر، ص 248-249.

بستری برای زندگی و آسایش بشر مهیا شده است (نه آنکه از شکل هندسی زمین بحث کرده باشد!) و نیز می‌فرماید: در پایان روز، بنظر ذوالقرنین رسید که خورشید در چشمه گل آلودی غروب می‌کند (نه آنکه واقعاً خورشید در چشمه ای فرو رفته باشد!) و همچنین می‌فرماید: خدا اجرام آسمان را از سقوط بر زمین نگاه می‌دارد (نه آنکه خداوند مانع سقوط فضای تهی بر زمین باشد!) و نیز می‌فرماید: کوه‌ها همچون میخ‌هایی در زمین قرار گرفته‌اند که از تزلزل آن جلوگیری می‌کنند¹ (نه آنکه ستون‌های آسمان باشند!) و نیز قرآن مجید از دو خاور و باختر (به اعتبار کروی بودن زمین)² و از خاوران و باختران (به اعتبار افق‌های گوناگون سخن به میان آورده است که هیچ کدام با داده‌های دانش جدید ناسازگاری ندارد و بهتر است آقای شفا بجای ایرادگیری، کج اندیشی خود را اصلاح کند!

کتاب «تولّدی دیگر» متأسّفانه از اینگونه خطاها درباره قرآن کریم فراوان دارد که اگر نویسندۀ آن به برخی از تفاسیر معتبر نگاه می‌کرد، دچار آن لغزش‌ها نمی‌شد و نسبت به کتابی که بقول خودش: برای صدها میلیون پیروان آن محترم و مقدّس است، اهانت نمی‌ورزید. آیا این نشانه ناآگاهی نیست که کسی بنویسد: «در قرآن آمده است که عدد ماه‌های سال را دوازده قرار دادیم که چهار ماه از آن‌ها ماه‌های حرام است، و از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدیم چنین بوده است زیرا این امری است که در لوح محفوظ ما ثبت شده است (توبه: 36)» سپس به ایراد پردازد که: «حرام بودن چهار ماه از دوازده

1- در کتاب «آسمان، زمین، ماده» اثر ژرژگاموف، در خلال تصاویری نشان داده شده که کوه‌ها در زمین ریشه دارند و بخش زیرین آن‌ها در بستر زمین فرو رفته است.

2- یا به اعتبار طلوع و غروب خورشید در بلندترین روز تابستان و کوتاهترین روز زمستان.

ماه سال، یعنی ضرورت اجتناب از هر گونه جنگ و قتال در این چهار ماه، قانونی است که از هنگام خلق آسمان و زمین برقرار بوده و در لوح محفوظ ثبت شده است. این پرسش را برای بسیاری از پژوهشگران مطرح کرده است که در این صورت چرا در هیچ یک از دو مذهب توحیدی پیش از اسلام این موضوع توسط خداوند به پیروان این مذاهب اعلام نشده بوده است؟!¹

اگر شفا به یکی از تفاسیر متداول نگاه کرده بود یا در متن آیه مزبور اندک تأمل و دقتی می نمود، به روشنی می فهمید که آنچه درباره نظام ثابت ماه ها در آفرینش آمده، همان دوازده ماه (برابر با فصل های چهارگانه سال) است، نه حرمت ماه های حرام که از احکام امضائی اسلام شمرده می شود و در مذاهب یهود و نصاری مرسوم نبوده

است. آیه قرآن می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفُّوا عَنْهُمْ قُلْ هُم مَّا أَفْعَلُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۷۷). ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفُّوا عَنْهُمْ قُلْ هُم مَّا أَفْعَلُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۷۷).

یعنی: «همانا شما را نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا از روی که آسمان ها و زمین را آفرید».

سپس یکی از احکام تشریعی را باگو می کند و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفُّوا عَنْهُمْ قُلْ هُم مَّا أَفْعَلُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۷۷). ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُفُّوا عَنْهُمْ قُلْ هُم مَّا أَفْعَلُ مَا عَلَّمَ اللَّهُ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۷۷).

«از این (دوازده ماه) چهار ماه آن حرام (و جنگ در آن ممنوع) است، اینست قانون استوار پس در این ماه ها به خود ستم مکنید».

1- تولدی دیگر، ص 249-250.

آیا اگر همه مردم جهان این قانون استوار اسلامی را پذیرا شوند که حتی به هنگام ضرورت جنگ، چهار ماه از سال را دست از پیکار بکشند، چه اندازه به صلح و آشتی نزدیک می گردند؟ و چقدر می توانند آسیب های جنگ را جبران کنند و از انهدام بشریت جلوگیری نمایند؟
و آیا اگر جناب شفا بخشی از عبارت قرآن را در ترجمه اش پیش نمی افکند، هیچگاه ایراد مذکور به نظرش می رسد؟¹
ما به خوانندگان محترم اطمینان می دهیم که ایرادهای دیگر شفا بر قرآن کریم نیز از ترجمه های غلط و از بی دقتی در کلام الهی و تحریف معنوی آیات قرآنی سر زده است که اگر به تفاسیر معتبر بنگرند، از غرض ورزی و لغزش های وی آگاه می گردند و به همه دوستان حقیقت و علاقمندان کتاب وحیانی اسلام، وعده می دهیم که به خواست خداوند بخشنده توانا در آینده تفسیر دقیق و روشنی از قرآن کریم را منتشر خواهیم ساخت تا پاسخ این قبیل تحریف ها و سفسطه ها به تفصیل داده شود و در اینجا به همین اندازه بسنده می کنیم.

1- شفا در پاره ای موارد چیزی از خود درباره آیه ای می سازد و سپس برآن اشکال می کند! مثلاً در ترجمه

﴿وَلَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ طَرَفًا﴾ [البقرة: 189] می نویسد: اگر

پرسند که سبب هلال و بدر ماه چیست؟ به آنان پاسخ ده که منظور از آن، تعیین اوقات حج و معاملات مردم است! (ص 249) در اینجا (صرفنظر از ترجمه نادرست شفا) روشن است که سؤال مردم از فایده پیدایش ماه های نو (برای انسان) بوده و سبب فیزیکی آن را نپرسیده اند! قرآن هم پاسخ داده که هلال ها مانند تقویم آسمانی برای اعلام وقت بکار می آیند. اما آقای شفا چنان وانمود کرده که عرب ها از سبب فیزیکی پیدایش هلالی پرسیده اند و سپس ادعا می کند که قرآن، پاسخ درستی بدان ها نداده است!

شفا، فصل «اسطورة آفرینش» را در کتاب خود با بحث از «جن»¹ پی می گیرد و حکایات و روایات بی پایه ای را در این باره می آورد و آشکار می سازد که علاوه بر نا آگاهی از قرآن کریم، حدیث را نیز به درستی نمی شناسد و میان احادیث ساختگی و صحیح تمییز نمی دهد و هر اسطوره ای را به اسلام می بندد تا به مقصود خود دست یابد! ما اخیراً کتابی با عنوان «نقد کتب حدیث» نگاشته ایم و در آنجا به شکلی گسترده از احادیث ساختگی و خرافی و گزارشگران آنها و شرایط درستی حدیث بحث نموده ایم و خوانندگان ارجمند را بدان کتاب آگاه می دهیم:

رهزنان در بیهوشی گرسوی بیدار ترسان
مالت برند میروند²


1- جن به معنای موجود پوشیده و پنهان است. مقصود از طرح این موضوع در محیطی که جن پرستی متداول بوده (الصفحات: 158-159) اینست که موجودات پنهان نیز مانند آدمیان، آفریده خدا هستند و نباید پرستش شوند. بنابراین درست بر عکس آن چه که آقای شفا (و همفکرانش) می پندارند نظر قرآن، مبارزه با جن پرستی و خرافه گرایی بوده است، نه اشاعه خرافات! (به آیه: 141 سوره سبأ و آیه: 6 سوره جن نگاه کنید).




2- شعر از نویسنده است.

شبهات و همسویی در ادیان توحیدی


دین گرایی، یکی از ابعاد روحی بشر است همچنانکه خردگرایی و ذوق هنری و .. ابعاد دیگری از شخصیت طبیعی انسان را نشان می دهند. اگر کسی بپرسد چه دلیلی بر وجود این ابعاد طبیعی در آدمی دارید؟ خواهیم گفت: آثار هر کدام بر وجود آنها گواهی می دهند. دانشها و فرآورده های عقلی، گواه بر آنند که چنین نیرویی در آدمی وجود دارد و نیز کارها و ساختارهای هنری در سراسر دنیا، از هنرمندی ذاتی انسان حکایت می کنند. پس می توان گفت همانگونه که آثار هنری بر ذوق طبیعی بشر رهنمون می شوند، آثار دینی نیز از وجود چنین غریز ه ای در آدمی خبر می دهند. شما در پهنه جهان می توانید آثار این غریزه شگفت انگیز را بیابید و با عقاید و آداب و سنن و معابد و مساجد و معماری ها و مظاهر دینداری روبرو شوید. البته همه این نمودارها لزوماً درست نیست چنانکه در محاسبات عقلی و کارهای هنری هم اشتباه و خطا بسیار پیش می آید ولی هیچ گاه آن لغزش ها، اساس خردمندی یا ریشه هنری را در آدمی نفی نمی کنند.




هر غریزه ای در افراد گوناگون، شدت و ضعف دارد و همه افراد بشر بطور یکسان از آن برخوردار نیستند؟ هم کسی که بزرگترین شاهکارها را در نقاشی یا معماری پدید می آورد، هنرمند است و هم کسی که مثلاً سفره ای را به زیبایی یعنی با رعایت نظم و ترتیب می گسترد از هنر بهره ای دارد. غریزه دینی نیز در آدمی دارای درجات گوناگونی است. پیامبران از این غریزه خداداد، بهره ای به کمال داشتند و در اوج و قله آن می زیستند از این رو مأمور شدند تا گرایش های دینی را در دیگران هدایت کنند و آنها را از

















































































































































































































. [13 : الشورى]

با توجّه بدانچه گذشت، شباهت و همسویی در
ادیان الهی از لوازم تعالیم آن‌ها به شمار
می‌آید ولی آقای شفا گمان کرده است که اگر
ادیان، یک رنگ و مشابه باشند، این وحدت،

نمایانگر اقتباس آنها از یکدیگر است و در نتیجه بر بطلانشان دلالت دارد ! و از این رو می‌کوشد تا نشانی از داستان های قرآن را در تورات و تلمود و انجیل بیابد ! بی‌خبر از آنکه خود قرآن مجید به اشتراک و هم‌رنگی و وحدت با ادیان گذشته تصریح نموده است و مثلاً می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَمَا كُنَّا غَافِلِينَ﴾ [یوسف: 111].

«(این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق کتا بهایی است که پیش از آن بوده اند»!

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَمَا كُنَّا غَافِلِينَ﴾ [النساء: 26].

«خداوند می‌خواهد برای شما روشنگری نماید و شما را به سنت های کسانی که پیش از شما بودند هدایت کند».

بنابراین، در شباهت تعالیم اساسی قرآن با ادیان سلف، جای تردید نیست جز این که امر مزبور، زاده تقلید و اقتباس نمی باشد؛ زیرا (همانگونه که پیش از این گفتیم) پیامبر امی اسلام p به گواهی تاریخی، خوانا و نویسا نبود تا کتاب های پیشین را بررسی کند، بعلاوه آثار دینی گذشته، به زبان عربی برگردانده نشده بود و برای آگاهی از آنها لازم می‌آمد تا پیامبرم نزد احبار یهود آموزش ببیند و در آن صورت یهودیان و قریش خاموش نمی‌نشستند و به دستاویز درس خواندگی و شاگردی او، مسلمانان را از پیرامونش پراکنده می ساختند. پس خبر دادن پیامبر از کتاب های انبیاء پیشین، خود نشانه ای

از الهامات روحی آن مردم الهی است و دلیل بر حقانیت وی شمرده می شود و شگفتا که آقای شفا بدون توجه بدین حقیقت می نویسد: «در هر سه کتاب آسمانی، داستان های متعددی آورده شده که تورات و انجیل منبع آنها را گفتگوی چهل روزه یهوه با موسی در کوه سینا می دانند و در قرآن همین داستان ها، حقایق ناشناخته ای دانسته شده اند که توسط خدا به محمد وحی شده اند. برداشت عهد عتیق و عهد جدید در کتاب مقدس اینست که همه این وقایع در سال های میان خلقت آدم و پایان عهد عتیق و عهد جدید به وقوع پیوسته اند و پیش از تورات کسی بر آنها آگاهی نداشته است. در قرآن نیز از زبان خداوند گفته شده است همه این ها حقایقی هستند که ما بصورت وحی بر تو (محمد) می فرستیم و پیش از این، خود تو و قوم تو بر آنها آگاهی نداشتید (هود: 49، آل عمران: 44 و یوسف: 102) با این همه امروزه مدارک فراوان تاریخی اعم از الواح کشف شده باستان شناسی و آثار ادبی منظوم و منثور تمدن بابلی و مصری و آشوری و پژوهش های محققان دو قرن اخیر، نشان داده اند که تقریباً همه این داستان ها از اسطوره ها و افسانه های ما قبل توراتی و طبعاً قبل اسلامی مایه گرفته اند»¹

در اینجا آقای شفا راه سفسطه را پیموده و ادعای قرآن را دگرگون نموده است! در قرآن کریم هیچ گاه نیامده که اقوام بابلی و مصری و آشوری از اساس داستان هایی که قرآن آورده، بی خبرند بلکه می فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [هود: 49].

«این‌ها از اخبار غیب است که بسوی تو وحی می‌کنیم. پیش از این، نه تو آن‌ها را می‌دانستی و نه قومت، پس صبر پیشه کن، نتیجه ی کار به نفع پرهیزگاران است!»

بنابراین، قرآن مجید آشکارا اعلام نموده که پیامبر و قوم او (یعنی قریش) از ماجراهای مزبور بی اطلاع بودند اما این که همه مر دم روی زمین از آن‌ها خبر نداشتند، در هیچ آیه ای از قرآن دیده نمی شود. در کدام بخش از قرآن آمده که بابلیان و مصریان و آشوریان مثلاً از طوفان نوح یا هلاکت قوم لوط یا پادشاهی داود و سلیمان و امثال این امور بی‌خبر بوده اند؟! قرآن که جای خود دارد، در تورات و انجیل هم کمترین اشاره ای بدین مطلب نیست. آقای شفا گاهی ادعاهای دروغینی را از خود می‌سازد و به کتاب‌های آسمانی نسبت می‌دهد و سپس اشکال و ایراد برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد! آیا این کار، نوعی نوآوری در تحقیق است یا نامش را «مغالطه» باید نهاد؟! اگر مدارک باست‌ان‌شناسی، ماجراهای تورات و انجیل و قرآن را به اثبات رسانده باشند، می‌توان گفت که دلیل نوینی بر حقانیت این کتاب‌ها پیدا شده است و از همین رو می‌بینیم که پیروان ادیان در بهره گیری از مدارک باستان‌شناسان، پیشگام شده اند و به عنوان نمونه، دکتر جان الدر (کشیش پروتستان) کتابی با عنوان «باستان‌شناسی کتاب مقدس» پرداخته است که آن را به زبان پارسی نیز ترجمه کرده اند و «کلیسای انجیلی» در تهران به انتشارش همت گماشته است.¹

آقای شفا می نویسد: «مدارک باستان شناسی موجود، به روشنی حکایت از آن دارند که نه تنها

1- به : «باستان‌شناسی کتاب مقدس» اثر دکتر جان الدر، ترجمه سهیل آذری، از انتشارات «نور جهان» سال 1335 نگاه کنید.

پیش از قرآن، بلکه پیش از تورات نیز این حکایت نوح، در تمدن های باستانی بین النهرین شناخته شده بوده است»¹!

جای تعجب است که چرا آقای شفا در نیافته این موضوع، خبر قرآن و تورات را تأیید می کند (نه تکذیب)! و شگفت نیست که رویدادی بدان اهمیت را اقوام غیریهودی نیز گزارش کرده اند و بر ایشان هم پنهان نمانده است (هر چند در جزئیات خبر، میان روایتکنندگان تفاوت دیده می شود).

آری، گاهی می بینیم که آقای شفا می خواهد حادثه نامربوطی را به اندک شباهتی با قرآن کریم تطبیق دهد که البته «باستان شناسی» با «خیال پردازی» تفاوت دارد! ولی از این که فلان داستان قرآنی در تورات یا تلمود یا انجیل با آثار باستانی کهن آمده، چه زبانی به قرآن وارد می سازد؟!

سال ها پیش از آنکه شفا در صدد نوشتن کتابش بر آید، کشیشی مسیحی به نگارش کتابی بنام «ینابیع الإسلام» دست زد. جناب کشیش در آن کتاب مدعی شد که قصص قرآن با نوشته های کتب مقدس هماهنگی دارد ولی بجای آنکه گزارش های قرآنی را تصدیق کند، آن ها را دستمایه طعن و تهمت قرار داد!

آقای کشیش گمان کرده بود که لازم است قرآن از هر گونه سازگاری و شباهت با کتب وحیانی قدیم دور باشد تا بتواند حقانیت خود را به اثبات رساند! و این همان گمان بیجایی است که در کار آقای شفا هم دیده می شود.

آقای شفا حتی به اندازه مسیو بلاشر فرانسوی از انصاف برخوردار نیست که درب ارة داستان های قرآن می نویسد:

Dan ce livre, chacun de ces recit devien un argument²

1- تولدی دیگر، ص 283.

Interoduction au coran p :181-2

در حقیقت قرآن کریم از یادآوران رویدادهای
دیرینه، آهنگ داستان پردازی ندارد بلکه
ماجراهای گذشته را مایه درس و عبرت قرار می‌دهد
و به هر کدام استدلال می‌کند چنانکه می‌فرماید:

«براستی که در سر گذشت آنان برای خردمندان

یا می‌فرماید :

③ ◆ ◆ ◆ ◆ ② ◆ ◆ [الأعراف: 176].

بیانده شدند.»






«جز همین زندگی دنیا، چیزی نیست!»

مدینه به پیامبر p پیوست یعنی بعد از روزگار مکه که ده ها سوره قرآن نازل شده بود و در خلال آن ها از رستخیز و پاداش و کیفر اخروی بارها سخن به میان آمده بود . از این گذشته ، «شکل

اگر در آئین زرتشت از رستاخیز سخن رفته باشد
آیا ادیان دیگر نباید دربارهٔ معاد بحث کنند
مبادا کسی ادعا نماید که اعتقاد مزبور از
زرتشت اقتباس شده است؟!

«پس این قوم را چه شده است که نمی‌خواهند سخنی را (به درستی) دریابند»؟!

شف می‌نویسد: «اعتقاد به بقای روح و جهان پس از مرگ ... تنها در دوران آشنایی یهودیان با ایران زرتشتی و حکومت دویست ساله هخامنشی بر سرزمین فلسطین در دین یهود راه یافت»!¹

مگر ممکن است دینی همچون آئین یهودی درباره «معاد» خاموشی گزیده باشد یا زندگی را به همین جهان محدود شمارد؟ جای آن داشت که نویسنده «تولدی دیگر» گفتار بی‌پروای خود را درباره چنین مسئله‌ای به پژوهش و دقت تبدیل می‌کرد تا در دیدگاه اهل تحقیق به سطحی نگری و شتابزدگی در داوری، محکوم نمی‌شد.

در تورات و کتاب‌های پیامبران بنی اسرائیل که پیش از آشنایی با ایران می‌زیستند، بارها از حیات پس از مرگ سخن رفته است. به عنوان نمونه در سفر تثنیه ۱ ز تورات می‌خوانیم که یهوه فرمود: «با من خدای دیگری نیست، من می‌میرانم و زنده می‌کنم».^۲

و در کتاب اوّل سموئیل (که از پیامبران قدیم بنی اسرائیل شمرده می شود و همان کسی است که

1- تولدی دیگر، ص 331.

2- سفر تثنیه، باب سی و دوم، شماره 39.

شاول را به پادشاهی اسرائیل برگزید (¹ آمده است:

«خداوند می‌میراند و زنده می‌کند، به قبر فرو می‌آورد و بر می‌خیزاند».²
و در کتاب اشعیا (که پیامبر بنی اسرائیل در دوره حزقیال پادشاه یهود بود) می‌خوانیم:³
«مردگان تو زنده خواهند شد و جسد های من خواهند برخاست».⁴

و باز در همان کتاب آمده است:
«خداوند می‌گوید چنانکه آسمان ه ای جدید و زمین جدیدی که من آن‌ها را خواهم ساخت، در حضور من پایدار خواهند ماند...».⁵
در کتاب دانیال (پیامبری که در روزگار بلشصر⁶ می‌زیست و سپس به شوش آمد) نیز می‌خوانیم:
«بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد اما اینان، به جهت حیات جاودانی و آنان (دیگران) به جهت خجالت و حقارت جاودانی»!⁷

بنابراین، در سخن پیامبران یهود - پیش از آشنایی با ایران و پس از آن - تفاوتی دیده نمی‌شود و همگی بر معاد انسان و حیات پس از مرگ وی گواهی داده‌اند همانگونه که در انجیل نیز از زندگی پس از مرگ (و بهشت و دوزخ) بارها سخن رفته است. به عنوان نمونه در انجیل متی آمده که عیسی⁸ در برابر فرقة صدوقی که منکر معاد بودند گفت: «اما درباره قیامت مردگان، آیا

1- به کتاب «تاریخ یهود ایران» اثر دکتر حبیب لوی، ج 1، ص 61 نگاه کنید.

2- کتاب اول سموئیل، باب دوم شماره 6-7.

3- به کتاب «تاریخ یهود ایران» ج 1، ص 154 بنگرید.

4- کتاب اشعیا، باب بیست و ششم، شماره 19.

5- کتاب اشعیا، باب شصت و ششم، شماره 22.

6- به معنی بعل شاه را حمایت کند. پسر نبونید آخرین پادشاه بابل. ذکر او در کتاب دانیال تورات آمده است. [مصحح].

7- کتاب دانیال، باب دوازدهم، شماره: 2.

نخوانده اید کلامی را که خدا به شما گفته است؟
 من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای
 یعقوب. خدا، خدای مردگان (ن ابود شدگان) نیست
 بلکه خدای زندگان است».¹

در اینجا چنانکه ملاحظه می شود عیسی ۵ برای
 فرقه ای از یهود که معاد را انکار می نمودند از
 تورات گواه می آورد و به زندگی پس از مرگ اشاره
 می کند. از بهشت و دوزخ نیز چند بار در انجیل
 یاد شده است، مانند این که در انجیل مرقس
 می خوانیم: «هر که به روح القدس کفر گوید تا به
 ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی
 بود».²

و در انجیل متی آمده است:
 «ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت اما
 عادلان در حیات جاودانی».³

و نیز در همان انجیل می خوانیم:
 «تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی از
 این که با دو چشم در جهنم افکنده شوی».⁴
 خلاصه آنکه ایمان به زندگی پس از مرگ و پاداش
 و کیفر اعمال، تعلیم مشترک همه ادیان الهی است
 و تنها با آئین زرتشت پیوند ندارد و ادعای
 نویسندگان «تولدی دیگر» پذیرفته اهل تحقیق نیست.
 علاوه بر آنکه ایمان به حیات دیگر، از لوازم
 اعتقاد به «حکمت و عدالت خداوند» شمرده می شود
 که همه ادیان آن را آموزش داده اند.

1- انجیل متی، باب بیست و دوم، شماره: 31-32.
 2- انجیل مرقس، باب سوم، شماره: 29.
 3- انجیل متی، باب بیست و پنجم، شماره: 46.
 4- انجیل متی، باب هیجدهم، شماره: 9.

«قوانین حقوقی در آئین‌های توحیدی»

نویسنده «تولدی دیگر» در آغاز فصلی از کتاب خود که درباره قوانین ادیان سخن می‌گوید، تأکید می‌ورزد که: «در یک آئین توحیدی، چنین قوانینی می‌بایست الزاماً از جانب خود خداوند وضع شده باشد و قوانین وضع شده خداوند نمی‌توانند تغییر کنند»¹

این موضوع که قانونگذار اصلی در ادیان توحیدی، خداوند است جای چون و چرا ندارد ولی این که قوانین خداوند نمی‌توانند تغییر کنند، سخن درستی نیست؛ زیرا احکام دینی - چنانکه پیش از این گفتیم - برای عالم مجردات وضع نشده اند تا گفته شود که نباید در آنها دگرگونی راه یابد! این احکام برای جامعه های انسانی تشریع شده اند که در جریان پویایی و گسترش و تحول قرار دارند و شرایع دینی نیز پا به پای آنها حرکت می‌کنند و در تحولات روزگار، هدایت آنها را بر عهده دارند و همانگونه که پیش از این به اشارت گذشت حتی در آخرین شریعت الهی به «ضرورت‌ها» و «تنگناها» و «دگرگونی موضوعات» که مایه تغییر احکام می گردند، عنایت شده است چنانکه در قرآن کریم اصول و قواعد این امور را ملاحظه می‌کنیم و در خلال آیاتی چون:

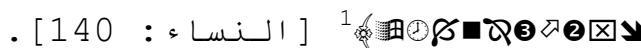
﴿لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَعَةً لِّخَلْقِكُمْ أَهْوَاءَ ۚ وَمَا أَهْوَاءُ النَّاسِ سَعَةٌ ۖ لَّا بِعِلْمِ اللَّهِ ۚ بَلْ يَجْعَلُ لِّلَّذِينَ يَكْفُرُونَ أَهْوَاءَهُمْ ۖ لِّيَحْزَنُوا ۚ وَبَلْ يَجْعَلُ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَهْوَاءَهُمْ مَّغْرَرًا ۚ وَمَا غَرَرًا ۚ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَهْوَاءَهُمْ مَّغْرَرٌ ۚ وَمَا غَرَرًا ۚ﴾ [الأنعام: 119].

و:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَوَايَ ۖ هِيَ تَأْخُذُكُمْ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ ۚ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ﴾ [الحج: 78].

و:

1- تولدی دیگر، ص 337.



احكام.²

پس ادّعاى اينكه : «قوانين وضع شده خداوند

از این بگذریم، آقای شفا در کتابش به

خرده‌گیری می‌پردازد که چرا شریعت موسی ۷ در

- 1- این سه آیه، مبنای قانون های «اضطرار» و «حرج» و

«تغییر موضوع» قرار گرفته اند که موجب تغییر حکم می‌شوند.

2- برای آشنایی بیشتر به رساله «نوگرایی در اجتهاد» اثر همین قلم نگاه کنید.

3- حمورابی (به اکدی) برگرفته از اموری (Ammurapi) پادشاه بابل و فرمانروای اموریها از ۱۷۹۵ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد بود.

حمورابی ششمین پادشاه اولین سلسله سلاطین مملکت قدیم بابل است. ستونی که قوانین حمورابی بر روی آن حک گردیده در حدود 2.5 متر ارتفاع دارد. متن قوانین گرداگرد این ستون در ۳۴ ردیف به خط میخی نوشته شده است که شامل ۲۸۲ ماده در باب حقوق جزا و حقوق مدنی و حقوق تجارت است. [مصحح].

قوانین، فرمان آنو و بعل خدایان بزرگ بابل است»!¹

آقای شفا از آنجا که در فقه و حقوق، کار تخصصی نکرده در این اعتراض از توجّه به نکاتی چند غفلت نموده است.

نخست آنکه: همانندی پاره ای از قوانین شریعت با قانون‌های مدنی بدین دلیل است که شریعت، همواره قوانین مفید جامعه را امضاء و تأیید می‌کند. نه تنها موسی^ص بلکه پیامبر اسلام^ص هم با احکام و قوانین سودمند عرب به مخالفت برخاست و آن‌ها را دگرگون ساخت. این دسته از قوانین دینی را «احکام امضائی» می‌نامند که در برابر «احکام تأسیسی» قرار گرفته‌اند و تصویب آن‌ها از سوی شرع، به هیچ وجه اشکال عقلی ندارد بلکه نشانه ای از انصاف شریعت شمرده می‌شود. گویا جناب شفا انتظار دارد که ادیان توحیدی تنها برای ستیزه با همه آداب و رسوم انسان‌ها آمده باشند؟!

دوم آنکه: قوانین سودمندی که ساخته آدمیانند بخاطر انتساب به بت‌ها یا خدایان موهوم، نباید متروک و تعطیل شوند مانند این که کاهنان قدیم، پاره ای از احکام صحیح نجومی را به خدایان نسبت می‌دادند ولی این کار، مایه انکار احکام مزبور نزد دانشمندان نجوم نگشت.

سوم آنکه: شریعت توحیدی موسی^ص و احکام تورات با قوانین شرک‌آمیز حمورابی، تفاوت‌های گوناگونی دارند و در مقایسه میان دو مکتب قانونی، علاوه بر همسانی‌ها، اختلافات آن دو را نیز باید در نظر داشت.

متأسفانه کتاب «تولّدی دیگر» در رویارویی با ادیان الهی - چنانکه بارها گفتیم - راه نفی مطلق و لجاجت را در پیش گرفته است و این روش، با «نقد علمی» سازگاری ندارد و غرض ورزی

1- تولّدی دیگر، ص 338.

نویسنده را نشان می دهد. آقای شفا به انگیزه «ردّیه نویسی» با ادیان توحیدی روبرو شده است و از این رو هر مسئله ای را با بدبینی تمام! نگاه می کند. مثلاً ما می دانیم که قرآن کریم دعوت خود را در روزگاری آغاز نمود که عرب برا ی «زن» ارزش و اعتباری قائل نبود. تازیان، دخترانشان را «زنده به گور» می کردند و زنان را - ناخواسته - به «میراث» می بردند.¹ مردان عرب، همسران خویش را با یکدیگر معاوضه می نمودند و نام این کار را «نکاح استبدال»! می نهادند.² بطور کلی زن نزد عرب جاهلی، ارزش «اشیاء» را داشت و در شمار «اشخاص» نبود! در چنین روزگاری، خورشید اسلام طلوع کرد و قرآن کریم از افق حجاز سر زد و برای زنان، حقوق فردی و خانوادگی و اجتماعی مقرّر داشت. آقای شفا خدمات اسلام را به زن مطلقاً نادیده می گیرد و تنها در پی آنست که دستاویزی بیابد تا نش ان دهد که زن در اسلام تحقیر شده است! آیا اینست درس انصاف برای پژوهشگران حقیقت؟! برعکس آنچه آقای شفا القاء می نماید، قرآن کریم هنگامی که از «دینداری» زن سخن می گوید، زنانی چون مریم و مادر موسی را نام می برد که به مقام وحی و الهام خداوندی نائل شدند و قرآن چنین شایستگی و لیاقتی را درباره زن تصدیق می نماید و هنگامی که از «پادشاهی» زن سخن می گوید، با شکوهمندی بسیار از ملکه سبأ یاد می کند و نیک اندیشی و حسن تدبیر و انصاف وی را می ستاید. و هنگامی که روی سخن با «زنان پیامبر» دارد، با احترام و لطف ویژه ای ایشان را مخاطب قرار می دهد که:

1- به آیه: 19 از سوره نساء نگاه کنید.

2- در این باره به کتاب «خیانت در گزارش تاریخ»، ج 1، ص 115 نگاه کنید.

﴿قَدْ خَلَقْنَا الزَّانِبِينَ وَالزَّانِيَاتِ وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِهِمْ أَهْلًا ۖ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾
 ﴿الْأَحْزَابُ: 32﴾.

«ای زنان پیامبر! شما اگر پرهیزگار باشید، همانند هیچ یک از زنان نیستند...».

و هنگامی که از «عموم زنان» یاد می‌نماید از سفارش به نیک رفتاری درباره آنان دریغ نمی‌ورزد و از

﴿قَدْ خَلَقْنَا الزَّانِبِينَ وَالزَّانِيَاتِ وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِهِمْ أَهْلًا ۖ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾
 [النساء: 19].

«با زنان به شایستگی رفتار کنید».

سخن به میان می‌آورد.

پیامبر ارجمند اسلام p نیز در بازپسین سخنرانی بزرگ خود، در «حجة الوداع» زنان را به فراموشی نمی‌سپرد و خطاب به مردان ندا می‌دهد: «استوصوا بالنساء خیر»¹ «درباره زنان به نیکی سفارش کنید».

همین پیامبر گرانق در است که درباره زنان می‌فرماید: «ما أكرم النساء إلا كريم ولا أهانن إلا لئيم»²! یعنی: «جز

کریمان کسی زنان را گرامی ندارد و جز فرومایگان کسی آنان را خوار نشمرد»!

آقای شفا گاهی آیات قرآن را تحریف می‌کند تا از ارجمندی زنان در اسلام بکاهد مثلاً از قول قرآن می‌نویسد: «زنانی را به نکاح خود در آورید که مورد پسندتان باشند، دو یا سه یا چهار (نساء: 3) و چنانچه دلپسندتان نبودند در امر

1- السيرة النبوية، اثر ابن هشام، ج 2، ص 604 چاپ مصر و تاریخ الطبری، ج 3، ص 151، چاپ مصر و تاریخ ابن خلدون، ج 9، ص 841، چاپ لبنان.

2- الجامع الصغير في الأحاديث البشير النذير، اثر سيوطي، ج 2، ص 11.

طلاق آن‌ها دغدغه ای به خود راه ندهید (نساء : 19) «¹!!

خوانندگان ارجمندی که با قرآن مجید آشنایی دارند بخوبی می دانند که در سورة نساء پس از اجازه چند همسری² بلافاصله آمده است : ﴿مِنْ زَوْجَاتِ الْآيَةِ﴾ یعنی: «پس اگر بیم داشتید که به عدالت رفتار نکنید، به یک زن بسنده کنید». و آقای شفا این بخش حسّاس از آیه را عمداً حذف نموده و در پی آن، ترجمه نادرستی از آیه دیگری را جایگزین کرده است! در آیه اخیر می‌خوانیم:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ﴾³ و الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ ﴿۱۹﴾ [النساء : 19].

«و با زنان خوش رفتاری کنید و اگر دلپسندتان نباشند پس چه بسا چیزی را نمی پسندید و خداوند در آن خیر بسیار می‌نهد».

اینک ملاحظه کنید که ترجمه نادرست شفا تا چه اندازه از مفهوم این آیه فاصله دارد و چگونه نویسنده، آیه قرآن را واژگونه جلوه داده است؟! آقای شفا از این که : «ارث پسران دو برابر دختران است» سخن می‌گوید تا بی‌اعتباری زن را در

1- تولدی دیگر، ص 342.

2- آیه سوم از سوره نساء که درباره چند همسری آمده هنگامی نازل شده است که مسلمانان جنگ احد را پشت سر نهادند و مردان بسیاری از ایشان به شهادت رسیدند و خانواده‌های بی‌سرپرستی بر جای ماندند. در چنین شرایطی لازم بود که علاوه بر جوانان بی همسر، مردان همسر دار نیز در صورت رعایت عدالت با زنان برخی از خانواده ها ازدواج کنند و از بار زندگی آنان بکاهند.

اسلام نشان دهد ! و احکام «زن ناشزه»¹ را بجای «زنان شایسته» می‌آورد تا اذهان را نسبت به اسلام بدبین سازد ! در صورتی که همه می‌دانند اسلام از آنجا که مرد را در پرداخت هزینه خ انواده مکلف می‌شمارد، سهم وی را از میراث نیز دو برابر زن قرار داده است که اگر آهنگ تحقیر زن را داشت هرگز سهم الارث پدر و مادر را یکسان قرار نمی‌داد! چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ هَدُوا﴾ [النساء: 11].

«اگر (میّت) فرزندی داشته باشد هر یک از پدر و مادرش یک ششم از آنچه بجای نهاده، سهم دارند». ما در این رساله بر آن نیستیم تا از «حقوق زن در اسلام» به تفصیل سخن گوئیم بلکه خطاها و غرضورزی‌های نویسنده «تولدی دیگر» را بر می‌شمریم و گر نه، در این زمینه ها بیش از این سخن باید گفت.

آقای شفا از «برتری مرد بر زن در اسلام» سخن می‌گوید! و هیچ توجّه ندارد که در اسلام فضیلت و برتری، تنها در سایه «تقوی» پدید می‌آید چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ هَدُوا﴾ [الحجرات: 13].

«گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر باشد».

پس اگر در جایی از برتری مرد بر زن سخن رفته است، نیروی جسمانی و توان بالاتر او در نظر گرفته شده، نه شخصیت اخلاقی و ارزش انسانی وی

1- نشوز یک اصطلاح (قرآنی - فقهی) است و زن ناشزه زنی است که با ناسازگاری‌های بی‌دلیل، کانون خانواده را به خطر جدی افکنده است.

که باید از راه تقوی بدست آید (و با مرد و زن بودن پیوندی ندارد).! مگر نمی‌بینیم که قرآن کریم، همسر فرعون مصر را می‌ستاید در حالی که خود فرعون را به سختی محکوم می‌نماید؟! متأسفانه آقای شفا روح دیانت را نمی‌شناسد و از هدف‌های نهایی اسلام آگاه نیست. نویسندۀ کتاب تولدی دیگر «مسئله بردگی» را نیز به میان می‌آورد و بدین دستاویز، بر ادیان توحیدی و از جمله اسلام می‌تازد! وی در این زمینه می‌نویسد: «رسم ظالمانۀ بردگی و برده داری که در سراسر جهان امروز محکوم شناخته شده و کلیۀ کشورهای عضو سازمان ملل متحد بر الغای آن صحه گذاشته اند، همچنان در هر سه آئین توحیدی از آن قوانین ثابت و لا یتغیر الهی است»!¹ آقای شفا خبر ندارد که به اعتراف اروپائیان، کشور مسلمان تونس پیش از همه دولت ها، آزادی عمومی بردگان را اعلام کرد و البته در این توفیق، از همراهی و تأیید علمای دین برخوردار بود. خاورشناس اروپائی برونشویگ در این باره می‌نویسد: «برای تونس این افتخار حاصل است که فرمان عام آزادی را پیش از همه دولت ها به سود بردگان سیاهپوست و مسلمان (البته در آن زمان دیگر عملاً برده سفید پوست در قلمرو نایب السلطنه در تونس وجود نداشت) منتشر ساخت. بیک احمد با فرمان 12 شعبان 1280 (23 ژانویه 1846) ... دستور داد که به هر برده متقاضی، خط آزادی داده شود ... دو تن از بلندترین مقامات از رؤسای محلی مذاهب حنفی و مالکی، آن را تصدیق و تأیید کردند».²

چرا علمای حنفی و مالکی با آزادی بردگان موافقت نمودند؟ زیرا دستور صریح قرآن کریم است

1- تولدی دیگر، ص 344.

2- دایرة المعارف اسلام، ج 1، چاپ لایدن، ذیل واژه عبد (ABD) مقاله برونشویگ.

که چون در میدان کارزار کسانی را به اسارت گرفتید:

﴿وَمَا كَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَسْتَأْذِنُوا فِيمَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ﴾ [محمد: 4].

«یا بر اسیران منت نهید (آزادشان سازید) و یا تاوان بگیرید».

بنابراین مسلمانان اجازه داشته و دارند تا بردگان را (که همان اسیران جنگی هستند) آزاد سازند و یا آن‌ها را با اسرای خود مبادله نمایند و از این راه مشکل بردگی را حل کنند، چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام ρ نیز در پیکار با «هوازن» به 6000 تن اسیر دست یافت و با تدبیر ویژه‌ای همگی را آزاد فرمود.¹

در اینجا لازم است بر این نکته تأکید شود که بردگی به مفهومی که در غرب رواج داشته اساساً در اسلام تشریع نشده است! در آیین اسلام، بردگی از صحنه جنگ آغاز می‌شود و در غیر این صورت، کس حق ندارد به شیوة «آدم‌ربایی» یا از راه‌های دیگر، شخصی را به بردگی گیرد.

قاسم بن سلام² (از فقهای قدیم اهل سَنَت) در کتاب «الأموال» می‌نویسد: «سنة رسول الله - ρ - والمسلمين أن لا يبيعوا على أهل الصلح ولا رق وأنهم أحرار»³. یعنی: «سَنَت پیامبر خدا ρ و روش مسلمانان بر این بنیاد استوار است که

1- به السيرة النبوية، اثر ابن هشام، ج 4، ص 132 و تاریخ الطبری، ج 3، ص 87 و مغازی واقدی، ج 2، ص 951 نگاه کنید.

2- أبو عبيد قاسم بن سلام هروی، به سال: 154 / 770 م هـ در شهر هرات تولد شد و در سال: 224 هـ / 838 م به عمر 67 سالگی وفات نمود، تألیفات مفیدی از جمله: الأموال، غریب الحدیث، الناسخ والمنسوخ فی الكتاب و السنة، کتاب الإیمان و لغات القبائل الواردة فی القرآن الکریم از تألیفات او است. [مصحح]

3- لأم وال، تألیف قاسم بن سلام، ص 238، چاپ بیروت.

رسالة گسترده ای نگاشته ایم که به چاپ رسیده
است.¹

1- «بردگی از دیدگاه اسلام» از انتشارات «دائرة المعارف اسلامی»، چاپ تهران، سال 1372.

تناقضها و تحریفها در کتاب تولدی دیگر

متأسفانه در کتاب آقای شفا ضد و نقیض گویی‌ها و گزارش‌های تحریف‌شده فروانی دیده می‌شود و نشان می‌دهد که نویسنده در داوری‌های خود ناسنجیده سخن می‌گوید و در روایت از دیگران، شرط امانت را رعایت نمی‌کند. ما در این فصل - علاوه بر آنچه در برگ‌های پیشین گذشت - نمونه‌هایی از این کژی‌ها و کاستی‌ها را بنظر خوانندگان محترم می‌رسانیم:

در صفحه 202 از «تولدی دیگر» می‌نویسد: «از بزرگترین معجزه عیسی یعنی زنده کردن مرده... تنها در یک انجیل (یوحنا، 38-44) سخن رفته و سه انجیل دیگر اصولاً چنین معجزه‌ای را مطرح نکرده‌اند!»

اما در صفحه 236 از کتاب «تولدی دیگر» این معجزه را از انجیل‌های سه‌گانه نیز گزارش می‌نماید و می‌نویسد:

«دختر مرده یک خاخام¹ یهودی به فرمان «برخیز» عیسی بر می‌خیزد و به راه می‌افتد (متی، باب پنجم، 22-26، مرقس، باب پنجم، 35-42، لوقا، باب هشتم، 48-56)»!

همچنین آقای شفا در صفحه 200 از کتابش می‌نویسد:

«این مسئله بکارت مریم و تولد عیسی از روح القدس که از اصول معتقدات مسیحیان است و در آن

1- خاخام یا خاخام (به معنای حکیم)، عنوانی است مربوط به پیشوای مذهبی یهودیان به معنی فرزانه است و به کسی گفته می‌شود که دانش کاملی از تورات دارد. معمولاً در کشورهای مسلمان به "رَبّی" های یهودی برای آنکه با "رَبّ" به معنی "پروردگار" اشتباه نشود، خاخام گفته می‌شود. [مصحح]

قرآن نیز بارها بر آن تأکید نهاده شده است ولی در خود انجیل های چهارگانه تنها در یک انجیل متی مطرح شده و در سه انجیل دیگر نادیده گرفته شده است»!

اما در صفحه 273 می نویسد: «داستان بکارت مریم در هنگام بارداری او که کراراً در قرآن بر آن تأکید نهاده شده ... در خود انجیل تنها یک بار بطور مستقیم (متی، باب اوّل، 18) و بار دیگر بطور ضمنی (لوقا، باب اوّل 34) بدان اشاره شده است»!

البته (برخلاف ادّعای آقای شفا) داستان مریم باکره در انجیل لوقا بطور ضمنی و با اشاره نیامده بلکه به شکلی اساسی و با صراحت گزارش شده است چنانکه در انجیل مزبور می خوانیم: «در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد. باکره ای نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره، مریم بود. پس فرشته نزد او داخل شده گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده! خداوند با تو است و در میان زنان مبارک هستی. (مریم) چون او را دید از سخن او مضطرب شده متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است؟ فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته ای. و اینک حامله شده پسری خواهی زایید».¹

و نیز آقای شفا در صفحه 183 از کتابش می نویسد: «عیسی که خود ختنه شده است برای این کار ضرورتی نمی بیند و تأکید می کند که ختنه واجب، ختنه قلبی است و نه بدنی!» این سخن نیز درست نیست زیرا عیسی ۵ هرگز چنین سخنی نگفته، آنچه شفا گزارش می نماید گفته

1- انجیل لوقا، باب اول، شماره: 26-31.

پائولوس است که در رساله خود به رومیان می‌نویسد: «ختنه آن است که قلبی باشد»!¹ و شگفت آنکه آ قای شفا درباره پائولوس می‌نویسد:

«پا به میدان گذاشت و بنام مسیح مذهبی را ساخت و شکل داد که اگر خود مسیح زنده بود هیچ از آن سر در نمی‌آورد»²

با وجود این جناب شفا، سخن پائولوس را به عیسی نسبت می‌دهد! و نیز در صفحه 388 از کتابش می‌نویسد:

«در مذاهب توحیدی یهودی عادتاً خدا از بندگان خود نمی‌خواهد که او را دوست داشته باشند، ولی اکیداً می‌خواهد که از او بترسند و بر سر این موضوع در سراسر تورات و قرآن و در نیمه توراتی انجیل تأکید گذاشته شده است»!³

این ادعا از تحریف واقعیت سر می‌زند و نشانه نگرش تک بعدی و یک سو به آموزش‌های دینی شمرده می‌شود. در تورات و انجیل و قرآن از دوستی و محبت شدید به خداوند با تأکید تمام سخن رفته است. در تورات می‌خوانیم: «ای اسرائیل بشنو! یهوه خدای ما یهوه خدای واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما».⁴

در انجیل هم آمده است که یکی از صدوقیان از عیسی پرسید: «ای استاد! کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی وی را گفت: خدای خود را به

1- رساله پائولوس (پولس) به رومیان، باب دوم، شماره : 29.

2- تولدی دیگر، ص 204.

3- تولدی دیگر، ص 388.

4- تورات، سفر تثنیه، باب ششم، شماره : 4.

. [الرقم : 165]

باز می‌فرماید:

• [24

بنابراین اگر ادیان توحیدی به بیم از خدا
(یعنی احساس مسئولیت در برابر او) شفا
کرده‌اند، به مهرورزی نسبت به خداوند بمر
بیشتر سفارش نموده‌اند و آقای شفا بدلیل

1- انجيل متى، باب بيست و دوّم، شماره 37-39 و انجيل مرقس، باب دوازدهم شماره : 29-30 و انجيل لوقا، باب دهم، شماره : 27-28.

از جمله تحریف‌های نویسنده کتاب «تولدی دیگر» آن است که واژه «قاتلوا» را در قرآن بجای «اقتلوا» بکار می‌برد! در حالی که واژه نخستین، به کارزار با دشمنان پیکارجو اشاره دارد و واژه دوم از مطلق کشتار سخن می‌گوید!^۱ شفا می‌نویسد: «با ظهور اسلام این پروانه کشتار مقدس برای نخستین بار به امضای رسمی خود خداوند

همانگونه که ملاحظه می شود در هر سه آیه، فعل (قاتلوا: کارزار کنید) بکار رفته نه (اقتلوا = بکشید) و برای آنکه ثابت شود این کارزار، صورت دفاعی داشته، کافی است به دومین آیه بنگریم که می فرماید: (﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَاجْعَلْوا بَيْنَكُمُ مَّوَدِعَ بُرْءٍ لِّغَدَتِمْ وَأَعْلَفِوا بَيْنَكُمُ وَالْأَنْصَارَ وَدَعْوا بَيْنَكُمْ وَالْأَعْدَاءَ﴾)
































1- البته واژه «اقتلوا» هم اگر در سياق آیات جنگ بکار رود به معنای کشتن دشمن جنگی است نه کشتار مطلق!
2- شفا آیه مزبور را در صفحه 277 چنی ن ترجمه کرده است: «آن‌هایی را که به خدا روی نمی‌آورند بکشید...»! با آنکه سخن از کارزار (با کافران مهاجم رومی) است نه چیز دیگر! (به سوره‌ی التوبه، آیه 29 نگاه کنید و شأن نزول آیه را ببینید).
3- تولدی دیگر، ص 379.

﴿النساء: 90﴾

«پس اگر «دشمنان» از شما کناره گرفتند و به کارزارتان نیامدند و به شما پیشنهاد صلح نمودند، در آن صورت خداوند هیچ راهی را بر زیان آن‌ها برایتان قرار نداده است.»

بنابراین، چرا اسلام را به «کشتار مخالفان» متهم می‌کنید، آیا این نشانه دشمنی و غرض ورزی نیست؟¹

نویسنده «تولدی دیگر» که خود در دام «تناقض‌گویی» افتاده، قرآن مجید را بدین امر متهم می‌کند! و آیاتی را گواه می‌آورد که به اندک تأملی سازگاری آن‌ها با یکدیگر، روشن می‌شود، ما در اینجا مهمترین موردی را که بنظر او متناقض آمده می‌آوریم و پاسخ می‌دهیم تا تکلیف بقیه موارد روشن شود!

شفا می‌نویسد: «یکی از بارزترین تناقضات قرآن را در آیه‌های مربوط به یهودیان می‌توان یافت که در بخش از آن‌ها گفته شده است: «ای بنی‌اسرائیل، به یاد آورید نعمت‌هایی را که به شما اعطا کردیم و بر همه عالمیان برتریتان دادیم (بقره: 47)» «به بنی اسرائیل کتاب آسمانی فرستادیم و حکومت و نبوت عطا فرمودیم و آنان را بر همه جهانیان فضیلت دادیم» (جاثیه: 16) ولی در بخش دیگر از همین آیات آمده است: «اینان تورات را حمل می‌کنند مانند الاغی که کتابی بر پشت می‌کشد (جمعه: 15)» «حکایت آن‌ها به سگی ماند که اگر بدو حمله آوری عو عو کند و اگر او را به حال خود گذاری باز عو عو کند (اعراف: 176)» «سزای این بدکاران ذلت آن‌ها در این جهان و عذاب سخت در جهان دیگر است (بقره: 85)» «ما آن‌ها را

1- در این باره به جلد 3 کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» از صفحه 249-260 نگاه کنید.

لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم
(مائده : 13) «و بنی اسرائیل را در زمین
پراکنده ساختیم (اعراف: 168)» «و این یهودیان
به زندگی مادی حریص تر از همه خلقتند حتی از
مشرکان، از این رو هر کدام از آنها آرزوی هزار
سال عمر می کنند ولی عمر هزار ساله هم آنان را
از عذاب خدا نرهاند زیرا خدا به
ناپسندشان آگاه است (بقره: 96)».¹
با صرف نظر از نقائص و لحن ناپسندی که در این
ترجمه ها دیده می شود، هر کس چون با کمی دقت بر
این دو دسته از آیات بنگرد به روشنی در می یابد
که آیات نخستین م ربوط به یهودیان ادوار گذشته
است و آیات دسته دوم، از یهودیان عصر پیامبر پ
انتقاد می کند و از این رو هیچ تناقضی در میان
آنها نیست.

برای روشنتر شدن موضوع باید دانست هنگامی که
قرآن می گوید: «شما را بر جهانیان برتری دادم،
فعل ماضی (فضلتکم) را به کار می برد و از گذشته
بنی اسرائیل خبر می دهد و بلافاصله می فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَكُنَّا بِكَ مُخْلِصِينَ﴾
﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَكُنَّا بِكَ مُخْلِصِينَ﴾
﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَكُنَّا بِكَ مُخْلِصِينَ﴾
[البقرة: 48].

«از روزی پروا دارید که هیچ کس از دیگری
کفایت نکند و از کسی شفاعت پذی رفته نشود و
تاوان از کس نگیرند...».

بنابراین پیام آیه این است که : ای فرزندان
اسرائیل! به گذشته خود مغرور نشوید و نعمت های
مرا بیاد آورید و راه کفران ن روید و کاری
نکنید که در روز داوری، محکوم و سرافکنده
باشید!

1- تولدی دیگر، ص 279.

[illegible]

تنزل و انحطاط اقوام هم چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. چه بسا مردمی که در روزگاران پیشین، راه ترقی و کمال را پیمودند و سپس از آن مرتبه فرو افتادند و شگفت آنکه این امر در خود تورات (به زبان موسی) برای بنی اسرائیل پیشبینی شده است! چنانکه در سفر تثنیه می‌خوانیم: «و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید. موسی به لاویانی که تابوت عهد خدا را بر می‌داشتند وصیت کرده گفت: این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهدی هوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد؛ زیرا که من تمرّد و گردن کشی شما را می‌دانم. اینک که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزته‌ام^۱ پس چند مرتبه زیاده بعد از

1- اشاره به فتنه انگیزی عده ای است که گوساله زرین را پرستش نمودند.

وفات من (فتنه خواهید انگیخت).! جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم. زیرا می‌دانم که بعد از وفات من، خویشان را بالکل فاسد گردانیده از طریق که به شما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر، بدی بر شما عارض خواهد شد زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم خدا را به هیجان خواهید آورد»¹

و سرزنش قرآن از یهود در روزگار طلوع اسلام، در حقیقت سخنان موسی را بیاد می‌آورد و از درستی پیش‌بینی او حکایت می‌کند. آری درک این مسئله که میان آن دو دسته از آیات تناقضی وجود ندارد، کار دشواری بنظر نمی‌رسد و به احتمال قوی همان روحیه کینه جویی و دشمنی با قرآن مجید، شفا را از فهم مسئله محروم ساخته است² و شک نیست که برای فهم قرآن باید خود را از اغراض روحی و امراض قلبی پاک کرد. به قول حافظ شیرازی: پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز!

دین فردا

با دین داری نباید ستیزه کرد زیرا چنانکه گذشت، گرایش به دین در «وجدان جهانی» جای دارد و در همه جا مظاهر آن دیده می‌شود و هیچ قدرت نظامی یا اندیشه فلسفی یا نگرش علمی، نتوانسته است ریشه دین‌باوری را بر کند و یا رسوم آن را بکلی بر اندازد! اما دینداری هم م‌انند دیگر پدیده های طبیعی، آفاتی دارد که آن را

1- تورات، سفر تثنیه، باب سی و یکم، شماره: 24-29.

2- البته گاهی هم کم مایگی! جناب شفا را به خطا می‌افکنند مانند آن که در صفحه 252 کتابش واژه «حطب» در آیه ﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخْلِ وَالتَّمَرِ﴾ را به معنای «هیزم کش»! آورده است در حالی که حطب همان هیزم است، نه هیزم کش!

بیمارگونه می‌کند. باید آفت‌ها را شناخت و با آن‌ها به مبارزه برخاست. نزاع با دیگران درباره بنیاد دین، درست نیست و بجایی هم نخواهد رسید. البته کسانی تمام ادیان جهان را نفی می‌نمایند و «خدای خاموش» را باور دارند که از آغاز پیدایش بشر تاکنون، هیچ پیامی نفرستاده و هدف خویش را آشکار نکرده و آدمی را به خود وا گذاشته است! اینان، به دستاویز اینکه پیامبر درونی ما، همان خردی است که خداوند در نهاد ما گذاشته، هر روز فتوایی تازه می‌دهند و همانند آقای شفا هر چند گاه، رنگ می‌بازند و مثلاً در کتاب «ایران در چهار راه سرنوشت» آیین اسلام را می‌ستایند و در کتاب «تولدی دیگر» بر آن می‌تازند! آنان، اندیشه‌های پراکنده و ناهماهنگ دارند و با یکدیگر به آسانی کنار نمی‌آیند و هیچ معلوم نیست که خرد کدام یک از ایشان نماینده خدا در روی زمین است؟! این گروه، ولتر را الهام بخش خود در مغرب زمین می‌شمردند! ولی ولتر پس از آشنایی بیشتر با اسلام، از دین محمد p جانبداری نمود و آشکارا گفت: «دین محمد دینی است معقول و جدی و پاک و دوستدار بشریت»!¹

اما در مشرق زمین، آنان رهبری محمد بن زکریای رازی² را پذیرفته اند چنانکه نویسنده «تولدی دیگر» در صفحات واپسین کتابش از ستایش بلیغ درباره وی دریغ نمی‌ورزد و او را: «ترکیبی

1- اسلام از نظر ولتر، ص 127، به نقل از «کلیات آثار ولتر» ج 28، ص 547.

2- ابوبکر محمد بن زکریای رازی (۲۵۱ هـ - ۳۱۳ هـ). او آثار ماندگاری در زمینه طب و فلسفه نوشته است و به عنوان کاشف الكل و جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) مشهور است. این دانشمند فارسی زبان از آنجا که کتاب‌های خود را به زبان عربی می‌نوشت، نزد غربیان به جالینوس عرب نیز مشهور بوده است. [مصحح].

از شخصیت‌های اسپینوزا¹ و ولتر و هگل² و نیچه³ و فروید و اینشتاین « به شمار می‌آورد⁴. ولی پژوهشگران فرهنگ اسلامی گفته‌اند که: نوشته‌های ضد دینی رازی از آن وی نیست و دشمنانش آن‌ها را به او بسته‌اند زیرا رازی کتابی در تأیید نبوت نگاشته و آن را: «فی وجوب دعوة النبی p علی من نقر بالتبوات» نامیده است⁵. یعنی: «بر کسی که در کار پیامبری کاوش می‌کند واجب است که دعوت پیامبر اسلام p را بپذیرد»!

به هر صورت، شمشیر «دین ستیزان» کندتر و کوتاهتر از آن است که ریشه دینداری را بزند به ویژه که خود، حیران و گمگشته‌اند و راه خدا را به درستی نمی‌شناسند! پس چنانکه گفتیم باید آفت‌های دین باوری را شناخت و بدترین آنها، بی‌تردید خرافات است که در گذشت روزگار چون غباری بر چهره دین نشسته و صورت پاک و روشن آن را تیره ساخته است. نسل نو را باید از خرافه‌ها با خبر و بر حذر داشت تا فردای دین، فردای روشنی باشد. بعلاوه پیروان ادیان توحیدی بهتر است بجای ستیزه‌گری ناروا با یکدیگر، هر کدام فوائد و امتیازات دین خود را با دلیل و مدرک نشان دهند و خدمات آئینشان را به بشریت بازگو

-
- 1- بندیکت د اسپینوزا (متولد ۲۴ نوامبر ۱۶۳۲ - فوت ۲۱ فوریه ۱۶۷۷) در آمستردام (هالند) متولد شد. او یکی از فیلسوفان بزرگ اروپائی سده‌ی ۱۷ بشمار می‌آید.
 - 2- گئورگ هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰م) فیلسوفی آلمانی [مصحح].
 - 3- فردریش ویلهلم نیچه (زاده ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی - درگذشته ۲۵ اوت ۱۹۰۰) میلادی. فیلسوف بزرگ و مشهور آلمانی که از مشهورترین عقاید وی نقد فرهنگ، دین و فلسفه امروزه بر مبنای سئوالات بنیادینی درباره بنیان ارزشها و اخلاق، بوده است. [مصحح].
 - 4- تولدی دیگر، ص 456.
 - 5- به مقدمه کتاب «السيرة الفلسفية» اثر رازی، ص 51، نگاه کنید.

کنند و آنگاه گزینش دین فردا را به نسل فردا سپارند.

ما در اینجا از خدمات فرهنگ و تمدن اسلامی به جهانیان و نقشی که اسلام در این باره بر عهده داشته، سخنی نمی‌گوییم؛ زیرا که «این رشته سر دراز دارد» ولی در خلال چند اصل، از مبانی این آئین خدایی سخن به میان می‌آوریم و داوری را به خوانندگان ارجمند می‌سپریم:

1- اسلام، دین خرد گرایی و ارزشمند شمردن «عقل» و «فکر» و «برهان» است و آیات قرآنی که در این باره آمده از هفتاد آیه در می‌گذرد. قرآن می‌گوید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَدِيعْتُ الدِّينَ أَن يَحْكُمَ بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنْهُ﴾ [يونس: 100].

«(خدا) پلیدی را بر کسانی می‌نهد که خرد را بکار نمی‌برند».

2- اسلام، سفارش می‌کند که مردم، بکوشند تا هر سخنی را بشنوند آنگاه بهترین گفتار را پیروی کنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا لِمَا قَدْ خَلَّ مِنْكُمْ فَرَأْتُمُ الْمَالَ أَكْبَرَ مِنْهُ﴾ [الزمر: 17-18].

«بندگان مرا نوید ده! آنان که به هر سخنی گوش فرا می‌دهند سپس بهترینش را پیروی می‌کنند».

3- اسلام، به توحید ناب و خالص فرا می‌خواند و مردم را از هر گونه شرک به خدا، پرهیز می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْعَلُوا لِلدِّينِ عُرُوقًا﴾ [يوسف: 40].

«جز او کسی را نپرستید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ﴾ [الكهف: 26].

«او هیچ کس را در فرمان خود شریک نمی‌کند».

﴿لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَكُمْ خَلْفًا وَمَنْ يَخْلُفُكُمْ لَا يُلَاقِيكُمْ فِي الْقِيَامَةِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ﴾

﴿مَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ فَلْيُجِدْ فِي السُّنَنِ لِغَافِرٍ﴾ [14].

«او را بخوانی د و دینتان را برای او خالص

کنید».

4- اسلام، خدا را شبیه و مانند هیچ چیز و هیچ کس نمی‌شمرد:

﴿لَا يَمِثُّ شَيْءٌ مِمَّا يَخْلُقُ﴾ [الشوری :

[11].

«هیچ چیزی همانند او نیست».

5- اسلام، مردم را به رحمت خداوند امیدوار

می‌سازد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَدًا وَلَا حَبْلًا وَلَا مِثْلًا شَيْئًا﴾

[الأعراف: 156].

«رحمت من همه چیز را فرا گرفته است».

﴿لَا يَمِثُّ شَيْءٌ مِمَّا يَخْلُقُ﴾ [الحجر: 49].

«به بندگانم خبر ده که منم بسیار آمرزنده و

مهربان».

6- اسلام، از دوستی دو جانبه میان خداوند و

بنندگان نیکش، خبر می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة :

[54].

«آنان را دوست می‌دارد و آن‌ها دوستش می‌دارند».

7- اسلام، دینداران را از غلو درباره پیامبران

باز می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَلَا هَيْهَنَ﴾




﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَيْهَاتَ وَلَا هَيْهَنَ﴾

«ای اهل کتاب! در دینتان غلو مکنید و جز سخن حق درباره خدا مگویید. مسیح، عیسی پسر مریم فقط پیامبر خداست...».

[illegible]

9- اسلام، هیچ فرد یا دسته‌ای را در پرستش خدا میان او و بندگان‌ش واسطه قرار نمی‌دهد و همه را به پرستش مستقیم خداوند فرا می‌خواند:

«پس مستقیم بسوی او روید و از وی آمرزش خواهید.»

آل]    عمران : [138].






«کتابی است خجسته که آن را بر تو فرو
فرستادیم تا در آیاتش اندیشه کنند و خردمندان
(از آن) پند گیرند».

﴿فَبَشِّرْهُ بِأَنَّهَا أَكْبَرُ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقٍ وَرِثَةٍ لَّيْسَ بِهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [عبس: 12].

«زنهار، این آیات پندی است. هر کس خواهد از
آن پند گیرد».

11- اسلام، هدف از فرستادن پیامبران را «اجرای
عدالت جهانی» معرفی می‌کند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُؤُوسًا مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْأَعْنَاقِ وَكَانُوا كَالْهَمَلِ الْهَامِلِ﴾
﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُزِلَ مِنْهَا نَارٌ مِثْلُ الْقَمَرِ﴾ [الحديد: 25].

«پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و
کتاب و میزان با آنها نازل کردیم تا همه مردم
به اجرای عدالت برخیزند».

12- اسلام، در اجرای عدالت پافشاری بسیار
دارد، به گونه ای که مسلمانان را موظف می‌شمارد
حتی نسبت به دشمنان خود از عدالت فاصله
نگیرند:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُخْلِصُوا لَهُمْ لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ﴾ [المائدة: 2].

«دشمنی با گروهی شما را وادار نکند که عدالت
نکنید، عدالت کنید».

13- اسلام، پیروان خود را به عفو و گذشت سفارش
می‌نماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [النور: 22].

«پس باید عفو کنند و در گذرند، آیا دوست

ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟»

14- اسلام، مسلمانان را به نیک رفتاری و دادگری در برابر مخالفان (به شرط آنکه سر جن گ نداشته باشند) سفارش کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَ فَتَىٰ مِنَ الْمُشْكَرِينَ بِنَاصَةٍ فَلَا تَصُدُّهُمْ عَنْ نَاصَتِهِمْ فَلَهُمَّا يَوْمَئِذٍ جُزَاءٌ ۚ وَمَن يَصُدَّهُمْ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ﴾ [الممتحنة: 8].

«خدا شما را از نیکی و عدالت به کسانی که در امر دین به پیکارتان نیامدند و از خانه هایتان بیرون نراندند، باز نم ی دارد، خدا دادگران را دوست می دارد».

15- اسلام، قراردادهای بین المللی را محترم

شمرده و نقض یک طرفه آنها را ممنوع کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَ فَتَىٰ مِنَ الْمُشْكَرِينَ بِنَاصَةٍ فَلَا تَصُدُّهُمْ عَنْ نَاصَتِهِمْ فَلَهُمَّا يَوْمَئِذٍ جُزَاءٌ ۚ وَمَن يَصُدَّهُمْ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ﴾ [التوبة: 7].

«مگر با کسانی که در کنار مسجد الحرام پیمان

بستید پس تا هنگامی که بر پیمان خود برای شما پایدار باشند، برای آنان پایداری کنید».

16- اسلام، از هر گونه تروریسم و تجاوز به

حقوق ملت ها و مردمی که با آنها قرارداد صلح دارد، نهی کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَ فَتَىٰ مِنَ الْمُشْكَرِينَ بِنَاصَةٍ فَلَا تَصُدُّهُمْ عَنْ نَاصَتِهِمْ فَلَهُمَّا يَوْمَئِذٍ جُزَاءٌ ۚ وَمَن يَصُدَّهُمْ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ﴾ [النساء: 90].

«پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما کار زار نکردند و بسویتان طرح صلح افکندند، در این صورت خدا هیچ راهی در تجاوز به ایشان برایتان قرار نداده است».

17- اسلام با وعده‌های دروغین به مردم مخالفت دارد و همراهی با راستگویان را سفارش می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ هُمْ يَصِفُونَ أَلَّا يَكُونَ لِللَّهِ خَزَائِنُ مَغْذُورَاتٍ﴾ [الإسراء: 34].

«به پیمان وفا کنید که از پیمان باز خواست می‌شود».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ هُمْ يَصِفُونَ أَلَّا يَكُونَ لِللَّهِ خَزَائِنُ مَغْذُورَاتٍ﴾ [التوبة: 119].

«یاور راستگویان باشید».

18- اسلام، دین جهانی است و به سرزمین ویژه ای اختصاص ندارد از این رو لازم است در شرایط و احوال گوناگون، جوامع بشری را راهنمایی کند بنابراین «اجتهاد آزاد» از لوازم چنین دینی شمرده می‌شود و جمود و تعصب در آراء فقهی و حقوقی گذشتگان که با زمان و مکان نمی‌سازد، از دیدگاه اسلام صحیح نیست:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ هُمْ يَصِفُونَ أَلَّا يَكُونَ لِللَّهِ خَزَائِنُ مَغْذُورَاتٍ﴾ [الأعراف: 158].

«بگو ای مردم من فرستاده خدا بسوی همه شما هستم».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ هُمْ يَصِفُونَ أَلَّا يَكُونَ لِللَّهِ خَزَائِنُ مَغْذُورَاتٍ﴾ [سبأ: 28].

«تو را جز برای عموم مردم نفرستادیم».

«بندگان مرا نوید ده! آنان که به هر سخنی گوش
فرا می‌دهند سپس بهترینش را پیروی می‌کنند».

◆♠◻◀▶♣♦③ ◆✕◀🔔🔔🔔✂️ ⑧🔔◻◆👉◀◻④ 🔔🔔🔔🔔🔔

. [الزمر: 9] 🌟◆♠◻◀☺️◻🔔◀▶♣♦③ •◆ ◆✕◀🔔🔔🔔✂️◆◻

★✎✍✂ 🖼️🔍🔗🔒 📄📁📂📅📆📇📈📉📊📋📌📍📎📏📐📑📒📓📔📕📖 📁📂📅📆📇📈📉📊📋📌📍📎📏📐📑📒📓📔📕📖

. [الحجرات: 13] 📄📁📂📅📆📇📈📉📊📋📌📍📎📏📐📑📒📓📔📕📖

ی‌رهیزگارتر باشد».

★✍️👉 •◻◻☆③🌀 ◆⌂•❏◻○ ⬆️Ⅱ◆❄️ 🦋➔🕒
🕒📊🅐🅑🅒♦️🖨️➔📈
🕒📊🅐🅑🅒♦️🖨️➔📈 ❏●◆❏🗺️📖 ✎📝☹️🧑🏠👉
🕒📊🅐🅑🅒♦️🖨️➔📈 ❏Ⅱ📈 📈●🕒◆📈📈🅐🅑🅒📈👉♦️◻

[الأعراف : 32]

بیرون آورده و روزی های پاکیزه را حرام کرد ه
است؟!!

◆✕✎✓◆📁 🖋️✎✎☐←⑩ ◆🔗☐🔗📄◆③ •◆ 🔗7📁🌀

. [٧ حشر :] 🌀🔗⚡🔗📄🔗🔗👉🔗🔗🔗◆@🔗🔗☆🔗🔗🔗🔗🔗🔗🔗

«تا ثروت در میان اغنیاء شما دست بدست نگردهد».

22- اسلام، مردان مسلمان را به خوشرفتاری با زنان و رعایت حقوق ایشان سفارش کرده است:

﴿النساء: 19﴾

«با زنان به نیکی و شایستگی رفتار کنید».

23- اسلام، مسلمانان را از تفرقه و پراکندگی باز می‌دارد:

﴿[103]﴾

«همگی به رشته خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید».

پس:

ای مسلمانان جهان، متحد شوید!

کتابنامہ

- 1- قرآن کریم
 - 2- کتاب مقدس
 - 3- الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذيرجلال الدين سيوطى
 - 4- نهج البلاغه
 - 5- حاضرة العرب
 - 6- تمدن اسلام و عرب
 - 7- اسلام از نظر ولتر
 - 8- انجيل مئى
 - 9- انجيل لوقا
 - 10- انجيل مرقس
 - 11- انجيل يوحنا
 - 12- بيست و سه سال
 - 13- ايران در زمان ساسانيانكريستين سن
 - 14- شاهنامه فردوسى
 - 15- الكامل فى التاريخ
 - 16- تاريخ العلامه ابن خلدون
 - 17- تاريخ الطبرى
 - 18- تاريخ ايران بعد از اسلام
 - 19- الخراج
 - 20- الأموال
 - 21- فتوح البلدان
 - 22- تاريخ گسترش اسلام
 - 23- الموطأ

-
- 24- مروج الذهب مسعودی
 25- تذکرة الموضوعات مقدسی
 26- صورة الأرض ابن حوقل
 27- تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون -
 ترجمة پاشا صالح
 28- تاریخ الیعقوبی احمد بن ابی یعقوب
 29- کارنامه اسلام دکتر زرین کوب
 30- ایران در چهار راه سرنوشت شجاع الدین شفا
 31- السيرة الحلبیه برهان الدین حلبی
 32- المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری
 33- جمهرة رسائل العرب احمد زکی صفوت
 34- مجموعة الوثائق السياسية دکتر محمد حمید الله
 35- گاته ها منسوب به زرتشت
 36- یشتها منسوب به زرتشت
 37- ونیداد اوستا ترجمة دکتر موسی جوان
 38- دینکرد دکتر جواد مشکور
 39- مقدمة ابن خلدون ابن خلدون
 40- خیانت در گزارش تاریخ مصطفی حسینی
 طباطبایی
 41- نقد آثار خاورشناسان مصطفی حسینی
 طباطبای
 42- بردگی از دیدگاه اسلام مصطفی حسینی
 طباطبایی
 43- الشفا قاضی عیاض اندلسی
 44- الكتاب سیبویه
 45- یتیمه الدهر ثعالبی
 46- المفصل زمخشری
 47- اساس البلاغه زمخشری
 48- اسرار البلاغه عبد القاهر جرجانی
 49- دلائل الإعجاز عبد القاهر جرجانی
 50- اعجاز القرآن عبد القاهر جرجانی

- 51- اظهر الحق شيخ رحمة الله هندی
- 52- الهدى الى دين المصطفی شیخ محمد جواد بلاغی
- 53- جامع البیان فی تأویل آی القرآن ابن جریر طبری
- 54- مجمع البیان فی تفسیر القرآن فضل بن حسن طبرسی
- 55- منتخب فرهنگ فلسفی ولتر - ترجمة نصر الله فلسفی
- 56- دعوت مسیحیان به توحید مصطفی حسینی طباطبائی
- 57- الکشاف محمود بن عمر زمخشری
- 58- المنجد لويس معلوف
- 59- قاموس کتاب مقدس هاکس
- 60- صحیح البخاری امام محمد اسماعیل بخاری
- 62- تاریخ کلیسای قدیم میلر - ترجمة آرین پور
- 63- تاریخ بشر هاندریک وان لون - ترجمة بامداد
- 64- الفهرست محمد بن اسحق
- 65- المقدمتان فی علوم القرآن ابن عطیه
- 66- الإیتقان فی علوم القرآن جلال الدین سیوطی
- 67- مثنوی مولوی جلال الدین بلخی
- 68- مناهل العرفان فی علوم القرآن زرقانی
- 69- الطبقات الكبرى ابن سعد
- 70- المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام دکتر جواد علی
- 71- تاریخ العرب فی الإسلام دکتر جواد علی
- 72- الفروق بین التولة السامیة و العبرانیة فی الألفاظ و المعانی دکتر احمد حجازی السقا
- 73- مقایسه ای میان تورات، انجیل قرآن و علمدکتر موريس بوكای- ترجمة ذبیح الله دبیر

- 74- انوار التنزیل و اسرار التأویلقاض ی بیضاوی
- 75- خطی در دریا دکتر ابراهیم یزدی
- 76- کشف الاسرار وعدة الأبرار ابوالفضل میبدی
- 77- باستان‌شناسی کتاب مقدس دکتر جان الدر
- 78- شرائع الإسلام محقق حلی
- 79- گنجینه تلمود یهود احی
- 80- تاریخ یهود ایران دکتر حبیب لوی
- 81- دایرة المعارف اسلام مقالة آقای برونشویگ
- 82- Interoduction au coran رژی بلاشر
- 83- Matière et Lumière لویی برگلی

(مدارک مزبور در متن کتاب بتفصیل معرّفی
شده اند)

فهرست اعلام (افراد)

ابن ماجه	آذر تاش آذرنوش، 27
	قزوینی، 27-38
ابن هشام، 128-	آرتور جفری، 108
	161
ابو البقاء	آلبرت اینشتاین، 73
	جعفری، 99
ابو الأعلی	آنو، 158
	مودودی، 15
ابوالفضل عزّتی،	ابرام، 82
	26
ابوالفضل	ابراهام بن عزرا، 76-79-80
	میبدی، 139
ابو حنیفه، 38	ابراهیم، 51
ابو داود	ابراهیم یزدی، 138
	سجستانی، 27
ابو طالب، 125	ابن اثیر، 23
ابو علی فارسی،	ابن تیمیه، 97
	40-27
ابو مسلم	ابن جریر طبری، 10
	خراسانی، 20
ابو موسی، 27	ابن حزم، 96
ابی بن کعب، 106	ابن حوقل، 29
احمد حجازی	ابن خلدون، 23، 36، 108
احمد زکی صفوت،	السّقا، 134، 161
	35
ادوارد براون،	ابن سعد، 126، 128
	30-29
برونشوینگ، 163	ادوارد روس، 83

- ارسطو، 27
 حلبی، 35
 ارمیاء، 85
 ارنست رن ان، 84
 اسپینوزا، 97، 176
 اسحاق، 80، 154
 اسکندر مقدونی، 27
 اسماعیل، 77
 اشعیا، 84
 اصطخری، 28
 اقبال لاهوری، 131
 العازار، 84
 امام علی بن ابی طالب، 56، 106 پلین، 101
 انوشیروان، 22
 اوریاء، 56
 37، 176، 109
 ای. پ. پتروشفسکی، 109
 ایوب، 57
 أبو عبد الرحمن سلمی، 108
 أسود عنسی، 24
 26
 أشعیا، 153
 أمین، 20
 باذان، 23
 بخاری، 27
 جم، 132
 جواد علی، 127
 جوزف اسمیت، 45
 جوینی، 38
 106، 107
 حافظ، 41
 86
 برهان الدین
 بعل، 158
 بلاذری، 25
 بلاشر، 150
 بلشصر، 153
 بنی امیه، 109
 بیضاوی، 27، 131
 بیک احمد، 163
 بیهقی، 41
 پائولوس، 60، 99
 پطرس، 89
 106 پلین، 101
 پونس پیلات، 103
 پیامبر، 24، 30،
 پیلطس، 89، 101
 تاسیتس، 101
 ترمذی، 27
 توماس آرنولد،
 تیبر، 103
 جاحظ، 10
 جان الدر، 149
 جبر، 129
 زرقانی، 110
 زرین کوب، 32
 زمخشری، 27، 131
 زید بن ثابت، 39،
 زیگموند فروید،

- 30 حجاج بن یوسف،
 107 حذیفه بن یمان،
 53 حزقیاء،
 90 حزقیال،
 13 حلاج،
 158 حمورابی،
 24 خالد بن ولید،
 112 سرح،
 125 خدیجه،
 23 خسرو،
 40
 22 خسرو آسیابان،
 128-31
 25-21 خسرو پرویز،
 10 خلیل بن احمد،
 153 دانیال،
 56 داود،
 141 ذوالقرنین،
 40
 20 رشید یاسمی،
 53 رینگ گرن،
 22 زرتشت،
 153 شاول،
 71 شجاع الدین شفا، 38،
 شیخ محمد جواد بلاغی
 48،
 23 شیرویه،
 39 سرد خزاعی،
 24 طلیحه،
 131 طوسی،
 108 عامر بن عبدالقیس،
 84 عاموس،
 141 ژرژگاموف،
 82 سارای،
 87 سارگن،
 24 سجاج،
 101 سراپیان،
 104 سزار،
 سعد بن ابی
 41 سعدی،
 سکاکی خوارزمی،
 سلمان فارسی،
 76 سلیمان،
 85 سموئیل،
 149 سهیل آذری،
 40-27 سیبویه،
 سیرافی شیرازی،
 108 سیوطی،
 80 شائول،
 10 شافعی،
 72 علی،
 38 غزالی،
 10 فارابی،
 38-27 فخر رازی،
 163 فرعون،
 176-87 فروید،
 16-13 فریمن کلارک،
 56 فضل بن حسن طبرسی،
 84 فورلند،
 27 فیروزآبادی،

- عبدالرحمن بن عوف، 28
عبدالقادر جرجانی، 27
164-28
عبدالله بن ابی سرح، 113
28
عبدالله بن سائب، 108
عبدالله بن عباس، 96
عبدالله بن مسعود، 111
شیرازی، 40
عبدالملک مروان، 30
عثمان، 108
42-21
عثمان بن عفان، 106
عزی، 130
101
عزیز، 130
علی پاشا صالح، 30
30-10
علی شریعتی، 36
لوئی برگلی، 18
لوتر، 79
لوط، 149-77-50
لویی ماسینیون، 13
مارا، 101
مالک بن انس، 28
استرابادی، 40
مأمون، 96
محقق حلی، 165
محمد بن اسحق ندیم، 108
محمد بن جریر طبری، 56-27
محمد بن زکریای رازی، 176-131
محمد بن سائب کلبی، 131
قابیل، 15
قاسم بن سلام،
قاضی ابو یوسف،
قاضی عیاض اندلسی، 42
قباد، 132
قطب الدین
قینی، 85
کریستن سن، -20
گزنفون، 35
گلادیوس انزا،
گلدزیهر، 126
گوستا ولوبون،
لات، 130
موسی جوان، 42
موسی، 56
مولوی، 109-41-38
میکاه، 84
میلر، 101
نجم الأئمة
نسایی، 38
نوح، 149
نیچه، 176
نیشابوری، 27
ولتر، 176-58
هابیل، 15

- | | |
|-----------------|---------------------------|
| هارون، 85 | محمد بن علی بن بابویه، 96 |
| هاندریک وان | محمد بن کعب قرظی، 111 |
| | لون، 101 |
| هردوت، 35 | محمد حمید الله، 35 |
| هگل، 176 | مروان اموی، 39 |
| هوازن، 164 | مریم، 160 |
| هوشع، 86-12 | مسعودی، 28 |
| هوشیا، 84 | مسیلمه، 24 |
| یزدگرد دوم، 42 | معاویه، 109-30 |
| یزدگرد سوم، 21- | مغیره بن أبی شهاب، 108 |
| | 20 |
| یزید، 30 | مقدسی، 29 |
| یسع، 77 | موریس بوکای، 135 |
| یونس، 77-50 | یعقوب، 80 |
| یونگ، 87 | یوسف، 168-102 |
| | یوشع بن نون، 84-80 |

فهرست اعلام (جاها)

آذربایجان ، 107	شام ، 124
آشور ، 50	شوش ، 153
ایران ، 22	شوشتر ، 27
بابل ، 158	طبرستان ، 28
بغداد ، 127	عراق ، 24
بیروت ، 164	عموره ، 50
پاکستان ، 15	فلسطین ، 124
تونس ، 163	قاهره ، 108
تهران ، 165	قباء ، 128
جلولا ، 30	کوفه ، 27
چین ، 36	مدینه ، 24-107
حیدرآباد ، 35	مصر ، 108
حیره ، 24	مگه ، 108
خراسان ، 28	نازارت ، 103
دریای خزر ، 28	ناصره ، 168
دیللم ، 28	نجف ، 165
روم ، 101	نینوا ، 50
ژرزالم (بیت المقدس) ، 101	یمن ، 23
سدوم ، 50	